مشتاق دوکداس از نوازش منصب و [illegible] بعرض رسانید پس ملتمس آن ذره بنده پروری یافته

و این ذره حقیر ببعضی خلعت و منصب و توجهات سرفراز شده باوردن سلطان بلند اختر و

دوکداس حضور پرنور از پیشگاه خلافت و سلطنت یافت عمده [illegible] شجاعت خان احکام مطاعه صادر

شد که [illegible] قیام این کار موجب کمال [illegible] خود دانسته لوازم [illegible] بظهور رساند که ان شاء الله تعالی دو ورق

باضافه نمایان [illegible] رسید الغرض وقتیکه این ذره حقیر چون احمدآباد رسید خان

مذکور بعنایت خلعت و انعام امتیاز داده باز نزد سلطان بلند اختر و دوکداس رخصت کرد چنانچه

حکم نزد دوکداس [illegible] و پیمان و سوگند [illegible] از طرف خان مذکور خاطر نشان او کرده

سبب حصول [illegible] خاطر [illegible] شدن کمال در هر محال باحمدآباد آورد و شجاعت خان بلوازم

پیشکش سلطان بلند اختر از اقسام تحایف و اجناس پرداخت با دوکداس لازمه مهمانی و سلوک

بمرتبه بظهور رسانید تا اکثر سلطان بلند اختر و دوکداس را همراه گرفته بسورت نزد سید [illegible] صفوی خان

در نشاء بیگ و عزیز که از حضور برای استقبال آن سلطان مامور شده بودند رسید که بعنوان

آتالیقی همراه بوده با آداب شناسی و مراتب دانی آشنا سازند لیکن از انجا که طبیعت سلطان با

صحبت [illegible] و جبال [illegible] شده بود تعلیمه [illegible] بخاطر ایشان گران آمده و مهر سکوت

بر لب نهاده و زبان را [illegible] آشنا نکردند و چون [illegible] از رسیدن حضور پرنور چند

منزل [illegible] روح الرحمان را فرستادند که تفحص احوال نموده و بعضی حکیم را معالج کردند اما علاج سود

مند نیفتاد و دوکداس چون بنزدیک ملازمت [illegible] رسید حکم شد که بی یراق بیاید چنانچه مشار الیه

بی تامل یراق را با بعضی [illegible] حکم شد که با یراق بیاید چون اندرون رفت بروح الرحمان دو ورق ۸

و خان مشار الیه بحضور اقدس فرستاد پس بعد گذشتن از نظر انور حکم والا به پذیرای آن شرف

نفاذ یافته اعلی حضرت والا نیابت خان مذکور صادر شد که استمالت خاطر گدا اس نموده و توجیه اکبر را

بسامان و سرانجام آن اینجا باشد طلبیده روانه حضور نماید آخر چون ناچار بود بموجب حکم معلی طبق

اشاره ان مذکور بکره شد و گدا ... بمنصب امارت داشته رفته و به سخنان عقلی و نقلی

فهمانیده معتقد ... اراده ... کرده شد و با ... خان مذکور رسیده و با فوج و سامان

و ... خود را رسانید ... خان ... بحکم حضور باز گردیده آمد لهذا از راه ... روانی و بنده

نوازی ... خلعت و اسپ و سرفراز ... لقد عنایت فرموده و چون نجابت

... و ... ثبات ... بودند تکلیف همراهی کردند ...

با ... مذکور ... عالیه ... رسیده ... ازان / چون حضرت ظل سبحانی

نظر بر اینکه دران ... مصحف مجید از دست داده باشد آخوندی برای تدریس

ایشان تجویز فرموده ... بحکم ... رسانید که در گدا اس از راه خدمت آخوندی از ... به

رعایت معقول ... طلبیده بود چنانچه ... به تعلیم او ... کلام است ازین معنی نقش بندگی

در خاطر اقدس منقوش گردیده و ذلالت ... مستغرق گشته و بحر فضل و کرم در جوش آمده

حکم شد که ... التماس کرده باشد بعرض رساند درین صورت بحکم عرض نمود که فلانی که عبارت

از ... باشد ... بالاخره ... ان وقت القاضی عبدالله قاضی اردوی معلی که واسطه

عرض مطلب شجاعت خان بود و حکم شد که فلانی را نوکر شجاعت خان را در خلوت ملازمت

بگذرانند چنانچه روز دوم بموجب حکم او —— بر ساله قاضی القضات شرف ملازمت دریافته

بودند ممتاز گردید لیکن بعد به ... اقدس ... که درین ایام اکثر مردم یکپایه به منصب سرفرازی

یافته‌اند همگی شد که منظور نظر ... طرف سازیم مگر شخصی که خانه‌زاد موروثی بوده امیر ... (ورق

ومشهور بوده باشد ... چون ایزد تعالی ... داور ذوالجلال خواهد که کسی را از حضیض مذلت

و خواری باوج عزت و نامداری ... رساند نخست او را ... ورای زرین ... تا بر نهالی

آن از ... عصیان و فساد به ... و سرکشی و انقیاد ... خدیو کیهان خداوند

زمین و زمان که نسیم گلشن افزایش عقده‌گشای غنچه طالع ... خجستگان است قدم گذارد و تا زمانی

از ... گذشته ... منفعت پردازد و ... تحریک خامه فکر بر نقش مصنوعه که ... خیال زند راست

آید پس مصداق این مقال سرفرازی ... درگاه راه ... است که به منصب عمده بازرسیده

چنانچه تفصیل آن ... اجمال آنکه چون او ... با سلطان ... اختر و سیف‌الدین ... بیگم ...

دختر محمد اکبر ... بادیه ضلالت و بغی بوده مصدر هنگامه و فساد و تاخت و تاراج ...

بوده از آسیب افواج قاهره ... صعب و شدید که عبور طایر خیال در آن دشوار ...

روزگار بسر می‌برد در هنگامی که طالعش ... بیداری برخاسته و زمان پریشانی و حیرانی او گذشته

ایام بهبودی رسیده ... این شکرخدا ... متوجه شدن شیخ الاسلام نیز بزیارت / (ورق ۱۶

مکه معظمه بمعاضدت طالع از قبل شجاعت خان ناظم احمدآباد بخدمت امانت پرگنه جودهپور

قیام داشته با جماعه راجپوتان ارتباط و انضباط تمام پیدا کرده بود قلمی نمود که اگر خان مذکور

قبول نماید و ... ملتمسات بجناب اقدس آسیب افواج متعینه جودهپور بودن او و ... سیف‌الدین

بیگم را بحضور والا فرستم چنانچه خاکسار خط مذکور ... نزد خان مذکور ارسال داشت و خان

و درین ایام نگارپردازان بارگاه خاقانی ارشاد فرمودند که امرایان و منصبداران که در رکاب
فیروزی و یساق و خدمات میمانند قسط مطالبه از راه فضل و کرم و امتنان و احسان تا عبور نهر
نربده موقوف داشته نموده در باب اضافات و مساعده و تفاوت داغ و تصحیحه و جهات غیر
حاضری از همه یک بازیافت نمایند و چون از راجه کنور سنگه هاده و اندر سنگه راهتور و سراج الدین
خان و خنجر خان حسن ترددات بظهور آمده بود هر کس را در خور حالت بخطابات و اضافه
مناصب و دیگر مراحم خسروانه از فرق عزت برافراختند و درین ایام اوغلانی از ولایت تازه
آمده بشرف بساط بوس مستعد من مشرف گشته و یک جلد از مصحف مجید و دو قبضه کمان و دو
ترکش مملو با تیرهای کار طلا و چهل راس اسپ و هفت قطعه پیشکش و ده اشرفی نذر گذرانیده
بعنایت خلعت خاصه و قبضه خنجر با دسته الماس و مرصع منقش و مباهی گردید و هم درین وقت
عرضداشت مصطفی قلیخان فوجدار سکاکول واقع تلنگ مع یک لکه روپیه نقد و دو
زنجیر فیل با ساز نقره و سی راس اسپ که از آن جمله ده راس با ساز طلا بودند و دو مروحه با
دسته مرصع بر سبیل پیشکش بنظر انور گذشته پایه قبول و درجه استحسان یافت و هم درین
اثنا عرضداشت بادشاهزاده عالی جاه محمد اعظم شاه مشتمل بر مبارکبادی سالگره والا
که از عمر گرامی هفتاد و چهار سال بمبارکی و میمنت بانجام رسیده با یکهزار اشرفی نذر نثار
از نظر اطهر گذشته بادشاهزاده بعنایت خلعت خاصه و یک زنجیر فیل و دو راس اسپ
سربلند گردید و سپهدار خان بهادر بخدمت فوجداری لکهی جنگل از تغیر الله داد خان سر
سرافرازی یافته دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار که از آن جمله پانصد سوار دو اسپه

سلطان بلند اختر را به حضور پرنور سرافراز ساخت درگاداس و ... الیداس بذریعه شجاعت خان صوبه

دار احمدآباد !! عمدة الملک خان جهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش که به منصب هفت هزاری

ذات و هفت هزار سوار که از جمله چهار هزار سوار دو اسپه بودند و معه کرور دام طریق انعام سرفرازی

داشت خدمت صوبه داری دارالسلطنت لاهور از تغیر [illegible] بادشاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه

ضمیمه آن فوجداری جمون از تغیر حفیظ الله خان با انعام هشتاد لک دام شرف اختصاص یافت و

حفیظ الله خان فوجدار معزول جمون که به منصب هزار و پانصدی ذات ایک هزار و دو صد سوار که از آن

جمله شش صد سوار دو اسپه بودند و هشتاد لک دام بر سبیل انعام ممتاز بود و ششصد سوار برادری و دام

انعامی برطرف کرده طلب حضور پرنور نمودند و اعتماد خان متصدی بندر سورت و دیوان صوبه

احمدآباد که به منصب هزاری ذات و پنج صد سوار سرافراز است امروز بوده راستی و درستی و معامله فهمی

و کارشناسی و خیرخواهی [illegible] مرتسم خاطر مبارک مانده خدمات مرجوعه را بکمال سنجیدگی و گزیدگی سرانجام

می نمود با اضافه دو صد سوار سرافراز گردید و بهادر خان که درین ایام ترددات و تلاش فراوان

به عرصه ظهور آورده بود با اضافه پانصد سوار از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و پنجهزار و پانصد سوار دو

که از آن جمله یک هزار سوار دو اسپه باشند معزز شده و شکر الله خان خواهر زاده سنبها مقهور که به منصب

پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سربلندی داشت بعطای علم و نقاره علم عزت برافراخت در یضمن

به توسل منتظمان بارگاه والا بعرض معلی رسید که راجه ساهو بر طبق حکم عالی اندرون صلابت بار

آمده است و حمید الدین خان در چوکی خود نشانیده پس در باب منصب او هر چه امر اشرف صادر

اولی و انسب باشد بنابران حکم صادر گردید که منصب و جاگیر او بحال بوده متعلقان او بجای خود باشند

و سید جلال ... صاحب ... که ... شاه ... احمد آباد ... آسوده اند هر یک پا چهره فرق...
... به ... قاضی عبدالله ... که برسانند و ...
... سوار ... هزار سوار بلا شرط و هزار ... سوار
... سوار بلا شرط ... مقرر فرمودند و به ...
... حسب ... پیشانی ... حکم شد کشته شدن اعظم خان ...
درین ایام ... اکبر آباد ... کشته شدن افغانان در نواحی آن
... رسید ... ساخته ... الیه ... تعینات دار الملک کابل بود
پس ... صاحب ... از ... آمده ... در ...
... از ... شده ... حکم ... حضور ... بود
و چون ... در گذشته ... رسید از آنجا که لشکر ... و ...
... و غیره اجناس غنایم ...
... افغانان ... جمعیت ... همراهی ... آنها ... به جمله
... رسیدند ... صورت ... عثمان ... شدند و زد و خورد در میان
آمده ... دو کس ... به تیغ رسیدند و قریب هشتاد کس از همراهی خان مشار الیه
بکار آمدند آخر الامر ... به درجه شهادت رسید العرض بعد معروض این کیفیت حکم
گردید که عاشور بیگ و غیره همراهی خان مرحوم از جای که رسیده باشند معاودت نموده بکابل ...

<u>معزز شدن صوبه لاهور بعمدة الملک خانخانان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش و آوردن ...</u>

وقعه کوتاه عرضداشت مسطوره و مرسله چون بتوسل یار علی بیگ بنظر انور گذشت بندگان
حضرت از روی مراحم خسروانه عفو تقصیراتش فرموده و فوج متعینه را طلب حضور نموده حکم کردید که رائی
سوای بنست لکهه روپیه پیشکش مقرری بیست و پنجهزار هون بطریق نذرانه دیگر هر سال میداده باشد
سوا این پانصد سوار و دو هزار پیاده نوکران خود را بدستور عهد علی عادلشاه تعین تلکوکن سازد
که همراه فوجدار آنجا بتقدیم خدمت نماید پس ازان فرمان عاطفت عنوان مشتمل بر دلاسا و استمالت
او با خلعت فاخره معه یکزنجیر فیل و پنج راس اسپ و دیگر اقمشه مرحمت نموده حواله وکلای
او نمودند آخرش بعد رسیدن رائی مذکور عرضداشت مشتمل بر شکر عنایات سلطانی با یک لکهه و
پانزده هزار هون از جمله بر پیشکش و دو زنجیر فیل و ده راس اسپ از انجمله دو راس باساز
مرصع و دو راس باساز طلا مینا کاری مصحوب چوکی بنات و غیره و دو کس وکلای خود
ارسال حضور پر نور گردانید چنانچه بنات مسطور باستان ملایک آشیان رسیده و پنجاه
مهر نظر گذرانیده بادراک سعادت کورنشات معزز و مشرف گشتند و هون و فیلان و اسپان
به نظر انور گذرانیدند پس آنهمه درجه اجابت یافته هر سه کس بعطای سر و پا سرفرازی یافتند
معهذا درینوقت فتح جنگ خان بعنایت یکزنجیر فیل و پنج راس اسپ و پنجاه هزار روپیه بطریق
مساعده سر افتخار باوج آسمان رسانید و راجا انوپ سنگه فوجدار و قلعه دار امتیاز گده
که بمنصب پانصدی ذات با پانصد سوار مشروط بود آنرا بلاشرط مقرر فرمودند و محمد سعید که بمنصب
سه هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار سرفرازی داشت بخطاب فیروز خان بلند
گردید و میان حزین بهمان منصب سرفراز و بخطاب هیبت خان ممتاز شد و به سید محمد

بنام رانی عزورود یا فتست بایشمضمون که آمدن رام راجا نزد او از محسنات گشته باید که بمجرد وصول

حسب الحکم او را مقید نموده و جمعیت خود همراه او داده برفاقت سید عبد الرحمان روانه حضور (درر

پرنور نماید مگر از انکه رام راجا از منتسبان رانی بود بر نظر قرابت و نسبت از زلات سابقه او

اغماض نموده او را نزد خود نگاهداشته در جواب آن عرضداشت ارسال نمود متضمن بر اینکه

رام راجا در ینجا نیامده است و سید عبد الرحمان رویاپوسله را با همراهان او دستگیر کرده

در جمعیت اغلب که با لمرتبه ... اینجا خواهد بود فی الجمله آنحضرت لوجه مرحمت فرمودند که

رانی عم خود را اطمینان داشته انکاری نماید من بعد حسب الحکم بنام بهادر خان و سید عبد الرحمان

صادر یافت ملک رانی را پایمال سازند چنانچه رانی باستماع این خبر در صدد ویرانی ملک

خود گشت و چون اکثر عقبات و مهمات رو بویرانی آورد خود از بدسلوکی بر آمده و در قلعه

کوم کنده که در استحکام نظیر ندارد در رفته اقامت گرفته و از انجا عرضداشت بجناب سلطنت

نصاب ارسال داشت و دران مندرج بود که چون بعض اهل غرض حقیقت آمدن رام راجا

نزد من بعرض مقدس رسانیده اند محض خلاف است اما سابقا در ینجا آمده بود و چون در میان

من و او از سوابق نفاق و عناد بوقوع آمده بود بنابران او را در ینجا ماندن ندادم بنابران

برخاسته نزد عم خود رفت و چون این عاجزه بر جاده بندگی مستقیم است امری که خلاف (درر

مرضی مبارک باشد چگونه بظهور خواهد آمد ... از مغضوب امیدوار فضل و کرم

خداوندی آنست که از گفته بی صرفه گویان مور د اعتراض نگردد و افواج معموره که جهت

تخریب ملک من تعیین گشته طلب حضور پرنور شود که اختلال و پریشانی دران راه نیابد

به پیمای بازالصوب بدهنور گردید و چون بیم خبر فرار رام راجا به سید عبدالله خان رسید باستماع این

خبر لشکر را تیار کرده به تعاقب شتافت مگر رام راجا تا طلوع آفتاب عالمتاب مسافت بسیار کرده رسیده

در اثنای راه چون جای معبد او بود در انجا جهت پرستش فرود آمده بر طبق دین و آیین خویش

می پرستید درین ضمن سید عبدالرحمان خان قدم به قدم پی کرده در رسید و رام راجا از رسیدن فوج

مضطرب و حیران گردید در انوقت روپا بهونسله و انباکهونسله گفتند که ای برادر چرا خاطر را

مشوش می نمایید و بهمه وجوه مطمین باشید زیرا که مایان با جمعیت خود پیش رفته مقابله

میکنیم / و شما درین فرصت اسپان را تاخته ببرید الحاصل چون سید عبدالله خان (در ق

در عقب قریب رسید روپا بهونسله و انباکهونسله هر دو متفق شده و با پانصد جوان کاری

سبقت جسته مقابله گرفت درینحالت رام راجا با معدودی فرصت یافته راه پیمای فرار

گردید لیکن عبدالرحمان خان باحتمال رام راجا بهمراهان خود تعهد نمود که چنان تلاش نمایان بکار

برند که معشد زنده اسیر گردد پس جوانان بهادر از هر طرف گرد شده محاصره گرفتند و زد و خوردی

در میان آمده قریب دو صد کس از جانب غنیم عاقبت و ضم ته تیغ رسیدند و زخمی شدند و

از طرف و از طرف فوج بادشاهی یک صد و هفتاد کس بکار آمدند و زخم برداشتند آخر الامر

جوانان کار آزما تلاش موفوره بکار برده روپا بهونسله را با هفتاد کس زنده اسیر نمودند اما انبا

کهونسله با چندی منهزم گشته رفت بالاخره سید عبدالله خان روپا وغیره را همراه گرفته و بعسکر

رسیده عرضداشت بجناب سلطنت متضمن بر اسیر نمودن روپا بهونسله با هفتاد کس و رفتن

رام راجا به بدهنور نیز و راقی انجا ارسال داشت چنانچه بعد معروض حسب الحکم اعلی بمهر عمدة الملک

ورا تجویز عزیزه [illegible] وارد کرد [illegible] اجابت خواهد یافت الغرض همان مسئول بجهت [illegible] نزول

منصب [illegible] ذات [illegible] رسول [illegible] [illegible] طریق مساعدت برای شاهان

[illegible] تمام تجویز عزیزه [illegible] [illegible] اجابت گردیده حسب الحکم والانجام [illegible]

مشار الیه [illegible] [illegible] چنانکه از سیده شجاعت رام راجا بتساید عنایت [illegible]

[illegible] [illegible] سید عبدالله خان [illegible] مظهر

گذشت گذارش نموده بود [illegible] مشار الیه [illegible] بنیاد دریای نهبدا عبور نموده در قرب

[illegible] [illegible] بقلعه بدنهور رسیده یکلکس روپیه بجهت آمدن

[illegible] فرستاد لیکن از آنکه [illegible] رانی و از ایام سوابق مخالفت بود با

[illegible] ساخته آمدن [illegible] استقلال او برجا نمانده و از آنکه گرنیه نزد

انگوجی [illegible] در پی او شتافته و بانگوجی گفته فرستاد که اگر شما بهبود

حال و مال خود می خواهید تا رام راجه [illegible] پادشاهی را نمائید والامور [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible] نمود [illegible] خواهید [illegible] از هیبت انگوجی در ورطه سراسیمگی افتاد که

اگر [illegible] مقابل من [illegible] پادشاهی [illegible] و اگر مرتکب این امر میکردم چونکه برادر زاده

اوست بدنامی آن تا ابد بر ذمت [illegible] ناچار به رام راجا گفت که افواج پادشاهی در تعاقب [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] همراه من که مقابله کرده [illegible] پرداخته آید علی هذا بودن شما

نزد [illegible] مصلحت وقت نیست و جز رفتن نزد رانی بدنهور باعث استخلاص شما دیگری

نیست غرض آنکه رام راجا بروفق صلاح عم با پرتاپ راو و جمیر راو و [illegible] برآمده راه

نمود و چون آن منظور گشت حسب الحکم والا جناب خان مذکور عزم امیدار یافت که بر وفق استدعاها
او توپ [illegible] آن نمایند [illegible] است [illegible] همه انتهای و اقتضای خالی از مکر و فریب نیست
[illegible] گفته و نوشته او [illegible] حزم و هوشیاری [illegible] مضمون نیک [illegible] و اگر التماس او معقول
[illegible] است [illegible] شرف آستانبوسی [illegible] در باب ترقیات و رفاه او آن ذیشان
معروض خواهد داشت [illegible] اجابت خواهد یافت فی الجمله در بین [illegible] وکیل راجه
[illegible] بشرف آستانبوسی مشرف گشت و [illegible] رخصت انصراف
حاصل نموده [illegible] اسپ [illegible] خلعت [illegible] او بانعام شامل سرفرازی یافت
و تفصیل [illegible] یک [illegible] و دو شاله [illegible] زنانه از ساری زرد و زر و جز آن و اقمشه
دیگر و برای [illegible] خلعت خاصه و یک زنجیر فیل و دو راس اسپ حواله آنها گشته حکم
[illegible] لکه روپیه [illegible] پیشکش [illegible] واجب الاداست از انجمله پنجاه لکه روپیه
ارسال [illegible] نماید و دو لکه روپیه [illegible] و یک لکه روپیه نزد ذوالفقار خان
[illegible] صاحبان [illegible] زر مذکور همراه آنها [illegible] شدند القصه
سید عبدالله خان بتعاقب رام راجا تا کنار [illegible] رسیده چنانچه در آنجا جیواجی نوکر
[illegible] رام راجا [illegible] آمده سید عبدالله خان را دید پس خان مشار الیه بعد استفسار حال
رام راجه [illegible] مذکور را عبور نموده بملک راجی [illegible] و حقیقت آمدن جیواجی [illegible]
با سید [illegible] درگاه والا و رفتن رام راجا بملک راجی [illegible] بدرگاه عالم پناه معروض
داشت [illegible] حکم [illegible] که خان مذکور از جانب او واقف شده و منصب

مسطور تعین شده بود شخصی از موجودین نام خان فوجدار باغین ولایت ... والا رسید

... بجهت ... از تعلقه فوجداری او گذشته بجانب بلد مغور ... های

تعلقات ... شده ... باصلاح ... و ذوالفقار خان بهادر را التفات خلعت

خلعت خاصه و ... باساز طلا و شمشیر با قبضه مرصع و ترکش

و کمان خاصه سرافراخته ... تعلقات ... شده ... و سرافراز خان

... خان و ... الدین خان ... خان ... از خان ... اندر

... الغرض با ... سرفراز

... تعینات خان ... عبدالکریم خان ... با ... منصب ...

نموده ... ملک ... حکم فرمودند که منزل پیش ... باشد

... الیه ... منزل سید سید عبدالله خان حسب الحکم والا از تعاقب ...

... کرده او با ... رفته بود ... کنام ... موقوف ... ذوالفقار

خان بهادر ... محمد عبدالکریم خان ... مقرر گشت چنانچه سید مشارالیه ... عنان نموده

و ذوالفقار خان ... سید ... فوج ... گردید ... راجا ... بنام

سید عبدالله خان فرستاده ... که ... شما ... حضرت خلافت ... تقصیرات

و ... مراعی ... شده در سلک ملازمان سرکار دولت مدار منسلک گشته حتی المقدور

به تقدیم خدمات ... خدمتی به ظهور آرد پس سید عبدالله خان ... نزد

ذوالفقار خان بهادر فرستاده و خان ... باعرضداشت ارسال حضور پرنور

وگرنه قتل نمایند لیکن چنان نشود که جان به سلامت برند چنانچه راجه مشار الیه بعد رخصت

طی مراحل کرده به قلعه مذکور رسیده بمحاصره پرداخت آخر بیش یکماه و پانزده روز محاربه

توپخانه از طرفین در میان ماند مگر از اتفاقات آتش در بارود خانه غنیم در افتاده و

باروت از قوت آتش در و دیوار را برداشته چند جا در سور چل انداخت در بیصوت قریب

دو صد کس از معتوران با سیب سنگها جان بر باد دادند بنابران رام راجا مضطرب و

سراسیمه گردیده و پیغام بندگی درگاه والا در داده و دو سه روز بهانه ساعت در میان آورده

و دفع الوقت کرده و قابوی وقت را از نظر داشته و وقت شب با پرتاپ راو و

همیر راو وغیره عمدها از قلعه برآمده راه فرار در پیش گرفت بعده راجه مذکور در آمد قلعه

شده عرضداشت مشتمل بر فتح قلعه و فرار نمودن رام راجا در خدمت سامی بادشاهزاده والا

جاه فرستاد و بادشاهزاده عرضداشت مذکور وکلید طلا حضور پرنور ارسال داشت غرضیکه

چون آن بنظر انور گذشت بآرنده عرضداشت یک صد روپیه بطریق انعام و میر غیاث الدین

وکیل بادشاهزاده عالی جاه را خلعت مرحمت شد سوایش راجه کشور سنگه باضافه دو صد سوار

و ابو الخیر خان بخدمت قلعداری سربلند گردیده و به سید عبد الله خان و بهادر خان فرمان

صادر گردید که جواسیس معتبر تعین ساخته هر جا که از ان بخت برگشته خبر یابند طریق ایلغار

رسیده تا توانند اسیر نمایند وگرنه به قتل رسانند و همدرین حال بعرض رسید که کیشوجی پندت

نوکر عمده رام راجا با جمعیت کثیر باراده فاسد رخت ادبار بدیار کرناتک کشیده ازین جهت

سید عبد الله خان و بهادر خان از تعاقب رام راجا موقوف مانده جهت تنبیه پندت

... بوده ... نمود و از ... خان ... یافت ... آسیبی نرسید ...

رسید ... در قلعه ... آن وقت تفنگ‌اندازان ... محمدامین خان موی الیه

او ... خان ... ایشان ... [illegible] ... گذاشته

... مستقل ... [illegible] ... آورده اند ... عنایت

... [illegible] ... حضرت ... نوازشات سلطانی

... مناصب ... حکم ... که نقاره فتح و فیروزی

بلند آوازه ... [illegible] ... منصب ... پنجاه

سوار اضافه یافت خدمت ... خان ... یافت که ... قلعه

... مناسب ... حکم ... ظهور این فتح عظمی ... شاهزاده

باستماع ... [illegible] ... لشکر ... جا آرند

قبایل ... مشارالیه ... حکم مقدس ... آورد ... قلعه را ... و تعاقب رام راجه برادر خورد

سنبها و وصول ... آن ... ایام ... العرض مقدس رسید که در قلعه راج

گده ... برادر خورد سنبها ... گشته ... راجه ... و ...

... و غیره ... نزد او فراهم آمده اند آنحضرت فورا باستماع این

خبر راجه کشور سنگه را جهت تسخیر آن قلعه رخصت فرموده و میر عنایت الله و میر عبدالصمد دیوان

و میرزا خلیل الله و غیره پنجاه منصبدار را همراه راجه مذکور تعین ساخته حکم کردند که چنان

تدبیر بکار برند که رام راجه و غیره ... که نزد او فراهم آمده اند زنده اسیر دام تقدیر شوند

بادر حسینه را که محاصر قلعه بود به جلب خاطر ایشان با فواج معدوده نمود پیغام داد که سپهها
نابدار تباکرده به دولت ابد دم مخالفت و منازعت می زد تا به تلافی اعمال خود اسیر پنجه تقدیر
گشته و به غضب پادشاهی الهی گرفتار آمده رخت حیات ازین عالم بربست و
چون پسران و متعلقان او التجا به درگاه والا که ملجای پادشاهان هفت اقلیم است آورده‌اند
با وجود آنکه سپهها صد تقصیرات گردیده بود بندگان حضرت به مقتضای مراحم خسروانه
رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده عنایات مناصب عالیه و عطای سامان شایان سر
انجام کامیاب مراتب بلند فرمودند سوای آن از ابتدا مخالفت نمودن با این دولت ابدالقبال
مال و استیصال خود و دودمان است بنابران از خواب غفلت سر بر نماید و مساعدت
طالع یاوری داده قلعه را حواله اولیای دولت نموده بندگی درگاه والا قبول نمایند و به ثمرات
دلخواه فایز گردیده در بین الاقران سربلند شوند والا هر چه بینند از خود بینند الغرض چون
طالع او در ترقی و سعادت رهبر شده بود بندگی درگاه والا قبول نموده استدعای قول و پنجه مبارک
کرد چنانچه خان مشارالیه حقیقت را بعرض رسانید و بندگان حضرت حسن تدبیر خان مومی
الیه را قرین فرموده فرمان عاطفت نشان مشتمل بر قول و فرمان با پنجه مبارک بخان مومی
الیه عنایت فرمودند و خان مرقوم نزد کشاجی فرستاده بود و دوکنار پیغام نمود که صباح
توپخانه با سامان و سرانجام تیار شده و لقب العین دروازه رسیده یورش نماید و
توپخانه خالی سرخوانه داد که برین پل سراسر خود را بدروازه رسانیده اندرون قلعه در آید
بالاخره خان مشارالیه صبح یک پاس روز برآمده با فوج گران و امرایان عالی شان به مقابل

فوج منصوره تا سه ماه به محاصره قیام نموده چنانچه از طرفین جنگ توپخانه شب و روز در میان
ماند اما بهادران اسلام حقیقت صورت نیافت که به تسخیر در آرند آخر عرض این معنی نمودند که حضرت
خلافت منزلت خود بدولت و اسطه تسخیر قلعه مذکوره و تنبیه و تادیب مفسدان آن ضلع توجه
فرما شدند و چون نزدیک رسیدند پادشاهزاده والاجاه و غازی الدین خان بهادر و بهره
مند خان و مخدوم زادگان ذی الاقتدار باستقبال رسیده بشرف دریافت سعادت ملازمت مشرف
شدند پس حسب حکم اقدس جابجا مقام ملچارها از معسکر پادشاهزاده والاجاه گردیده
و چهار طرف امرایان معین و تعین شده مستعد ترتیب مورچال گشته و جهت استحکام
آن مشغول گشته جنگ توپخانه گردید تا سه ماه همچنان باران شب و روز آتش افروز
ماندند همچنین صورت که گاهی انبوه مقهوران در برابر فوج منصوره عبور ادبار نموده
نزدیک خود رسیده در پای چنداول به جا نگذاشته فرار می نمودند و گاهی فوج منصوره یورش ساده در
منصوره خود را با پایین قلعه می رسانیدند و آن ضلالت منشان از بالای قلعه سنگهای که زیاده
از کوه توپ کامکار می انداختند خلق الله از توپخانه و آسیب سنگ بسیار تلف
گشت و از یک جانب مقهوران راه بند شده و از عدم رسیدن رسد غلات رو بگرانی
اتم آورده بقیه سایات کمال تنگی بر لشکریان عاید گردیده و خلق الله از بس عاجز آمده اکثر آدم
و چهارپایه هلاک شدند غرضیکه هر چند که حضرت و امرایان عالیشان هر چند تلاش و تردد
بکار بردند اما اثری مرتب نشده لاکن پیشنهاد خاطر مبارک آن بود که تا این مهم سرانجام
پذیر نگردد متوجه بامری دیگر نشوند بنا بر آن غازی الدین خان بهادر اندیشه نموده به کشایش راه

از مصنبداران درجه شهادت یافته و همچنان دیگر قریب یک هزار کس بیکار آمدند و اوهم (درد
هزاری کرناتکی با دو صد کس همراهان خود و نیز دیگر برقندازان همگی با الف کس زخمی شدند
و نیز از طرف شقاوت منشان قریب دو هزار کس علف شمشیر شده مجروح گشتند و
آخر الامر مقهوران تاب استقامت نیاورده رو بگریز نهادند پس ازان خان مشار الیه
دمدمها احداث ساخته و از فراز آن توپها زده برج و باره قلعه را از چند جا منهدم گردانید
فی الجمله از کم شدن آذوقه و رسیدن بان و توپها وقت بر متحصنان نهایت تنگ گشته و ابوجی
حارس قلعه وغیره و عمدهای او غیر از بندگی درگاه والا و سپردن قلعه با ولیای دولت قاهره باعث
نجات خود ندیده و قول نامه طلبیده خان موما الیه را دیدند بکه برن خان برقوم آنها را استمالت
ساخته و میر نعمت را جهت محافظت در آمد قلعه نموده عرضداشت مشتمل بر فتح قلعه با کلید ارسال
حضور پرنور نمود و چون آن به نظر انور گذشت بر حسن ترددات خان مسطور تحسین استحسان
فرموده بمراحم خسروانه مباهی نمودند فتح قلعه ستاره چون در قلعه ستاره ناسرداری حمیر نام با
فوج عظیم از مقهوران فراهم آورده ودایما از قلعه و ناحیه آن برآمده با افواج ظفر امتزاج
آبخشعال نایره قتال و جدال باشتعال می آورد برسیمخی بادشاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه
غازالدین خان بهادر را هراول فوج ظفر موج نموده متوجه تسخیر قلعه مذکور شده و بعد طی (درق
مراحل به قلعه مذکور رسیده به فاصله سه کروه فرود آمد و چون قلعه مذکور بر قله کوهی عظیم
بنا یافته و از ارتفاع کمال سر بستاره آسمان میساید و برج و باره اش از کثرت توپخانه
استحکام تمام یافته ارتسام کریوه و تراکم اشجار اندیشه را عبور پیرامون آن دشوار بود فوج

از ابرایان طریق ارسال مراسلات مسلوک میداشت درینصورت ازانکه بر پنها هراست سر که دست
از جان نشوید هر چه در دل دارد بگوید آن مغرور و معجب زبان التجات و ترهات به نسبت حضرت ظل سبحانی
بر کشاد مکر خاطر نشان نمود آنچه از زبان شقاوت ترجمان آن ملعون و مردود بر آمده بود صریح ظاهر نکرده
سطری ازان طریق رمز وایما بعرض رسانید بنابران فرمودند که از کشیدن میل چشم او را از سر مه ابصار
دیده خیانچه حسب الحکم بعمل آوردند لیکن آن مغرور نخوت کیش را از غیرت تمام ازان روز ترک طعام
نمود و هر چند جارسان / و نگهبانان در تناول تکلیف کردند و باعث شدند اما سخنه ناسموع (ورق)
کرده چند فاقه کشید آخرش با سینمعنی بعرض والا رسیده چون ودیعت حیات او نزدیک رسیده بود
حسب الحکم در سیاست گاه برده و عفو عفوش را از هم جدا ساخته و کله او را از نخته بنیاد او ریک
آباد تا دارالسرور برهانپور گردانیده و در دار الخلافت شاهجهان آباد برده بدروازه آویزان
کردند فتح قلعه پریم گده درین ایام بهره مندخان از خدمت سامی بادشاه زاده والاجاه محمد
اعظم شاه سعادت از خاص بعزیمت تسخیر قلعه پریم گده حاصل نموده و با فوج بادشاهی به قلعه
مذبور رسیده و قلعه را محاصره نموده تا دوماه و نشست روز قلعه را در محاصره داشته جنگ توپ و
زنبورک در میان ماند و هم درین ایام که گاهی مقهوران با انبوه کثیر بلشکر نصرت پیکر
نمودار شده و زد و خورد نموده می رفتند روزی انبوهی جارس قلعه با فوج گران از قلعه
بر آمده و مقابل عسکر آمد خیانچه از طرفین صفوف آراستگی یافته اولا توپخانه از جزا سر و
شترنال و بان و بندوق رها گشت و بعد ازان اسپان شتافته با هم در پیوسته و جنگ
سخت در میان آمد درین صورت خواجه قمر الدین بخشی و واقعه نگار فوج بادشاهی با چندی

وقت گشت پس ازان چشم عبرت بین کشاده و ازفراز تخت خلافت پا بر زمین نهاده دوگانه
بحضرت تمادر سر کمال بجا آوردند اما آن مقهور نخوت و غروری که در سر داشت باوجود اینحال قدراست
را با دای مراسم تسلیمات اندکی خم نساخت و هر چند در نهاده اخلاص خان و حمید الدین خان
تعلیم کردند اصلا موثر نگشت حکم فرمودند که باین اختلال حال ڈیره متصل دایره سکندرخان
ایستاده کرده دران فرود آرند و کب کلس و دیگر رفقایش را مسلسل نگاه دارند و چون بعد حبس او
اخلاص خان عازم بادراک شرف ملازمت گشت حسب الحکم معلی روح الله خان تا دروازه غسلخانه
باستقبال و به حضور آورده بملازمت والا درجت مشرف ساخت و خان مشار الیه از کمال حسن عقیدت
و اخلاص که سرمایه ازدیاد دولت و علو رتبت او بود در انجمن خاص پیشانی نیاز را به سجدات شکر
گذاری منور ساخته و یک الف مهر نذر و هزار روپیه نثار گذرانیده قدم بوس نمود و حضرت
خلیفة الرحمانی از کمال بنده نوازی دست مبارک بر فرق او گذاشته و از زبان الهام
ترجمان احسنت و تحسنت فرموده بعطای خطاب خان زمان فتح جنگ و منصب هزاری
و هزار سوار اضافه و پنجاه هزار روپیه نقد طریق انعام و خلعت خاصه و شمشیر با قبضه مرصع و
نیکیز بخنجر خیل و پنج راس اسپ که از انجمله یک راس با ساز طلا بود سرفراز ~~و ممتاز بود~~
ممتاز فرموده پس خان مشار الیه در مقابل این عطیه عظمی لوازم تسلیمات بتقدیم رسانیده
بعده بهادرخان و رستم خان نیز بعنایات خسروانه زیاده از آمال خود سرفراز گردیده
کامیاب بلند پایگی گشتند الغرض بندگان حضرت پس از دو روز بروح الله خان فرمودند
فرمودند که از سنبها استفسار نمایند که خزانه و جواهر و امتعاع دیگر تو کجاست و با تو کدام کس

مباهی و مفتخر گردید و چون پسران سنبها به توسل خان مشار الیه ادراک سعادت تسلیمات
و کورنشات سعادات جاودانی حاصل کردند شریک القدر در جه شتاب والای راجگی /
و مناصب بلند و مراتب ارجمند و عنایت فیلان و اسپان و غیره کارخانجات بدو جه
فائز شدند و کارپردازان جهت نظام امور سرکار آنها از حضور والا مرحمت گردیده حکم تربیت
آنها و رودیانت سولتی ها و زن سنبها را بالتفات زیور مرصع و پوشاک اقسام سرافراز
گردانید کهیلکوجی و راماجی و جالوجی و غیره و عمده های سنبها که همراه پسران و متعلقان سنبها
آمده بودند آنها نیز در خور حالت مناصب عالیه ممتاز و برعایت نقد و اسپان و غیره سامان
و سرانجام کامیاب مراد گشتند و شاد زیستند اثنای خدمت کار محمد اکبر و متعلقان عبد القادر خان
که از انها خلاص شده همراه متعلقان سنبها آمده بودند حکم شد که در اثنای داخل محل سالکنند زند
و مابقی را آزاد نمایند و متعلقان عبد القادر خان را حوالۀ کسان خان مشار الیه گردانند و
ملو را سر ... را خطاب اوتم گده سمی ساختند غرضیکه در خلال اینحال اخلاص خان و بهادر خان
سنبهای مردود و کب کلس مطرود را با چند نفر ناسرداران بارادۀ استیلام عتبۀ سپهر احترام
عنقریب بتقبیل متماسکاه رسیدند چنانچه مطابق حکم قضاشیم اخلاص خان و حمید الدین خان
سنبها و کب کلس وغیره — همراهی او را بر شتران سوار کرده بهزار رسوائی و خرابی باردوی
معلی آوردند / مگر وقتیکه بدروازه خاص و عام رسیدند حکم شد که قریب عدالت العالیه طرف
دریا ایستاده نمایند الحاصل بروفق حکم اشرف او را با رفقای او ایستاده کردند و چون حضرت
ظل سبحانی بر حال او نظر انداختند از دیدن قصور بی حرمتی و خرابی او دل رحم منزل متعرون

او تم کرده تسمی نموده بوده عمدة الملک مدار المهام دو صد اشرفی نذر و یک هزار روپیه نثار

و یک جیغه [illegible] شمشیر مرصع و بالای هزار دانه مروارید و روح الله خان با الف اشرفی و دیگر

امرایان عظیم الشان و منصبداران بلند مکان در حضور حالت نذر و نثار گذرانیدند اما نذر و نثار

عمدة الملک مدار المهام و روح الله خان قبول فرموده دیگران را معاف نموده بودند بعد حضرت

ظل سبحانی از روی الطاف و قدردانی خلعت خاصه و شمشیر قبضه مرصع به عمدة الملک و خلعت

فاخره و خنجر با دسته الماس مرصع به روح الله خان عنایت نموده و دیگران نیز علی قدر مراحم سلطانی / ر، ق ۱۵

اختصاص یافتند و به بادشاهزاده والا جاه جامه نادری و امن مروارید و جیغه بابر دو کنار

مروارید و سرپیچ مرصع که [illegible] به قیمت یک لکهه و چهار هزار روپیه باشد لطف فرموده

مصحوب سعادت خان اصدار فرموده و هم فرمان عاطفت عنوان مزین به دستخط خاص در طلب

ذوالفقار خان بهادر و بهادر خان شرف ایراد یافت که با پسران و متعلقان و غیره سنبهای

شقاوت گیرا خود را به درگاه والا رساند چنانچه ذوالفقار خان حسب الحکم با سیواجی و جانسکه و

مدن سنکه پسران سنبها و مادر و زن و دیگر لواحق او به حضور پرنور رسیده و به شرف استیلام

عتبه فلک رتبه معزز و مشرف گشته دو صد اشرفی نذر و دو هزار روپیه نثار از طرف خود و دو

صندوق جواهر از اموال سنبها به نظر والا گذرانیده و آنهمه حواله فاضل خان گردید و سرافراز خان

و سید یادگار و حسین خان و سید عظمت الله خان و مظفر خان و خیر اندیش خان و دوارکا

داس و غیره همراهانش علی قدر نذر و نثار به نظر اشرف آوردند مکرر آنحضرت آنرا معاف

فرموده و خان معز الیه عنایت خلعت فاخره و عطای دیگر مراحم خسروانه مباهی

آدم و اسپ بسیار هلاک شدند و بعد ازان به سبب آنکه جوانان نبرد دوست سبقت حجسته شمایل لشکر نکبت اثر گردیدند چنانچه جنگ سخت درمیان آمده از طرف مقهوران قریب یک هزار و پانصد کس بجهنم رفتند و از طرف لشکر بادشاهی قریب هفتصد کس بکار آمدند پس در وقوع اینصورت شقاوت منشان تاب استقامت نیاورده هزیمت را غنیمت شمردند مهذا جمعیت مفسدکه برکتل بالنساد طرق بود آنهم پی استقلال شده بگریخت و راه بامنیت جاری گشت درانوقت خان مومی الیه از طرف قلعه راه را قرق گردانیده و استحکام دمدمه ها درست کرده و از فراز آن بر زدن توپها شب و روز کار بر متحصنان تنگ ساخت دریصورت حارسان قلعه از بس عاجز آمده و غیر از سپردن کلید موجب نجات و استخلاص خود ندیده و بخان مرقوم پیام مصالحت و دادن کلید قلعه و استدعای عفو تقصیرات از پیشگاه سطوت و جلال نموده و قولنامه طلبداشته و با متعلقان سنهای هیجا از قلعه برآمده بمعسکر پیوستند چنانچه خان مومی الیه هریک را بائین بهین مستمال نموده عرضداشت مشتمل بر مژده فتح قلعه با کلید طلا ارسال در حضور پرنور نموده بندهای بادشاهی جهت حراست در قلعه فرستاد و ازانجا با منصبداران متعینه به قلعه پرتاپ گذه رسیده و قلعه مذکور را محاصره ساخته و لبعد جنگ و جدل بسیار قلعه را مفتوح نموده در تصرف اولیای دولت درآورد و عرضداشت متضمن بر فتح قلعه مذکور با کلید طلا و یک قطعه لعل و سه دانه مروارید بیش قیمت نیز بحضور اشرف ارسال داشت پس آن هر دو قلعه قطعه عرض داشت و لعل و مروارید به نظر فیض منظر گذشته و خاطر ملکوت ناظر مسرور و مبتهج گردیده از کمال شادی حکم فرمودند که نقاره فیروزی و شادمانی بلند آوازه نمایند و قلعه های را الخ

فرموده ارشاد نمودند که دستخط بادشاهزاده عالیجاه رسیده و هرچه جمعیت مطلوب باشد
و هرکه را بخواهد از تابعان آن عالیجاه همراه گرفته و خود را به قلعه مسطور رسانده و به تدبیرات
شائسته قلعه را بتصرف اولیای دولت [illegible] در آورده مفسدان آن ضلع را تنبیه واقعی (ورق ۳)
نماید بنابران خان مشارالیه از حضور پرنور سعادت از خاص خاص نموده بجد تمام مراحل حضور سعادت
ظهور پادشاهزاده والاتبار رسید و از ادراک ملازمت سامی مباهی گردیده سه روز مانده و
چند امرایان کار دیده و آزموده را برفاقت گرفته رخصت گشت و عجالتا به قلعه راهی رسیده از
مفاسد دو کروه فرود آمده و از انجا که قلعه مسطور در استحکام و استحقاق عدیل و نظیر نداشت
و سخت ترین از همه قلاع تلکوکن بوده غیر از یک راه راهی دیگر جهت در آمد و شد نداشت
و از اتصال [illegible] کوهای پیرامونش از لعب دادن و ملعب انداختن منزه و مبرا بود علی هذا
خان مذکور معه آقا علیخان با جمعیت همراهی سوار شده و از کمال تهور اسپان تاخته به پائین
قلعه که در انجا سکناه [illegible] آلات منشان بود رسید درین صورت از بالای قلعه توپخانه چون بارش
باران سر باقیمه بسیار کس از سر اسپان خان مشارالیه تلف شدند و آخر کار خان مومی الیه
سکناه را آتش داده سعادت نموده و نزدیک درگاه بزرگواری که در حصار قلعه بود تهانه قایم ساخته
بدیره خود رسید لیکن هنوز پا از رکاب نکشیده بود که حمیر شقاوت پذیر با جمعیت کثیر از طرف
قلعه ستاره رسیده و بر سر کتل به جمعیت سواران نیا بر انسداد طرق که رسد غله رسیدن نتواند
گذاشته و / خود با انبوه ناشکوه مقابل معسکر آمده بجنگ قیام نمود و چون ذوالفقار خان (ورق ۳)
نیز با فوج گران مقابله گرفت تا یکپاس روز جنگ توپخانه در میان مانده از جانبین از

و قلعه را از توپخانه عظیم مستحکم نموده و خود با جمعیت کثیر فراهم آورده با فوج منصوره همراهی
بادشاهزاده والاجاه که دران ناحیه رسیده مستعد جنگ شده اند آخر بش بر منهیان
حضرت خلافت ... بهره مند خان با چندی از منصبداران دولتخواه تعینات بادشاهزاده
عالی جاه نموده ... خاصه لطف فرموده رخصت نمودند و سابقا ذوالفقار خان بهادر
که حسب الحکم اعلی از خدمت سامی بادشاهزاده والاجاه جدا شده جهت تسخیر زمین بود
... بخیه در ... داشت خانمشار الیه ... فتح مکانات و کلید طلائی آنجا به نظر انور
گذشت ... خان موی الیه در ظهور این خدمات لائقه مسدر مراحم خسروانه گردیده طلب حضور (در ورق ۵۲)
پرنور گشت ... دلیر خان و رستم خان و راجه انوپ سنگه که ... فوج خان مسطور بودند به تعیناتی
فوج بادشاهزاده والاجاه مقرر شده ارشاد رفت که هرچه سارعت للفوج منصوره رسیده
شامل شوید و سیدی مفتاح خان و مانسنگه راتهور و سیدی عبدالقادر خان و حاجی
افضل و دیگر ... بادشاهی با ضافه مناصب و عنایت خلعت و شمشیر و خنجر مباهی
شده رخصت یافتند چندا در ... ذوالفقار خان بهادر حسب الحکم محلی بحضور
پرنور رسیده بعد استیلام عتبه عالیه مورد نوازشات سلطانی گردید و چون تسخیر قلعه راهیری
پیشنهاد خاطر عالی مقدم بر امور دیگر بود سوالش چون سابقا واسطه تسخیر قلعه مذکور
بادشاهزاده والاجاه و غازالدین خان دستوری یافته بودند غیر از جنگ با معندان
چیزی از تسخیر قلعه مذکور دیگر بهم نرسید بنابرین حضرت ظل سبحانی ذوالفقار خان بهادر
را از عنایت خلعت خاصه و شمشیر با قبضه مرصع سرفراز نموده واسطه تسخیر قلعه راهیری تعین

بر لشکر غنیمت که بهر نوع که شیته رود و لیکن از انکه خان مومی الیه الفتویه معقول نموده مستعد جنگ
بوده‌اند از هر طرف شتافته محاصره کردند درین حالت زد و خورد در میان آمده و چون کار طلب
متعصب تکید بکر بسر نموده چهار صد کس همراهی او علف تیغ گردیدند و نیز از دست مفسدان
قریب ... و پنجاه کس از جوانان بکار آمدند و چون در وقوع این صورت دیگر مقهوران
نیست دادند سنبهای سرخلل استقبال هر چند خواست که کریمه سر برد اما صورت نه بسته و بدست
بهادران نصرت مند گرفتار آمد پس بر طبق ع بدی را مکافات باشد بدی الحاصل کیفر
تبلافی اعمال خود همراه مقهوران خود را دیده حقیقت اسیری سنبهای بیحیا از روی عرضداشت
بادشاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه بعرض والا رسید و هم صباح آن روز کهنبادجی سرکاره اخلاص
خان نیز به حضور آمده حقیقت را مفصل و مشروح بموقف عرض اقدس رسانید پس از آن
از روی سرکاره‌ها تواتر و توالی سامع افروز / خاص و عام گشت لهذا حکم والا صدور یافت (در ۱۵ا
که نقاره شادی و شادمانی بلند آوازه نماید و امرایان عظیم الشان که در رکاب سعادت میاهی
بودند مبارکباد بعرض رسانیده لوازم نذر و نثار بجا آوردند و آرنده عرضداشت و کهنبادجی
سرکاره بعنایت انعام زیاده از آمال خود کامیاب شده اخلاص خان و بهادر خان با ضافه
مناصب و عطای خلعت خاصه و شمشیر با قبضه مرصع و فیل و اسپ وغیره مراحم بادشاهی مفتخر و مباهی
شده فرامین بنام خان مشار الیها صدور یافت که آن برگشته روزگار را باحتیاط تمام بدرگاه
جهان پناه بیارید درین ایام از زبانی سرکاره‌ها معروض شرف اندوز آن بارگاه معلی
گردید که جانوجی و کشوجی با سرداران فوج سنبها متعلقان او را در قلعه راهیری مقیم کرده و قلعه

مغافرت حضور تمهیدی خلاف و تقریری اختلاف را که در صورت مقرون صدق و معنی
بهتان صریح باشد برپا ساخته و بنده را باز در ورطه بلا انداخته در قصد من سعی فراوان
بکار برند بنا، علیه اگر توجه آنحضرا و ند در طلب من نموده اند بعضی از عمده ها در قلعه کهیلنه تشریف
ارزانی فرمایند که بنده نیز در انجا رسیده فیضیاب خدمت سامی گردیده و از عهده و هواخواهی
تشفی خاطر خاطر نموده بالتزام امور ماموره پردازد در صورتیکه سفها که روز بد او رسیده
بود از تزویر آن مزور در دام فریب افتاده و با معدودی در قلعه مذکور رسیده کب کلس را طلب
داشت و کب کلس از آمدن سفها آگهی یافته و در مقام اخذ انتقام آمده با خلاصخان و بهادر
خان که بمحاصره قلعه پناله قیام داشتند نوشته فرستاد که مدتی حتی در رسیده سالها را بهزار
تلاش بدام گرفتار ساخته ام هرچه که شما بسواری اسپان باد رفتار خود را بسرعت هرچه تمامتر
بر قلعه کهیلنه رسانید که او صید آن شیر شکار می شود غرضیکه تا رسیدن ایشان من جهت
تسکین خاطر مضطر او سیر و م پس از ان کب کلس مجابا در قلعه کهیلنه نزد آن نکون طالع رسیده از
سخنان عقیدت و فداویت تسخیر قلوب او کردانید و خانشار الیهما دست از محاصره قلعه
پرناله باز داشته و سرانجام این امر عظمی را بر همه امور و سرانجام این امر عظمی را بر همه امور
پیدا داشته در نقش بهر قطع مسافت چهل کروه نموده او در رسیده قلعه کهیلنه را محاصره کردند
چنانچه آن سیه بخت از خواب پندار بیدار گردیده چون در قلعه چندان معالج و آذوقه نبود که
که مستحکم گردد با وجود چندان جمعیت کثیر که صف آرا شود پای استقلال او از جا رفته و ناچار
دل بمرگ داده و نقد جان برکف دست نهاده با معدودی همراهان خود از قلعه برآمده بر

غلغلهٔ ملوه کشائی سامعهٔ کوکب سرکشان و گردون فرازان گردید درینحالت سنبهای وخامت
انتما مضطرب و سراسیمه گردیده چون از کارپردازان از یکی تسکین خاطر نداشت اندیشه در طلب
کب مجلس برگماشته و بتوسل نوشته جات در صلح زده پیغام آمدن داده بمبالغه تمام مسطور
ساخت که آنچه از طرفین بوقوع آمده باعث اختلاف مخالفان خودکام بود من بر نارسائی
خود ناگشتم اما ن ایشان الحال نظر بر سلوک آن کم‌ظرفان نکرده و خویشتن را بهر نوع
بر جناح استعجال رسانیده در مشورت رفیق کار باشند بلکه متعهد محافظت ملک و مدافعت
مخالف شده حقوق چندین ساله بجا آورده آرند و اگر چشم از علت نمک پوشیده میخواهند
که در ملک اختلال راه یافته بقبضهٔ اختیار دیگر در آید مختارند الغرض از انجا که کب مجلس دوخته
تیر عقوبات و عذابات او بوده تا حال دل مجروح او مرهم ندیده بود و سوالش فی التحقیق در
نهاد او جفای رفته بود بل نهاد او از عین جفا برشته آری بیت گوهر نیک را ز عقد
مریز و آنکه بدگوهر است زو پرهیز ؛ بدگهر با کسی وفا نکند ؛ اصل بد از خطا خطا نکند!
آن سیاه دل کینه در قابوی وقت را ملاحظه کرده و در تدارک سلوک او کمر بسته و در کمین
اهلاک او نشسته در جوابش نوشته فرستاد که من همان نوکر جانسپار و فدای سراپا نثارم
و پیر عالمیه که عمری نیاز و نعمت خداوندی پرورش یافته از احتیاط تمام بسر برده و از آن
لغزش که اعتباری را نشاید هیچگونه خاطر عقیدت مظاهر غبار ملال بهم نرسانیده و ایذا از شوخیهای
ایام خود تصور نموده مدام در پی تن شکر عنایات خداوندی می باشد و آمدن را بهمین سعادت
می داند اما از مخالفان خودکام و معاندان ناسرانجام واهمه و اندیشه دارم که مبادا بعد حصول

بیجا نیز عنان اختیار خود بدست آورد پس نفس الامر چون او در استحکام قلعجات و نظم و نسق
ملک انچه باید و شاید پرداخته پایه اعتبار خود را بدرجه کمال رسانید بعضی از کار پردازان سلطنت بیجا
بر عروج و اعتبار او حسد برده خواستند که او را از اعتبار سرجو انداخته بجای او دیگر بر الفیب
سازند القصه ایها لیل و نهار در پی تخریب او افتاده و حسنات او را بدنام منسوب ساخته
او را از انصرام امور دیوانی بپای عزل آوردند الحاصل او از انجا بجواری جبده شده در قلعه کهلنه
سکونت گرفت لیکن مخالفان از تا توان بینی بودن او را در انجا هم احسن بدالنیة باهلاک او
کمر مخالفت بر بستند او نیز در انجا مناص خود ندیده و بالعصی از نوکران سیهها که از سیهها آزرده
دل بودند بدرگاه جهان پناه رسیده و به حصول سعادت آستانبوسی معزز و مباهی گشته او
و همراهانش بمناصب درخور حالت سرفرازی یافتند بالاخره در وقوع این صورت سیهای
شقاوت کیش برادران و منتسبان آنرا محبوس و مسلسل ساخته و هر روز بعقوبت سخت (در
مبتلا می گردانید مگر در ظهور ترقی کب کلس و همراهان او و دیگر ملازمان سیهها روی نیاز بدرگاه
عالم پناه آورده بسلک بندها منسلک شدند در بصورت سر رشته انتظام ملک او گسیخته شد
معهذا در تعیین الویه جهانگشای و فلک فرسا به تسلط تمام در نواحی جنیر ظل انداز عدالت شده
و فتح جنیر نموده سایه عاطفت بر فرق ساکنان آن سرزمین انداختند چنانچه خلق الله در مهد
عدالت و نصفت با امن و امنیت تمام آسوده حال و فارغ البال شدند و در خلال اینحال
با و شاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه با امرایان نفر تمند بعزیمت محاصره قلعه راجکیده و راهیری
و مهاولی متوجه شده از حواف خیول غازیان فیروزی شعار در قرب و جوار قلعجات

میر توزک دایره اورا قرق کرده خواست که اموالش را ضبط نماید مگر آنحضرت بموجب التماس متعلقان
او از راه مراحم خسروانه / معاف فرمودند حسب الحکم والا صلابتخان و حسین خان و غیره پسران
آن مرحوم را از ماتم برداشته بحضور اشرف آوردند که بنده سریک بعنایت خلعت سرفراز شدند و از
عرضداشت امیر الامرا معروض مقدس گشت که گوپال سنگه و غیره شش نفر از فرزندان و منتسبان
پهار سنگه کور متوفی نزد فدوی آمده هشتاد و پنجهزار روپیه از نقد و جنس پیشکش درگاه
والا بشرط بحالی مناصب و تعافی کابل قبول نمودند چنانچه مبلغان مسطور از ایشان گرفته داخل
خزانه عامره مستقر الخلافت اکبرآباد نموده آمد بنابران امیدوار است که تقصیر اینها معاف
شود و چون معروضه آن رکن السلطنت مقرون صلاح و صواب بود درجه اجابت یافته و منصب
هریک بدستور سابق بحال و مسلم مانده حکم والا صدور یافت که بعد شش ماه سامان و
سرانجام بهم رسانیده روانه کابل شوند و هم درین ایام یک قطعه الماس بوزن یکصد و هفتاد
سرخ پیشکش عاقلخان ناظم صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد بنظر انور گذشته و چهل و
هشت هزار روپیه قیمتش گشته درجه پذیرائی یافت سوالش و دعاهای زر دوزی کار
گجرات پیشکش شجاعت خان به نظر عالی گذشت چنانچه آنرا هم خوش فرمودند بردهٔ اسیر شدن
سنبهای مقهور درین ایام فرخنده آغاز و نصرت انجام از جلایل فتوحات / تازه فتح عظیم که
بر روی کار آمده اسیر شدن سنبهای مقهور است که بعنایت فتاح مطلق به منصه ظهور
آمده تفصیل اجمال آن رقم زده قلم حقیقت رقم میگردد و آن اینست که کب کلس که احوال
او در اوراق سابق نگارش یافته و مدار علیه و وکیل مطلق بود چنانچه بعد واقعه پدر سنبها

بدرگاه حضرت مجیب الدعوات برداشته و فاتحه بنیت خیر خوانده جهت تنبیه

سنبهای بیجاپور و تسخیر ملعونه راهی رخصت فرمودند پس ازان دو لکهه روپیه نقد از خزانه

بطریق مساعده بخان مشار الیه مکرمت گشت و بپادشاهزاده والا جاه محمد اعظم شاه و

ذوالفقار خان بهادر ارشاد کردند که بخرابه آن ضلالت منش درآمده واسیر و قتل او حی

موفوره بتقدیم رسانند عرضکه افواج بحرامواج طی مراحل کرده ا درسر حدآن بد نهاد

رسید التفات اقدس واعلی درباب بادشاهزاده محمد معظم درین ایام از التفات خسروانه

که درباب بادشاهزاده محمد معظم ملعونه ظهور بخشید اینست که بیاقوت خان خواجه سرا حکم عالی اصدار

یافت که بادشاهزاده را با فرزندان سوار نموده بیارند تا سر دیوان خاص و عام و غسلخانه و

عدالت العالیه بیاید چنانچه خواجه سرای مذکور مطابق حکم معلی بعمل آورده بعرض مقدس رسانید

که بادشاهزاده شکر عنایات متوافره حضرت شاهنشاهی بجا آورده التماس نموده است

که اگر همچنین نیز تفضلات بر کشور حال مشار الیه از افق مراحم طالع شود از استیلام اقدام

میمنت انجام ناصیه سعادت را نور آگین سازد لهذا فرمودند که باظهور این توجیهات فریه

جمیله باعث حصول مرادات اوست لیکن ازانجاکه سرانجام سر امور بوقتی بازبسته است انشاالله

تعالی آنهم بوقت خویش محصل و میسر خواهد گشت سوالیش این دو مصرعه بدست خاص نوشته

دادند

چو وقت کار موقوف است بر عجلت بر نمی آید

چو ناکه وقت در آید امار بسته بگشاید ٭٭٭

بالجمله بمدرین وقت سیدی مسعود خان رخت حیات ازین عالم بربست درصیورت انتظام

خیام نصرت التیام کنار دریای بهیره کردیده چندروز مستقر اورنگ خلافت و مهبط انوار نصفت و
عدالت شد خاطر اشرف و اعلی میل تماشای جنگ فیلان فرمود چنانچه سه چهار مرتبه فیلان
را بجنگ انداخته احتظاظ وافر برگرفتند و نیز دران مقام عبدالرزاق حیدرآبادی یاورک
سعادت ملازمت شرف اندوز شد چنانچه ازروی نوازش خسروانه به سرافرازی منصب
چهارهزاری ذات و سه هزار سوار و عنایت قبضه شمشیر و خلعت فاخره و عطای علم و نقاره
معزز و مفتخر گشت و ازانکه غازالدین خان بهادر از کسل بدن شفا یافته بجناب نصرت
نصاب رسید حکم شد که مطلبخان تا دروازه خاص و عام و بهره مندخان تا دروازه غسل خانه
استقبال نمایند بلکه برین خان نثار الیها بیشوا رفته به حضور پرنور آوردند و خان مذکور
بعد تقدیم شرایط تسلیمات و کورنشات یک هزار اشرفی و دو هزار روپیه نثار گذرانیده قدم
بوسی اشرف نمود پس حضرت ظل الهی ازروی فضل و کرم دست مبارک بر پشت خان مومی الیه
گذاشته و خلعت خاصه و پنجاه هزار روپیه نقد طریق انعام مرحمت فرمودند و چون رستم خان
همراهی خان مومی الیه صد مهر نذر گذرانید بسرافرازی خلعت ممتاز گردید بعده حسین خان و بادشاه
قلیخان پسران سیدی مسعود خان شرف ملازمت دریافته و لوازم نذر و نثار تقدیم رسانیده
بالتفات خلعت خاصه ممتاز شدند بعده شنیده که آنحضرت ظل سبحانی وقت شب خان فیروز جنگ
را درخلوت طلب داشته طرح قلعه راسری وغیره خرابه معاینه نمایانیده ارشاد ملک گیری فرمودند
چنانچه بعد چهار روز بعنایت خلعت خاصه و قبضه شمشیر باساز مرصع بابت داراشکوه و
یکنفر خنجر مثل و پنج راس اسپ ازانجمله یک راس باساز طلا سر نواخته دست دعا بدرگاه

مرفه الحال و فارغ البال شدند و ساحت آن ضلع از خس و خاشاک اهل فساد پاک گردیده
نظم و نسق بآئین بهین پدید آمد در ینوقت از روی سوانحات ملک برار و خاندیس و بگلانه
پی هم بذریعه باریافتگان درگاه معلی بعرض رسید که سیهای بخت برگشته و جمعی شقاوت سرشته پا
از جاده عبودیت و عقیدت برون گذاشته افواج نکبت امواج را بملک بادشاهی آواره ساخته
است و آن نکوهیده خبثا اکثر امصار و قصبات و قریات را بنهب غارت داده پامال
گردانیده اند علی الخصوص با فرقه مسلمین از سادات و شیوخ و فضلا و علما و شرفا و کبرا که باعزاز و
احترام تمام معزز و مکرم بودند بیحرمتی و خرابی آنچه که نباید و نشاید بکار بردند و اکثر بزرگان و شرفا
زادگان که از حوادث روزگار و گردش فلک کجرفتار در ملک تلنگانه رفته اماکن گرفته بودند
بحال آنها آنچه بر اهل اسلام نپسندند بعمل آوردند و هم جمعی را از بنده های بادشاهی آن اطراف
که بمدافعت آن ضلالت منشان مقابل شده بودند از جنگگاه اسیر کرده و بسیاری مترددین و مسافرین
را از طرق و شوارع دستگیر نموده و در قلعه جات برده محبوس ساخته بعقوبت سخت گرفتار می سازند
بالجمله آوازه ظلم و تعدی آن ظالمان مردود العاقبت از اوج فلک در گذشته است الغرض از آنکه
خاطر حق شناس و عدالت گستر بادشاه عالم پناه که دایما بهدم بنیان جور و ستم و تنبیه ستم پیشگان
و حفظ و حراست ملهوفان و مظلومان متوجه بود توجه باستیصال و اهلاک آن مقهوران مصروف فرمودند
چنانچه در ساعت مسعود و اوان سعید رایات ظفر آیات از دار الظفر بیجاپور بفتح و فیروزی نهضت
بصوب جنیر نمود معهذا فرامین قضا آئین بنام امرایان عالیشان عز اصدار یافت که از مکان خود ها
عجالتا در رسیده بسرکار سعادت انتساب منتظم شوند مهمیکه بعد طی مراحل بفرخی و فیروزی مقرب

صحت رو دید نمایند لیکن چنان تضرع بکار برید که چشمانش بدستور صحیح وسالم باند و بصیرت همه زایل کرد آخرش حکیم مذکور پیش خالمر قوم رفته لحد تشخیص عوارض معالجه نمود چنانچه امراض رو بشفا آورد اما درد سر بدستور بحال ماند و حکیم علاج درد سر قدری گرفتن خون از پیشانی معتبر کرده خون برگرفت درینصورت درد از سر و بینائی از چشم هر دو یکبارگی بدر رفت و حکیم همان ساعت از دایره برآمده / ولی رخصت باستعجال کمال بحضور پرنور رسیده (درق
سرگذشت اظهار ساخت بعده بنا بر کامخضرت خلافت درجت هرکاره ها را جهت خبر فرستاده و آنها آمده کیفیت نابینائی بعرض مقدس رسانیدند در انوقت حکم محکم اصدار یافت که فوج که فوج همراهی خانمسطور بدستور سابق با برادران و پسرانش بحال باشد سوالیش بر وفق حکم معلی بادشاهزاده عالی جاه جهت عیادت بدیره خانمذکور تشریف فرمودند باستماع این خبر چین قلیج خان پسر خود را پیشوا فرستاده و خود تا ڈیوڑھی استقبال کرده و ملازمت نموده و اندرون خیمه برده و بر مسند نشانیده دوصد اشرفی و یک زنجیر فیل و یک قبضه خنجر با دسته مرصع و سه سرپیچ مرصع و یک لغوز پارچه نذر گذرانید چنانچه بادشاهزاده سه چهار گهڑی نشسته و از عنایات موفوره حضرت شاهنشاهی و توجهات خود ظاهر فرموده و مراجعت نموده بدولت خانه خود تشریف بردند ؛ سر تعنید برداشتن سنبها بخت برگشته و سرگشته و مضرت رسانیدن ملک بادشاهی را و متوجه شدن بندگان حضرت جهت استیصال ؛ چون مدت یکسال و دو ماه از ما بیچه دولت و اقبال و پرچم نصرت و جلال دار الظفر بیجاپور پرنور آکین گشته سکنه انجا در ظلال نصفت و عدالت

بانواع خوبیها زینت یابد چنانچه خان معزالیه تبسم نموده گفت که از فضل الهی هیچ بعید نیست و
چون این حرف بگوش والده خان معزالیه که دانش و آگهی تمام داشت رسید جواب داد که تخت شاهی بر
خاندان گلگونشان صاحبقران انارالله برهانه راز سیاست و سزاوار است پس ایزد تعالی دایا اولاد والا
نژاد این دودمان عالی را مبارک گرداناد و ما بندهها را سمت حصول سعادت بندگی و عبودیت و توفیق
انقیاد و عقیدت این مخصوصان درگاه صمدیت و برگزیدگان بارگاه احدیت دهاد الغرض این خبر
بهجت اثر از زبانی هرکاره بحضرت ظل سبحانی رسید خاطر مقدس از بس گران و غبار آلوده گردید مگر از آنجا
که خان مذکور خدمات مرجوعه بندگی تمام تقدیم میرسانید تلافی این حرف و تبسم را موقوف بر وقت
داشتند و چون از اتفاقات درین ایام تشویش التیام عارضه درد سر و غیره عوارض بشری
لاحق حال خان معزالیه شد از آنجا که بندگان حضرت قدر و قدرت مدار دو چیز ودیعت نهاده
دست قدرت بود یکی حافظه دوم باصره یعنی حرفی که بسمع مبارک رسیده باشد سالهای
دراز یاد میماند و هرکه یکبار بنظر مبارک درآمده باشد اگر او را بعد مدتی بسیار ملحوظ می
شد فی الفور می فرمودند که این همانست که این همانست که در فلان مکان بنظر گذشته بود
حضرت ظل سبحانی را آن حرف بی موقع و تبسم نمودن بران بدل مرتسم بود اندیشه کردند که چون
او بنده کارآمدنی است لهذا استمالت داشتن و از هوش و حواس مایوس ساختن اولی
و انسب باشد زیرا که آدم غریق بحر هوا و هوس بجهت حطام دنیوی چه هر بلاها که نمی کشد
بر همینی فتاح خان حکیم را طلب فرموده ارشاد نمودند که غازالدین خان بهادر گرفتار
امراض جسمانی گشته است لهذا پیش او رفته از طرف من عیادت بنمید و مداوای که از آن

یا نقدی کم نمودند و نیز لهنا اسد و غیره دو کس گرز بردار بنابر طلب کماشته مذکور تعین شدند
که او را بعقوبت سخت گرفتار ساخته با فیلان بحضور پرنور بیارند که بتدارک افعال خود برسد
و هم دران روز عرضداشت راجه انوپ سنکه زمیدار پرگنه بیکانیر بنظر انور گذشت دران مندرج
بود که فدوی آزار سخت دارد و از زندگی امید منقطع نموده لیکن ازانجاکه دو کوچ خانه زاد حامله
اند اگر بعد واقعه خیر خواه ازانها یکی را فرزند تولد شود امیدوار از تفضلات والا است که
ٹیکه بیکانیر باو عنایت شود درانوقت آنحضرت بکه ملاحظه آنکه راجه مذکور خانه زاد موروثی و حق
نمک و فدویت خود را درین بارگاه باثبات رسانیده مصدر خدمات عمده گردیده بود فرمودند
که حسب الحکم بنام او مشتمل بر دلاسا و استمالت و حال آنکه هرگاه که فرزندی خانه زاد موروثی
تولد خواهد شد ٹیکه بیکانیر باو عنایت خواهد گشت بنابران خاطر خود ازین وادی بهمه وجوه
مطمئن دارد غرضکه چون پیمانه عمر او لبریز نشده بود حیات مستعار یکچندی مهلت داد و راجه
مذکور از عارضه صحت یافت من بعد ازهر دو اهلیه فرزند تولد شدند نابیناشدن غازالدین خان
در اوراق سابقه حقیقت رخصت شدن غازالدین خان بهادر جهت تسخیر ملکو ستاره درج
شده و چون دو منزل رسید مشیت ایزدی جل شانه بران رفت که خان مشار الیه بصیر
کردد چنانچه باعث آن بتفصیل رقم پذیر میشود که اتفاقاً دران ایام روزی خان موی الیه اندرون
دایره پوشاک مکلف پوشیده و بر کرسی نشسته و آئینه بدست گرفته تماشای جمال
خود میکرد چون پرستاران خیمه حاضر بودند یکی ازانها طریق تملق ظاهر ساخت که این خوبی
و خداوندی سزاوار سلطنت است درین صورت اگر تخت شاهی حضور را نصیب شود

محمد معظم ازین جهان فانی بملک جاودانی رحلت نمود حکم فرمودند که متصل مقبره علی عادل شاه دفن سازند
چون اشفاق پدری باو زیاده بود حزن و اندوه بسیار در دل راه یافت لهذا زبردست خان که بایلچیگری
توران رفته بود و حسب الحکم بدار السلطنت توقف داشت بخدمت صوبه داری تهتهه از تغیر سربلند خان
اختصاص یافت الحاصل درین ایام فرخنده فرجام روز عید عنقریب رسیده حضرت ظل سبحانی از
روی دینداری فرمودند که سیادت خان صدر و قاضی القضات قاضی عبدالله از کتب متداوله
تحقیق نمایند که در مسجد واقع بیجاپور و مسجدی که در زیر ارک است از ان هر دو مسجد بکدام جا نماز
عید نمودن لازم است بالآخره آنها از کتب معتبر تحقیق نموده بعرض رسانیدند که نماز در هر دو مسجد
جایز نیست و هم درین ماده روایتی ناطق بنظر انور گذرانیدند لهذا باهتمام خان حکم صادر
شد که عیدگاه متصل دروازه مکه تعمیر نمایند و هم درین روز بهجت افروز در شبستان دولت
بادشاهزاده کامبخش ثمره شجره عظمت و بختیاری یعنی فرزند سعادتمند از بطن پرده نشین
عصمت محل منوربای قدم بعالم وجود نهاد و حضرت ظل سبحانی بمجرد استماع این خبر مژده بهجت
افزا بادشاهزاده والاگهر را بحضور طلب داشته بزبان گوهرفشان مبارکباد دادند چنانچه
بادشاهزاده یک هزار اشرفی نذر گذرانیده مراسم تسلیمات بجا آورده پس از ان حکم فرمودند که
بدایره بادشاهزاده نقاره شادی و شادمانی بلند آوازه نمایند و هم امرایان عظام
رفته مبارکباد بعرض رسانند من بعد از روی وقایع اوجین بعرض والا رسید که گماشته شیوسنگه
زمیندار پرگنه رتلام مضاف صوبه اوجین فیلان را بجنگل انداخته درینصورت ازانجا که این
این مخصوص بادشاهان عظیم الشان است در وقوع اینکار ناهموار زمیندار مزبور را منصب

رسد غله آمدن نیافته گرانی غلات بدرجه اتم رسید نکه برش بادشاهزاده ذوالفقار خان وبخت مند خان
وسیدی مفتاح خان را باجمعیت شایسته بالای کتل فرستاد آنها باهین پیاده شده ودر آمد کتل کشته و
بعنوان سنگ جنگ انداخته از غایت تهور ومردانگی آن جماعه بی پایه را آواره دشت حیرانی گردانیده
تهانه خوب مستحکم ساختند ودرهمان ایام ذوالفقار خان بهادر وقاسم خان قلعه کورم را محاصره نمودند
چنانچه تا دوروز جنگ توپ وزنبورک درمیان ماند آخر کار با قبال ابدالقاتل شاهنشاهی مفتوح
گردید وقلعه دار انجا درانجمن بقتل رسید ودرینوقت بعرض والا [illegible] پیوست که ایلچی کار
روم بهندوستان آمده است بنابران به متصدیان صوبجات حکم صادر شد که لوازم استقبال بجا آورده
وباعزاز واحترام رسم ضیافت تبقدیم رسانیده از حدحدود خود بسلامت رسانند بعد ازین ایام
سیدی مسعود خان باراده حصول ملازمت بندگان حضرت خلافت درجت رسید وحسب الحکم والا مطلبخان
تا دروازه خاص وعام وبهره مند خان تا دروازه غسلخانه استقبال نموده به ملازمت اشرف آوردند
پس او بعد ادای آداب تسلیمات وکورنش یکصد اشرفی وهزار روپیه نذر گذرانید وآن درجه اجابت
یافته بعنایت خلعت خاصه مباهی گردید سوایش میرتوزکان بارگاه ووکیلان درگاه بائین اسفرخان
ایستاده کردند بالاخره روز دوم به منصب هفت هزاری ذات وهفت هزار سوار وعطای خنجر مرصع
وشمشیر قبضه مرصع وبانواع رعایات دیگر مخصوص ومباهی گشت درین ضمن محمد راج که وعده زندگی
او بسر رسیده بود ازین جهان فانی به ملک جاودانی شتافت وحضرت ظل سبحانی از غایت
لطف وفرط التفات که با و داشتند جنازه آن مسافر ملک بقا را حضور طلب فرموده نماز جنازه
خواندند درهمان ایام چون چراغ دودمان دولت وسعادت سلطان دولت افزا پور بادشاهزاده

بودند از هر طرف در رسیده خان مشار الیه را مجروح گردانیدند و پنجاه کس از تابعان بکار آمدند و آخر کار
مفسدان تفوق جسته مال و متاع از نقد و جنس آنچه که همراه خان مذکور قوم بود همه را غارت ساخته بردند
دران ایام از روی وقائع — کانون بعرض عالی رسید که از متعلقان رستم خان / چهار نفر و دو پسر و دو کوچ
درینجا رسیده اند و حالت آمدن اینست که در وقتیکه دست تمرد متمردان بر پاسبری آنها
رسید آنها ردای کهنه بر انداخته از نوکران خان مرقوم اظهار نمودند و خیمان باستماع آن
از احتیاط آنها باز داشتند چنانچه اینها بقابوی وقت از آن آشوبگاه بر آمده و بر سبری دو
سه نوکران خود در شعاب جبال رفته پنهان شدند و چون شب پرده ظلمات بر انداخت از آنجا
بلباس فقیری در آمده و از شبانروزی قطع دشت و بیابان کرده بملک بادشاهی در آمدند
بنابران حکم صادر شد که میر حسین گرزبردار دو منزل پالکی و چهار راس اسب همراه برده آنها را
حضور بیارد و بفضائل خان فرمودند که هرکاره ها تعین نماید که نزد رستم خان رفته بگوید
که دو کوچ و دو فرزند شما باردوی معلی رسیده اند پس پرداخت آنها بواقعی خواهد شد مهد
افواج منصوره برای خلاصی شما تعین شده اما دران ایام از نوشته رستم خان بعرض اعلی رسید
که خان مرقوم یک لکهه هون مصادره قبول نموده و عوض آن والده و پسر مهین خود را در آنجا گذاشته
و در ساتگوله رسیده التماس حصول مفاخرت کورنش حضور فیض گنجور ظهور دارد در آنوقت چنان
فرمودند که بالفعل همانجا باشد بالجمله مدت شانزده روز حبس او را باشد در بخشی ذوالفقار
خان بهادر و قاسم خان سه منزل از لشکر بادشاهزاده عالی جاه محمد اعظم شاه پیشتر کوچ
نموده متصل کتل رسیدند لیکن از آنکه مرهته ها و مفسدان بر بهادر راه کتل مسدود نموده بودند

مشارالیه را پای ثبات بر جا نمانده سراسیمه برگشت و لشکرش هم پراکنده گردید چنانچه — زخم بندوق

و تیر پیهم بخان مسطور رسیده بی اختیار از فیل بر زمین افتاد لیکن دران وقت باباجی مورپه که

بمقابله خان مذکور بود در رسید و خان مرقوم را از عرصه نبرد بر داشته در فوج خود برد سوایش بر فوج

میمنه که از غنیمان انتظام داشت گروها گروه متعاقب ریختند غلبه نمودند و خان مذکور جنگ مردانه کرده و

نیز زخم تیر و بهاله برگرفته بر زمین افتاد چنانچه درین دار و گیر یکهزار و پانصد کس از جوانان کار طلب

بدرجه شهادت رسیدند و از طرف شقاوت منشان بسیاری به جهنم رفتند و زخمی شدند درین اثنا

حمیر بی تدبیر از قلعه ستاره با پنجهزار کس از سوار و پیاده برآمده و بر متعلقان رستم خان رسیده خواست

که دست بی ناموسی بر سر آنها دراز سازد اما اهل و عیال خان مسطور داعیه آن نمودند که کارد دردو

بدست گرفته خود را ضایع سازند و حمیر ازین معنی مطلع گردیده نداد که سردار شما حیات است

و من در پی جنگ شما نیستم بنابران خود را ازین اراده بقا نده باز دارید مگر درین گفتگو چندی از

مردودان ناخدا ترس اندرون دایره درآمده و مادر و زن و دختر خان معز الیه را گرفته بالای

قلعه ستاره بردند الغرض لعد بعرض این حقیقت از پیشگاه خلافت فرمان رفت که غازالدین خان

و دلیر خان با فوج گران رفته قلعه ستاره را محاصره نمایند و مرحمت خان و سید عبدالصمد خان

و محمد تقی خان و محمد مراد خان که با مداد فتح جنگ خان بودند بر وفق حکم معلی تعینات غازالدین

خان بهادر شدند درهمان روز سیدی عبدالقادر که از برگنه لکهیر محال متعول خود در فوج

مرحمت خان میشتافت که ناگاه روپا بهونسله با جمعیت کثیر برو ریخت لیکن خان مذکور از

غایت تهور و دلیری پای استقلال بر جا داشته هنگامه کارزار گرم کردانید و چون مقهوران بسیار

و روی فوج بادشاهی گرفته بند و قبا اسیر او بند چنانچه فیلان که در صف هراول بودند از رسیدن
گلهای بندوق رو گردانیدند و چندی از سپاه خان مذکور بضرب تفنگ مجروح گردیده از پا درافتادند
پس مقارن این حال که رستم خان فوجی آراسته تماشا میکرد و تیز و تند شتافته بفوج غنیم در رسید لیکن
از آنکه چند فیل مست مخالفان پیش پیش بکمک فوج بودند و فیلبانان آنها را بر فوج خان مرقوم راندند اسپان
از هیبت فیلان مخالف برگشته رم گرفتند و هر چند جوانان مردانه خواستند که جلو اسپ گردانیده چپقلش
نمایند اما میسر نیامد مگر رستم خان با چندی از جوانان جنگجو مانده و از دلاوری و دلیری تمام بر انبوه
مخالفان به بروز رسید از ترددات نمایان فوج هراول آن شقاوت اندیشان را بر داشت همدرین
اثنا مردمان متفرقه خان مشار الیه از هر طرف گرد آمدند پس از رسیدن مردمان استظهار یافته بر فوج اتمش
و چیان که دران سبها کهوژ پژه و چاد و بیرکهیه نا سردار غنیم بودند زده از زد و خورد کار رستمانه به
ظهور آورد تا کهوژ پژه و بیرکهیه عرصه زندگی خود تنگ دیدند و عنان بر تافتند و همراهانش نیز
متفرق شده راه گریز پیمودند درین شکل جوانان شیر شکار روبه منشان بدکردار را غذای
غذای تیغ بیدریغ نموده بدار البوار فرستادند اما در اثنای این دار و گیر فریقی از مقهوران ا
بر فوج خان مشار الیه ریخته و چندی را زخمی نموده و خود هم زخم برگرفته علم را از دست
علم بردار بهادر گرفته بردند لهذا خان موصی الیه از غیرت تمام فیل سواری خود را با سواران معدود
بر کوتاه اندیشان راند و چون تقدیر بران رفته بود دامن خان مذکور از آتش درگرفت چنین
صورت بند و قیچیان کرناتکی که هراول فوج بودند دست از جنگ برداشته و برگردیده بر فوج
چنداول وارد و تسلط جسته دست غارت برگشادند آخر شش از مشاهده این حال خان

فتح جنگ خان به تعاقب سرگشتگان بادیه شقاوت و ادبار شتافت دربیصورت در نواحی کهولاپور
مصاف بوقوع آمده تا یک پهر و چهار گهری روز از طرفین نایره جدال و قتال را اشتعال بود برخی
جوانان جنگجو قریب به هفتصد کس را از مقهور به ضرب شمشیر خون آشام بجهنم واصل ساختند و هم از دست
مقتدران چهارصد کس از تابعان خان مشار الیه بدرجه شهادت رسیدند و ازانکه جمعیت غنیم عاقبت
بسیار بود پای اقامت برجا داشته بر فوج بادشاهی حمله آورده ملحق گردیدند درانوقت بهادران
آزموده کار را غیرت را کار فرما شده و یکجا یراق در پیوسته از زد و خورد قیامتی برپا نمودند ازین
سبب خان مسطور و خان عالم پسرش زخم کاری شمشیر و بهاله برگرفتند اما مقاهیر کوته تدبیر را تاب
استقامت نمانده و هزیمت خورده راه ادبار پیش گرفتند الغرض پس از معروض این حقیقت حکم
گردید که محمد تقی خان با دو هزار سوار بکمک خان مومی الیه برود و نیز از روی عنایت خسروانه از
خلعت خاصه و قبضه شمشیر [illegible] فرموده حکیم سیستان فرنگی جهت التیام جراحت فرستادند ٭

٭ جنگ بوقوع آمدن از رستم خان بیجاپوری با غنیم لئیم به قلعه ستاره ٭ درخلال

این حال رستم خان بیجاپوری در قرب جوار قلعه ستاره که از ارتفاع آن کوکب فلک را دقیقه توان
گفت رسیده خواست که بهر گونه قلعه را در تصرف اولیای دولت درآورد این خبر به سنبهای کهوره
پتره و جادو و پرکهیه و غیره نا سرداران غنیم لئیم رسید دربیصورت مقهوران شقاوت نشان
جمعی کثیر فراهم آورده بر خان مشار الیه ریختند و خان مومی الیه غالبخان پسر خود را با فوج
پنجهزار سوار و پنج فیل کوه شکوه بر روی فوج داده بمقابله ضلالت اندیشان تعین ساخت
هنوز مقابله درمیان نیامده بود که پیادهای برقنداز ازان انبوه شقاوت پژوه برآمده

بهره مند خان بحضور انوار ظهور گذرانید لبده حکم صادر شد که او را فوج بادشاهزاده محمد اعظم شاه
تیار نماسید مگر در خلال این حال بموجب التماس مهداجی بعرض رسید که اگر حکم والا شود فدوی متعلقان خود را
در رکاب سعادت نگاه داشته برای قتل و اسیران بر رود و برود و اگر تقصیرش معاف شود او را بدرگاه والا
حاضر سازد که برین فرمودند که تیار شود و لبد آمدن مهداجی بمقتضای کار حکم صادر خواهد شد و هم
عبدالله خان از اراده خود باز ماند درین ضمن محسن خان عرض نمود که قلعه دار سر ناله تعلقه سنبهای
مردود همشیره خود را مع واجب العرض نزد بنده فرستاده است در صورت نجات ناظر فرمودند که او را
نزد نواب بائی زینت النسا بیگم ببرد ابلاغ حکم نماید که مطالب او را دریافت نموده بعرض رساند
لیکن بیگم صاحب لبد مطالعه مطالب متوجه بر احوال او نشدند و چون این معنی معروض اقدس گشت
خود بدولت او را حضور طلب فرموده استفسار حالات کردند چنانچه او عرض نمود که قلعه دار التماس دارد
که اگر از روی عنایات بادشاهانه بنده بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز شود قلعه را
تصرف ملازمان سرکار والا واگذارد چنانچه آنحضرت لبد اصغایش چنان / فرمودند که محسن خان | دورق ۱۴۰
کس معتبر خود را نزد قلعه دار مذکور بفرستد و پس از رسیدن عرضداشت او فرمان عاطفت عنوان
صادر خواهد شد و همشیره قلعه دار را بسر فرازی شال و دو سبی مرصع یا الفدروپیه لغد دامن
آرزو مالامال گردانیدند و هم مختار خان داروغه توپخانه بخدمت آخته بیگی و عنایت خلعت ممتاز
گردید ۔ آواره شدن غنیم لئیم بصوب کهولاپور و محاربه شدن با فوج بادشاهی درین ایام
واستیلا یافتن غنیم لئیم بر فوج بادشاهی به سببی بوقوع پیوست چنانچه تفصیل این
اجمال آنکه چون گروهی از مخاذیل بطرف کهولاپور آواره شده غبار تمرد و تفرد برانگیختند خان زمان

محمد کامبخش از هندوستان آمده و سعادت ملازمت دریافته یک هزار روپیه نذر و یک جلد مصحف مجید

پیشکش گذرانید و او درجه اجابت یافته فرمان عالیشان در باب فوجداری ملک کرناتک بنام

علی مردان خان حیدرآبادی عز ایراد یافت واز زبانی سرکاره بعرض رسید که غنیم لئیم به خدمت طلبخان

تهانه دار ولایت بائین پیوسته جنگ سخت نموده و هر چند که خان مزبور تردد نمایان از پیش برد

از بسیاری تابعانش بکار آمدند و آخر غنیم عاقبت وخیم / غالب آمده خان مزبور را دستگیر نموده (ورق ۹

برد درین وقت از عرضداشت اعتقاد خان بعرض والا رسید که برادران حمیری تدبیر شقاوت

تاثیر با ناسرداران سپهبا ضلالت کیرا برای تاخت ملک بادشاهی آواره شده بودند و خان مذکور

با بندهای بادشاهی در نواحی ملکاپور صف آرا گردید چنانچه جنگ عظیم بوقوع آمده و بسیاری از

مفسدان فساد پیشه و نکبت اندیشه را العمه صمصام انتقام گردانیده بسیاری را مجروح ساخت و

از بندهای بادشاهی اکثری بکار آمدند و زخمی شدند اما آخر الامر مقهوران تاب استقامت نیاورده

و مال و متاع از طرفی که غنیمت آورده بودند همه را گذاشته راه ادبار بجانب گلشن آباد ناسک سپردند

چنانچه این کیفیت از روی افراد وقایع بعرض اشرف رسیده بود آنحضرت خلافت مرتبت از روی

قدردانی از خلعت خاصه و اضافه منصب لطف نموده فرمان عاطفت عنوان مشتمل بر دلاسا و

تنبیه اشقیا اصدار فرمودند و نیز درین ایام منهیان بعرض والا رسانیدند که سید عبدالرحمان

نزدیک قلعه راسیری رسیده میخواهد که قلعه را محاصره نماید لهذا حکم شد که مهداجی نبیره سپهباجی

بی حیا مقهور طرح قلعه راسیری از — ساخته بنظر انور بگذرانند و لیر بکلس بخانه مهداجی (سے تخت

رفته رفیق آن کار شود / چنانچه بموجب ارشاد آنحضرت نامبرده طرح قلعه درست ساخته به وساطت (ورق ۱۰

قلعه از مسلور حاضر آمد در آنوقت بصلابت خان حکم شد که قید نماید چنانچه خان مشار الیه او را وقت شب آورده طلب داشته بمردمان خود گفت که او را بی سیراق بیارید پس از آنکه او از غیرت سپاهگری سیراق از تن بر نیاورد در ضمن گفتگو جمدهر از کمر بر آورده و از دست خود شکم خود رسانیده و بر زمین افتاده بیهوش گشت آخرش بعد معروض اقدس حکم صادر گردید که حالا حواله قاضی القضات نمانید اما الجد به شدن بدرگاه والا حاضر سازند و شش هزار روپیه به محمد خان که قلعه ترنک فتح نموده بود بطریق انعام مرحمت شد محمد مراد بنولا حکم لازم الانقیاد صادر شد که بائی جیو والده محمد معظم و حرمها وغیره محلهای بادشاهزاده را سلطان معز الدین و عظیم الدین به شاهجهان آباد روانه نمایند و سلطان خجسته اختر بحضور آمده نزدیک باشد چنانچه او حسب الحکم بحضور رسید من بعد آنحضرت به حمید الدین خان فرمودند که پیش پدرش ببرد و او را پیش از آثار عنایات بادشاهانه که نسبت بادشاهزاده بظهور رسید امرحمت شدن عطر گلاب و گلاب (ورق ۳۸)
و بید مشک و میوه تر و خشک و پارچه ملبوسی است و بحق قاضی میر که بقلعه دولت آباد قید بود حکم شد که کامگار خان بدار الخلافه شاهجهان آباد رساند بالجمله درین ایام اعتماد خان را خدمت دیوانی احمد آباد بحال داشته ضمیمه آن خدمت متصدیگری بندر سورت تفویض یافت و سید محسن برادرزاده او سبحان را که خویش اعتماد خان باشد به نیابت دیوانی مقرر کرده فرمان والا شان بنام راجه لیثق سنگه در باب فرستادن محلکه بمقدمه انهدام قلعه سنسنی و بندوبست ضلع متهرا صدور یافت و هزار سوار تابعان امیر الامرا و آقا علی خان و عطاء الله خان همراه راجه مذکور تعینات شدند پس درین ایام میر حسین دیوان بادشاهزاده

حوالاش کردید ؛ **سر تقصد برداشتن گوپال سنگه نبیره پهار سنگه گوژر در نواح گوالیار**

همدرین ایام از روی وقایع گوالیار بعرض والا رسید که معتمد خان فوجدار انجا جانب موضع گجوره
معموره پرگنه مالوه سرکار گوالیار سواری نموده بود و چون مفسدان انجا متحصن قلعه شده مستعد جنگ (ورق ۸۷)
گشتند و خان مسطور قلعچه را محاصره نمود چنانچه تا پانزده روز جنگ تیر و تفنگ درمیان ماند چون
درین ایام روزها قلعچه مفتوح نشد یورش آورده دلیرانه در عین بارش تیر و بندوق از هجوم
سپاهیان سبقت جسته و خود با معدودی چند جوانان جنگجو بدیوار قلعچه رسیده و دست از سلاح باز
داشته مقهوران را بزدن سنگها از سر حل برداشته و بر دماغ خود را در انجا قایم ساخته و باز بجای
خود خواست که صباح آن روز با تمامی لشکر یورش آورده قلعچه مفتوح سازد لیکن مقهوران در وقوع
این صورت ندامت و خجالت کشیدند سوایش باستماع خبر این عزیمت از زندگی مایوس شده از انکه
راه گریز نماند ناچار عاجز آمده شبخون زدند چون حیات مستعاره خان مشار الیه آخر رسیده بود خود
از نشاء سپاهگری که بمرتبه کمال داشت جهت رفع و دفع مفسدان بتعاقب عزم نمود که در زد و خورد
تیر زهرآلود زندگی گسار آن تهور تار بزناف رسید پس رسیدنش و بر آمدن روح از قالب یکی بود
بالاخره سند کاتحضرت ظل سبحانی در وقوع واقعه ناگزیر او صالح خان برادرش را بخدمت فوجداری
گوالیار جهت تدارک و تلافی کردار ناهموار مفسدان مقرر فرمودند درین ایام میر عالم گرز بردار دو لکهه
و پنجاه هزار روپیه پیشکش راو جگدیو زمیندار سرنگ پتن بحضور عالی آورده داخل (ورق ۸۸)
خزانه عامره نمود و چون شیخ جهان قلعدار آسیر گده کوچ مسنهای مقهور را که در انجا محبوس
بود از ارتکاب افعال شنیعه حامله کرده بود این معنی بعرض والا رسیده حسب الحکم بحضور پرنور

نهاده‌اند پس فتح و نصرت نصیب اولیای دولت جاوید طراز شده از طرف مفسدان قریب یکهزار و
پانصد کس بجهنم رسیدند و زخمی شدند و از طرف بنده‌های بادشاهی فتح معمور خان با دوصد کس همراهی خود
داد تهور و مردانگی داده کامیاب درجهٔ اقصی شهادت گشت و راجپوتان همراهی راجه و غیره سپاه قریب
شش‌صد کس بکار آمدند و زخمی شدند من بعد راجه و بنده‌ها همانجا دایره نمودند در ضمن روز دیگر براجه خبر
رسید که مفسد در قلعه سوکر رفته و اقامت گرفته و باراده فاسد در فراهم آوردن جمعیت مقید و سرگرم شد
چنانچه راجه باستماع این خبر با بنده‌های بادشاهی شتافت از اتفاقات چون دران وقت دروازه
قلعه به سبب رسیدن غله و الود فوج ظفر موج جلو ریز در رسیده و به قلعه در آمده سر که دست بر داشت
او را علف شمشیر کرده مفسد را با پانصد کس اسیر نموده تقدیر نموده عطف عنان بدایره نمودند درق
فی الجمله راجه پس از رسیدن بمقام مکان عرضداشتی مشتمل بر فتح عظمی و اسیر شدن آن مقهور با پانصد
کس منکوب بپایه درگاه والا ارسال داشت و بعد انکشاف مضمونش بندگان حضرت خلافت مرتبت
راجه مومی الیه و دیگر بنده‌ها را علی قدر منزلت بعنایات خسروانه برنواختند و نیز حکم والا بسرایه
صدور یافت که اسیران بدکردار را باحتیاط محبوس دارد درین اثنا یوس بیگ ایلچی والی
والی کاشغر بحضور پرنور رسیده چون بجوار اردوی معلی آمد حسب الحکم خسرو بیگ بپیشواز رفته
به حضور والا آورد و او بعد تقدیم مراسم تسلیمات یک جلد مصحف مجید و نه پارچه ختائی و نه پیاله
چینی و یک خریطه روشنائی از طرف والی کاشغر و پوستینی از طرف خود بنظر فیض منظر
گذرانید چنانچه درجه اجابت یافته برعایت زر سرخ و سفید و عطا خلاع خاصه رخصت
انعطاف یافت و جهت والی کاشغر کلکی و خنجر مرصع و غیره اقمشه و اجناس هندوستان

تاب وطاقت نمانده چارپایه از بیطاقتی / بسا هلاک شدند وبسا لاغر گردیده زمین نشین گشتند در

بالجمله در عرصه چهار ماه مورچل را لقب العین دروازه قلعچه رسانیده ومحاصره نموده در استحکام توپهای

رعدآواز و دادن نقب و ساختن کوچه سلامت به پرداختند وهم از اطراف قلعچه جنگل بری نموده عرصه

راکف دست گردانیدند و چون نقب بدروازه قلعچه رسید در آنجا خریطه های باروت گذاشته آتش

دادند لیکن جاپان بدنهاد پیشتر از رسیدن نقب آگهی یافته دهن نقب را از سنگ وگل مضبوط کرده

بودند لهذا وقتیکه آتش بباروت درگرفت از رفتن پیشتر بند شده عود نمود وقوت کرده وسطح

بالای نقب برداشته بسان پنبه حلاج بهوا درداد چنانکه بیش مردم توپخانه وصاحب اهتمام ودیگر

لشکریان از صدمت آتش سوخته بهوا رفتند و بسیار بر خاک آمدند تاهم بندهای بادشاهی باز در دادن

نقب شروع نمودند چنانچه نقب زنان چابک دست و فرهاد فن در عرصه یکماه نقب به پایین قلعچه

رسانیده باز در دهن نقب باروت گستردند بعده راجه معزالیه و دیگر بندهای بادشاهی با فوج خود ها

بر چهار طرف رفته قایم شده در نقب آتش دادند باروت بقوت آتش دیوار قلعه را برداشته قدری

اندرون قلعچه و قدری طرف لشکر بر انداخت از ---- جاپان بدنهاد که بر فصیل دیوار قلعچه مستعد

به برقندازی بودند اکثری سوخته خاکستر شدند و بسیاری زیر دیوار آمده جان دادند و چون در

آتش نقب فرو نشست فوج بادشاهی وجمعیت راجه از هر طرف اسپان تاخته از رسته دیوار

افتاده اندرون قلعچه درآمدند اما جاپان همپای استقلال برجا داشته ومقابل آمده در

زد و خورد هیچ قصور جایز نداشتند بنابران تا دو سه ساعت هنگامه جدال وقتال گرم ماند

آخرالامر فوج منصوره غالب آمد و مقهوران بهزار ناکامی منهزم گردیده رو به صحرای گمنامی

مذکور رسانیده و اورا اخراج کرده قلعه را بدستور سابق در تحت تصرف نجبا ور بسپارد و سر تفسد بر
داشتن چورامن جات برادرزاده راجه جات جهنی در نواح مستقر الخلافه اکبرآباد در اوراق سابقه حقیقت
مقتول شدن راجه جات سطور خامه سوانح نگار گردیده درین ایام چورامن جات برادر آن جهنی
در مقام انتقام آمده و جمعی کثیر از مفسدان تمرد پیشه را فراهم آورده و قلعچه سنسنی و سوکر و غیره
را استحکام و استحسان داده علم تفسد و تمرد زیاده تر از برادر برافراشت چنانچه جمیع پرگنات مضاف
صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد و دار الخلافت شاهجهان آباد را در نهب و غارت / از شورش آن — در ورق ۱۳۵ ب
ضلالت کیش طرق و شوارع مسدود گردید و چون این خبر از روی وقایع مستقر الخلافت و دار الخلافه
بعرض اشرف اعلی رسید حسب الحکم بنام ناظم مستقر الخلافه و دار الخلافه و دیگر فوجداران آن ضلع
در باب تنبیه و تادیب آن فتنه کیش بداندیش پی هم صدور یافت عاقبت الامر بر طبق حکم
عاقبت الامر بر طبق حکم محکم افواج مذکوره فراهم آمد و همدرین اثنا راجه بشن سنکه بر وفق تاکید
حضور پرنور بسرعت در رسیده شامل عساکر گشته افواج بادشاهی و راجه مشار الیه باتفاق یکدیگر
عازم استیصال آن بدمآل شدند چون راجه در آغاز بمنصب بلند و عنایت ارجمند سرافرازی
یافته بود بنابر حفظ ناموس و پیش آمد خود و ظهور مجره در پیشگاه عظمت و جاه دو هزار
نسخ — سوار و بست هزار پیاده نوکر گرفته و سر اول فوج بادشاهی گردیده و بمفاصله یککروه از مسکن
مقهور رسیده معسکر کرد الغرض مفسد از غایت نخوت و غرور بهتور بر روز مین و بسیار ریخته
هنگامه کارزار بمرتبه اتم گرم نگاهداشته و آخر ش کار بانجا رسید که آب بردن از تالاب و رسیدن
رسد غله دشوار گردیده و از زور شبخون قافیه بر لشکر بنهایت تنگ گردیده غله و کاه
بحدی عسرت یافت که بعد سه چهار روز بگرانی تمام بهم میرسید در صورت مردمان را از گرسنگی

معروض معلی گردید که حاکم ... کرنال ... بدعت ... کوتوال به بند بند و خانه‌ها را الیه را منصب
پانصدی ذات که از ... باشد و بالاشرا باشد آرنده ... به منصب دو هزاری ذات سرفراز
۱۵ گردیدند. تربیت نمودن حضرت اقدس چابکسوار اسپ را. از عجایب سوانح اینکه سیف
خان چابکسوار که اسپی را آراسته بود به نظر انور گذرانید چنانچه چابک سوار مذکور اولا ردای
بر زمین گذاشته و بعد از آن اسپ به بالش برده اشاره نمود در همین وقت اسپ بالائیش نشست پس
از آن اسپ در ردا الیه لقمه بر بسته تا یک گهری نگاه داشت و اسپ هیچ حرکت نکرد پس از آن از
ردا بر آورده به پای ... مشغول به بستن یک کس داده اشاره نمود تا اسپ نزد او رفته و ...
از دست او بدین گرفته به دست چابکسوار داد که بدین حضرت ظل الهی تبسم فرموده پنج اشرفی
به چابک سوار انعام لطف نمودند. سر تافتن ... گوپال سنگه نبیره بهار سنگه گوڑ در نواح
گوالیار و محاصره قلعه اندرکهی را. درین ایام از روی وقایع بلده گوالیار به عرض والا رسید که
ورق ۱۳۵ گوپال سنگه نبیره بهار سنگه گوڑ جمعی از ... فراهم آورده بر قلعه اندرکهی که به بختاور
... مقرر شده بود رسیده محاصره نمود چنانچه تا دو روز مقابله از طرفین
گرم ماند لیکن به سبب کثرت جمعیت که آن مفسد همراه خود آورده بود قلعه را متصرف گشت و بختاور
مذکور دست از ملک و مال برداشته به گوالیار پیوست و معمور خان فوجدار به کمک او نرسید
ازین باعث شاهزادگان حضرت یکصد سوار از منصب خان مذکور کم فرمودند و محمد عاقل که برادر
او را حکم صادر گردید که معمور خان فوجدار و ... سنگه فوجدار بود و دلاور خان فوجدار
از ... را سزا اولی ملاحظه نموده و از محال متعلقه آنها برآورده و بنابر استیصال آن بدمآل به قلعه

و یمن اقبال حضرت خاقانی منصهٔ ظهور آمده از قصهٔ شدان راجه جاٹ است تفصیل آن اینکه در میان
راجپوتان سکهاوت و چوهان و پرکهه والیه و غیره از جهت قضیه زمینداری منازعت و
مخاصمت بوقوع آمده بود چنانچه رفته رفته مقدمه به جنگ رو داده و از طرفین گروها گروه
اجتماع یافته از چند گاه زد و خورد می‌کردند. درین صورت گاهی سکهاوت غالب می‌آمدند (ورق ۱۳۲)
و گاهی چوهانان هنگامهٔ گرمی سبقت می‌بردند مگر تسلی از عهدهٔ یکدیگر استیلائی نمی‌یافت لهذا چوهانان
التجای کمک به راجه جاٹ نمودند و بر وفق استدعای سنگهاوت شاه نشان خالوزاده سپهدارخان
فوجدار میوات که به نیابت در آنجا قیام داشت به معاونت او شتافت غرضکه چون در
جوار موضع ... از طرفین مقابله رو داد راجپوتان بنابر تعصب عسکری با یکدیگر آویخته هنگامه
کارزار را بسیار گرم گردانیدند پس بسیاری از جانبین غذای تیغ گردیده بر خاک هلاک افتادند
درین ضمن راجه جاٹ از غرور و تهور و نخوت جلادت با چندی از اجل گرفتگان گرم کین
در رسیده شامل بزم رزم شد در آن وقت یکی از نوکران سپهدارخان بهادر که به قندار حکم
انداز بود و از آمدن منکوب مطلع شده و بر فراز درختی رفته و از آنجا مخذول را نشانهٔ تیر
بندوق ساخته چنان به سینه آتش رسانید که از خانهٔ زین بر آمده و بر خاک مذلت افتاده همهمه
رفقت لعبه غریو هیج از هر جانب برخاسته و چوهانها پای استقلال بر جا نمانده روی فرار بوادی
ادبار نهادند پس شاه نشان ظهور این فتح آسمانی را موجب فرخندگی طالع خود دانسته و کلهٔ آن بدکردار
را از دوش نابکارش برگرفته همراه یکی از ملازمان خود به درگاه والا / فرستاده چنانچه از اجمیر (ورق ۱۳۳)
در عرصهٔ نسبت دو روز به رکاب سعادت رسیده عرضداشت از نظر انور گذرانید و چون بخواهش

را باده هزار سوار جهت تعقیب احمد بیگ تعیین نموده بود فرامرز با ولکا و رسیده عرصه تنگ بر آنها
به آتش آشوب و زد و خورد ... بر ایشان از غایت تردد و دلیری آنها را شکست داد و آنها از مجالست
تمام ایشان ... از جانب ... متعاقب آنها شتافته و عزم ... نموده
گرفتن آنها ... ملتان ... روانه شدن موبه
... بتسخیر قندهار پرداخته
لبلغ ... گردید. دلبستاد نشدن بادشاهزاده محمد کامبخش در تحصیل علم از جهت
بی پایه استعدادی او. درین ایام سیادت خان معلم بادشاهزاده محمد کامبخش در مکتب خانه عالی
آمده ... بادشاهزاده ... چون بادشاهزاده قدم ... نموده خان مسطور ده
ساعت منتظر گذشت لیکن از آنکه نیامدند به حضور عالی رفته ... اشرف رسانید (ورق ۱۳۳ ب)
در مصعوبت ... و باعث ... استعفا نموده معروض داشت چنانچه خان مشار الیه
طبق حکم والا عمل آورده عرض نمود که بادشاهزاده التماس می نماید که تا این مدت از تحصیل علم بسر بردم
وانچه نصیب بود حاصل گردیده است آینده چگونه تمام عمر بمکتب خانه بسر برم غرضیکه چون این معروضه بهوا
پرستی ایشان ... بخاطر مبارک گران آمد و حضور طلب نموده فرمودند که انسان بی علم مثال حیوان است
خصوص بادشاهزاده را از تعلیم ناگزیر باشد ... حکم نمودند که از دیره بدر آمدن ندهند بلکه جهت
نماز جمعه هم نگذارند الحاصل بادشاهزاده تا یکماه و پانزده روز از ادراک سعادت کورنش محروم
ماند مگر بعد از آن نظر بر اشفاق و الطاف پدری عفو تقصیر ایشان فرموده تعهد نمودند که در حصول کسب
سعادت بنوعی اهمال جایز ندارند بجهنم رسیدن راجه جات درین ایام که از فتوحات آسمانی

جواهر و ظروف طلا و نقره و ذخیره گزیده اکثر مقابر و مزارات را که در آنجا بود منهدم کرده رفت و محمد تقا
نایب خانخانان که در اکبرآباد قیام داشت به تنبیه آن مردود نپرداخت بر نهج عظمی بندگان حضرت ظل سبحانی
یافتن سی منصب محمد تقا و کیفا سوار از تغییر منصب از خانخانان بهادر کم کرده و راجه رام سنگه را از تغافل (ورق ۱۳۲)
کما ینبغی استیصال آن بدنهاد طلب فرمودند چنانچه راجه مذکور را اجل مهلت نداده بجهان فنا مسافر
ملک اقبال دید آخر شد و در فوت شتافت پسر بشن سنگه پسر او را از روی مراحم بادشاهانه بعنایت
منصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و عطای خلعت فیل و علم و نقاره و ایراد فرمان مکرمت
آمیز مرحمت او را حکم فرمودند خدمت فوجداری بلده متهرا و زمینداری سنسنی مسکن
آن ضلالت اندیش بجهت استیصال و املاک آن بدمآل مقرر نمودند در همین از عرضداشت مکرمت
خان میر مهابت خان صوبه دار لاهور معروض بارپایافتگان پایه تخت خلافت گردید که مهابت
خان رخت اقامت ازین عالم فانی بعالم جاودانی بربست بنابر آن حکم شد که تا رسیدن صوبه
دار منصوب بوده تنظیم حراست آنجا پردازد و علی قلی خان پسر خالهٔ مرحوم را که از جناب سلطنت
رخصت نزد پدر یافته بود امر اقدس صدور یافت که هر جا که رسیده باشد معاودت بارگاه والا
نماید سوانح صوبه لاهور در تیول وکلای سرکار بادشاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه تعلق
یافته نظم و نسق صوبه گجرات و فوجداری جودهپور و میر خان موهی الیه بدستور سابق بحال و مسلم
ماند چنانچه خان مشار الیه در ملک گجرات و در ملک مارواړ تردات شایسته بتقدیم رسانیده (ورق ۱۳۳ ا)
و خلق الله را در مهد امن و بسیط عافیت نگاه داشته بدرجه والا فایز مراد دلخواه شد و در همین وقت
از سوانح ایران بموقف عرض اشرف رسید که دارای ایران محمد جعفر و نجف قلی قزلباش

آن وخیم العاقبت با جمعیت فراوان باراده مقابله در رسید در بصورت خان مشارالیه که در
عالم تدبیر یکتای زمانه بود نظر بر کثرت مخذولان توپخانه را کردلشکر ترتیب داده و به پیکار مستعد و
موجود گشت غرضیکه مافی الضمیر اینکه اگر مخذول در یک دو روز بجائی راه پیمای ضلالت گردد
اولی وانسب است والا مشیت ایزدی بر هر امری که رفته باشد بر وفق آن بمنصه ظهور خواهد آمد
لیکن آن وخیم ازین معنی آگاهی یافته و چیره و تیره در مقام مخالفت و منازعت در آمده و پای
ادبار افشرده سوخی ولی آزرمی در پیش گرفت بالاخره در وقوع این حالت خان معزالیه
باسواران همراهی سواری نموده و صفوف ترتیب داده مقابله گرفت پس محاربه و مجادله بدرجه (ورق ۱۳۲- الف)
اتم در میدان آمده از طرف وخیم وخامت پژوه قریب چهار صد کس طعمه تیغ بیدریغ شدند
و قریب یکصد و پنجاه کس از طرف خان مذکور درجه شهادت یافتند و چهل کس زخمی گردیدند
آخر کار مخذول تاب استقامت نیاورده عطف عنان نموده لیکن خان مشارالیه یکروز در انجا
مقام کرده روز دوم عازم منزل مقصود گردید القصه غبار فتنه و فساد آن بدنهاد روز بروز
استیلا گرفت و چون این معنی معروض پایه سریر خلافت مصیر شد صوبه داری مستقر الخلافه
اکبرآباد به امیرالامرا مفوض گشت و حسب الحکم معلی بنام محمد لقا المخاطب مظفر
خان نایب خانجهان بهادر صدور یافت که تا رسیدن نایب امیرالامرا از نظم و نسق آنجا بوا
قعی خبردار باشد درین اثنا از وقایع مستقرالخلافه بعرض والا رسید که آن سیه بخت و
نگون طالع در سکندره که در ظاهر مستقرالخلافه واقع است عبور اد بار نموده روضه منبرکه حضرت
عرش آشیانی انارالله برهانه که در آنجا واقعست غارت ساخته همه اجناس از فرش و فروش

افتخار جاوید حاصل نموده بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و دیگر منتسبان و اقربای او مناسب حال بمناصب عالیه امتیاز احترام یافتند ‖ سر تفسد و تمرد برداشتن راجه جات در نواح مستقر الخلافه

اکبرآباد ؛ در اوراق سابقه حقیقت تمرد و فساد راجه جات بدنهاد مرقوم قلم سوانح نگار گردیده در بنولا آن مایه فساد زیاده تر از اسلاف سر اختلاف و مخالفت برداشته مضرت رسان خلق الله گشت و از شورش آن منکوب راه چنان مسدود گردید که طایر ذی بال را یارای بالکشائی نماند بعضی پرگنات مضاف مستقر الخلافه را به نهب و غارت داده و ازین ناحیه راه بیجا بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد شده خواست که سکندره را تاخت و تاراج نماید درین ضمن میر ابوالفضل فوجدار آنجا باستماع این خبر با جمعیت همراهی خود از راه تهور و جلادت عازم مدافعه و مرافعه آن شقاوت نشان گشته بمفاصله پنجکروه رسیده مقابله گرفت و چون از طرفین عرصه کارزار آتش افروز شد و با وجودیکه مخذولان کثیر و اینان اندک بودند اما فوجدار مذکور داد تهور و مردانگی داده منکوبان را از پیش برداشته و خود زخم کاری برگرفته همراهانش اکثری بکار آمدند و زخمی شدند و هم از آنطرف بسیاری علف تیغ گردیده / و بسیاری زخم برداشته رو بفرار آوردند و چون مقهور نتوانست (ورق ۱۳۱ الف)
که به سکندره و غیره آسیبی رساند از آنجا ناکام برگشته و بشکار پور رفته و آنرا تاخته و غنیمت زر نقد و جنس بسیار برداشته روی ادبار بجانب رتن پور آورد و چون خبر شکست دادن آن مردود بعرض والا رسید میر مزبور را بخطاب التفات خان و اضافه منصب دو صد سوار سر امتیاز فرمودند در خلال اینحال مهابتخان از جناب سلطنت مآب بصاحب صوبگی دار السلطنت لاهور ممتاز شده عازم منزل مقصود بود اما وقتیکه به سکندره رسیده بر لب دریا جمن دایره کرد

دلشاد گردیده و بادشاهزاده را بعنایت خنجر مرصع بقیمت چهل و پنجهزار روپیه و مالای مروارید

بقیمت سی و پنجهزار روپیه سرافراز گردانیده و قلعه را بخطاب اعظم بکر مسمی ساخته و آقا علیخان (ن: شهنشاهیان)

داروغه توپخانه را بخدمت قلعه‌داری مقرر کرده رخصت دادند غرض که سه ماه و پانزده روز درین مهم

بامتداد کشید و چون از اطراف خاطر مبارک مطمئن گشت بادشاهزاده عالی قدر و شاهزاده محمد (ورق ۱۳۰-ب)

بیدار بخت با امرایان متعینه بطلب حضور فرمودند و چون آنها بعد طی مراحل قریب سرار دوهی بمحلی رسیدند

حسب الحکم بادشاهزاده والاقدر محمد کامبخش با جمیع امرایان هفت چوکی باستقبال رفته پس

از انجا بتوزک و تجمل تمام در محل یکپهر و چهار گهری روز بشرف ملازمت والا درجت شرف اعزاز

حاصل کرده یک هزار مهر نذر و یکهزار روپیه نثار و محمد بیدار بخت پانصد مهر نذر و پانصد روپیه نثار

و ذوالفقار خان بهادر و غازی الدین خان بهادر و دیگر امرایان متعینه در خور قدر و منزلت نذر و

نثار گذرانیدند پس از ان بندگان حضرت خلافت منزلت بادشاهزاده را بعنایت نیمه آستین که

دامنش با مروارید آراسته بقیمت دو لک و پنجاه هزار روپیه بود و طره مرصع بقیمت شصت و

پنجهزار روپیه و مالای مروارید و اوربسی یاقوت سرد و بقیمت یک لکه روپیه و پنجاه هزار روپیه

نقد و شاهزاده محمد بیدار بخت خلعت خاصه و جواهر قیمت یک لکه و پنجاه هزار روپیه و چهل هزار

روپیه نقد و دیگر امرایان متعینه را در خور رتبت و منزلت بعطای خلاع و اضافه منصب و فیل و (ن: و جیب)

اسپ و یراق مفتخر و مباهی ساختند و بادشاهزاده عالی فطرت والا فتوت بمقتضای قدر

شناسی و قدردانی ملازمان خود را در خور قدر و تلاش بعنایت سر و پا و فیل و اسپ و

یراق کامیاب گردانیدند و سید محمد ملقب بتوسل بخشیان عظام بشرف ملازمت سعادت درجت (ورق ۱۳۱-ا

ناگهان مخالفان کنگره به کنگره هجوم آورده بانداختن زنبورک و بندوق ریختن حقه ها و دیگر
آتش بازی بارش آتش نمودند و هم از ینطرف از سرداون بان و بندوق وغیره کار بر محصوران تنگ
ساختند غرضیکه از صبح تا شام خبک توپخانه بیکحال مانده و مردمان بسیار در آتش تلف شدند
و چون شب پرده ظلمت فرو انداخت متحصنان پس بی طاقت گردیده غیر از مردن اندیشهٔ دیگر بر سم
خاطر نکردند و چون صبح آفتاب طلوع شد مخالفان گروها گروه از قلعه برآمده قدم بمیدان مجادله و محاربه
نهادند و غازیان هم دلیرانه و مردانه مقابل شده و از طرفین عرصه نبرد به زد و خورد تمام آتش
افروز گردیده از جانبین کشتها پشتها شد تا آخر الامر بقبضهٔ السیف تاب نیاورده و رو بگریز
نهاده خودها را بقلعه رسانیدند آخرش در ظهور این حالت سید محمد محاصله خود را بغایت ابتر و پریشان
دیده وغیر از سپردن قلعه و پذیرفتن اطاعت و انقیاد دیگر پاند نشیده و ناچار کلید مدار علیه
خود را حضور بادشاهزاده / والاجاه فرستاده بتوسل اوزنهار خواسته والحاح و عجز را (ورق ۱۳۷ الف)
وسیله عفو تقصیرات و جرائم نموده و دست بسته بخدمت والادرجت بادشاهزاده عالیجاه رسیده
کلید قلعه و خزاین و دفاین را حواله نموده پس بادشاهزاده بمقتضای الطاف و اعطاف شاهی
که سجیه عالیه این دودمان عالی شان است بهمه وجوه دل مضطرب و سراسیمه او را استمال ساخته
و لعنایت خلعت فاخره و یکراس اسپ با ساز طلا مباهی نموده و رخصت دایره داده و شاه
قلیخان بخشی جهت محافظت قلعه و ضبط اموال سید محمد فرستاده عرضداشتی مشتمل بر فتح قلعه با
کلید طلا و یک هزار اشرفی نذر و هفتصد اشرفی نذر شاهزاده والاتبار محمد بیداربخت حضور مقدس
معلی ارسال داشت الحاصل بمجرد سامعه افروز شدن مژده فتح و فیروزی بندگان حضرت ظل سبحانی

وندامت بر فرق خود بیختیه عنان هزیمت بجانب قلعه باز کشیدند بالاخره صبح آنروز پادشاهزاده والاجاه مظفر و منصور متوجه آنجا گردیده و در عرصه پنجر و زاز قلعه بفاصله دو سه کروه رسیده و معسکر کرده و باستحکام مورچال پرداخته و از توپ و زنبورک قایم ساخته باندا ختن توپ و زنبورک (ورق ۱۲۹ الف)
بانهدام دیوار قلعه مشغول گردیده و هم از آنکه از بالای قلعه بسر کردن توپخانه مقید و سرگرم گشتند
گولها همچو بارش باران آمده احدی از معسکر سر بر داشتن نمی توانست و هم فریقی از مخاذیل
ذلیل از قلعه برآمده با فوج ظفر موج دست و گریبان می گشت روزی در چراگاه عبور او بار نموده
اسپان و شتران که جهت کاهی رفته بودند حی کرده می بردند چون خبر بعرض پادشاهزاده جوان بخت
رسید شاه قلیخان بخشی و حسن خان ترین را با فوج گران تعین ساخت چنانچه مشار الیهما عجلت
در رسیده هنگامه زد و خورد گرم ساختند ازینجهت بسیاری از آن فریق بد طریق علف تیغ بی
دریغ گشتند و اکثری زخم گرفته بدامن صحرا افتادند و نیز بسیاری از ملازمان سرکار والا داد
تهور و مردانگی داده درجه شهادت یافتند و بیا زخم برداشته سرخروی جاوید حاصل نمودند
پس متقارن این حال راو محکم سنگه و راجه کشور سنگه به کمک در رسیده و مخذولان را از پیش برداشته
اسپان و شتران مسترد کرده آوردند بنابران پادشاهزاده والاجاه شاه قلیخان را خلعت خاصه
و دیگر اسپ و راو محکم سنگه را خلعت خاصه و یک قبضه شمشیر با ساز طلا راجه کشور سنگه را خلعت
خاصه و خنجر با دسته مرصع الطاف فرمودند لجده بهادران لشکر فیروزی شروع به نقب دادن (ورق ۱۲۹ ب)
و مهیا ساختن دیگر اسباب قلعه گیری سعی موفوره بکار بردند و چون نقب به پایین قلعه
رسید خواستند که کمند را بکنگره رفیعش بسته و خود را فراز قلعه رسانیده درمیانش فرود آیند

(ورق ۱۲۷ ب) امواج بسرکردگی امرایان عظیم الشان مثل ذوالفقار خان بهادر غازالدین خان بهادر و حاتم خان و غیره تعیین شد و نسبت اقبال و سطوت یافتند پس در هنگامی که ورود مواکب انجم ثواقب دران سرزمین نخست سید محمد حاکم قلعه بنگلور با ذوالفقار خان تمسک عهد مؤکد ساخت که اگر عنایات حضرت ساحة فی بدان من ممنون بخشد و رقم عفو بر جرایم تقصیر و زلات می کشیده آید رفع امید به درگاه والا آورده بشرف ملازمت عالی در حجت سعادت او بین حاصل نموده و قلعه بنگلور را با مضافه آن پیشکش بندهای درگاه و الاکنم درین صورت خان معز الیه بر وفق المهار او عرضداشت بجناب سلطنت نمود و لعید مسرور شده جواب یافت آخر بس خان مشارالیه بر استحکام قول و پیمان او مطمئن خاطر گردید با و تکرار لی بدعنوه جهت معروف داشت و ... تقدمه نشین یاه دران سرزمین به جنگ و جدال بسر آمده آخر الامر را ای ملاور جاده پیمای عقیدت و انقیاد داشت و خان موی الیه پس از آن در نسق انجاع علف خان نمود لیکن آن کوتاه اندیش با غوای او باشی چند سر از اطاعت و فرمانبرداری باز کشیده و عهد و پیمان را حکم عدم وجود تصور نموده که مخالفت و منازعت ...شهر و باستحکام برج و باره قلعه پرداخته و آثار ضلالت و شقاوت منصه ظهور آورده او اسباب (ورق ۱۲۸ الف) شر و پیکار آماده و مهیا ساخته مستعد جنگ گشت عزیمت که در وقوع این حالت خان معز الیه و غازالدین خان همت بر تنبیه قلعه و تنبیه آن کوتاه اندیش بر گماشته و بفاصله یکشب کرده از قلعه رسیده و ان با معسکر کرده حقیقت پیمان شکنی و خیرگی او بدرگاه معلی معروض داشت و چون بسمع اشرف رسید شهزاده حضرت خلافت منزلت همت عالی نهمت باستیصال آن بدمآل مصروف داشته و پادشاهزاده والا جاه محمد اعظم شاه را عنایت خلعت خاصه و مالای مروارید و اسپ مرصع

داشته پیرامون آن جنجال به تراکم اشجار واقع شده فی الجمله سیدی مذکور در زمان حکومت
علی عادل شاه وزیر مطلق و سپه سالار ملک بیجاپور بوده و تا وقت حکومت خود ملک را بآئین
مهمین انضباط و ربط داشته کار بحزم و تدبیر تمام سرانجام داده و با افواج منصوره جنگهای نمایان نموده
ملک را در امن و امان نگاهداشت چون بهنگام تنزل دولت رسید شرزه خان افغان در امور وزارت
او مداخلت کرده بر خلاف او کارها سرانجام میداد آخرش سیدی مسعود در ظهور این صورت دست
(ورق ۱۲۷ الف) از وزارت برداشته او خود را بکنار کشیده در ملک ادهونی استقرار گرفت هر چند شرزه خان از
رغم و مخاصمت قصد او کرد اما راه بجای نبرد تا انکه نوبت ایالت بسکندر [عادل] خان رسیده ریاست
(نجابت) ازان خانواده منتقل گشت العقصه بندگان حضرت خلافت مرتبت راو دلیپ سنگه بندیله را بخدمت قلعه
داری ادهونی سرافراز فرموده رخصت نمودند چنانچه مشار الیه بقلعه مذکور رسیده بکار مأموره
مستعد گردید و خان فیروز جنگ و دیگر امرایان متعینه بر طبق حکم والا در حضور رسیده بشرف
ملازمت والا درجت خلیفه زمین و زمان مشرف شدند فتح قلعه بنگلور از وقایع این ایام فرخنده انجام
مفتوح شدن قلعه بنگلور است که بیمن اقبال عدو زوال بمنصه ظهور آمده چنانچه به تفصیل این
سانحه طریق اجمال آنکه قلعه مذکور در ارتفاع و متانت مشهور جمیع قلاع کرناتک است و سید
محمد قلعه دار آنجا در مردی و علو همت و دلیری مشهور و معروف عالم بوده و در خدمت علی عادل شاه پر
ورش و تربیت یافته و بکمال ثروت و ابهت رسیده سرآمد امرایان دکن گشته ده دوازده
هزار سوار از جوانان کار طلب و کار آزما با خود داشت معهذا علی عادلشاه او را بفرزندی خطاب
میکرد الغرض چون ملک کرناتک در حیطه تصرف اولیای دولت ابد مقرون درآمد افواج نصرت

مذکور فرستاد و سیدی مذکور بر اسم استقبال و لوازم کورنش و تسلیمات بجا آورده فرمان والا و سند آل
طمغا گرفته و خلعت و یک راس اسپ و دو هزار هون یکهزار بردار خدمتانه داده واز قلعه بر آمده آهنگ
دیدن غازی الدین خان بهادر نمود در ینصورت خان معزالیه باستماع خبر آمدن سیدی مسعود مجلس عالی
ترتیب داده و امرایان عالیشان که درین لیاق بودند هر یک در خور حالت بجای خود قیام کرده
و بر در سرا پرده افواج صفها کشیده بتجمل تمام ایستاده شدند و چون سیدی مسعود نزدیک سرا
پرده رسید خان فیروز جنگ از کمال تواضع و تعظیم برخاسته تا وسط قالین استقبال نموده باحترام
تمام بغلگیری کرده صدر نشین مسند ساخته و تا یک پهر صحبت گرم داشته از انواع انواع طعام و اقسام
اقسام شرب و فواکه مهمانداری نموده وقت آخر روز رخصت داده بعد از ان خود با رستم خان و
فتح جنگ خان و دیگر امرایان در آمد قلعه شده و سیدی مسعود را اجازت رفتن قلعه عدلگل داده و او
روانه منزل مقصود گشته سیدی خان پسر خود و دیگر منتسبان و اقربای خود را / در خدمت خان (درق ۱۲۶ الف)
فیروز جنگ گذاشت و چون این معنی بعرض همایون رسید بنده گان حضرت از روی عنایات سلطانی
خان فیروز جنگ را لعنایت خلعت فاخره و سرپیچ مرصع و یک زنجیر و دو راس اسپ سرفراز فرموده
دیگر امرایان را لعطای اضافه منصب وغیره سربلند گردانیدند سوایش در ظهور این فتح عظمی بادشاه
زاده والا جاه محمد اعظم شاه یک هزار مهر و دیگر خوانیان عظام در خور قدر و منزلت خود نیاز و
نثار گذرانیده سعادت اندوز شدند الحاصل کوس فتح و نصرت بلند آوازه گردید و فی الواقع
قلعه مذکور از کمال متانت و استحکام نشان به سد سکندری میدهد زیرا که بر سطح کوهی که محیط بوده
و طول قریب ینفت و نیم کروه و عرض چهار و نیم کروه و فراز از زمین تا لب کنگره زیاده از دو کروه

خان فیروز جنگ می نمایم و آن خان فیروز جنگ بجناب سلطنت معروض دارد که جای از ملک وسیع
دکن جهت اوقات گذر من که واستحکام کثیر دارم عنایت شود که دران راه به خداوندی درگاه
والا بیدل مترنم ساخته وقت را بفراغ بسر برم در بعضی سید خان محمد پسر سیادی مسعود بمساعدت (ورق ۱۲۵ ب
طالع آمده و با خان فیروز جنگ ملاقی گردیده و کلید قلعه را حواله خان معز الیه ساخته این
بیت برزبان راند بیت

سپردم بتو مایه خویش را ‌‌» تو دانی حساب کم و بیش را

الغرض خان مذکور بهمه وجوه از دلاسا و استمالت دل مضطرب سراسیمه او را مطمئن نموده و
بفرزندی نامزد کرده و دست شفقت بر فرق او گذاشته و سر نیاز و انکسار بحضرت قادر بکمال
سوده و فراوان شکر و سپاس بجا آورده به سیادی دستور گفته فرستاد که عرضداشتی با واجب العرض
مطالب شما ارسال حضور پرنور می نمایم لیکن ایشان تا رسیدن جواب و پذیرا یافتن مقاصد در قلعه
باشند غرضیکه عرضداشتی مشتمل بر مبارکباد فتح قلعه با کلید طلا و واجب العرض مقاصد سیادی مزبور
مع یک هزار مهر نذر حضور لامع النور ارسال داشت چنانچه بعد معروض مضمون عرضداشت و واجب العرض
سند کانحضرت قدر قدرت از روی نوازش سلطانی فرمان عنایت عنوان محتوی قول و قرین
به پنجه مبارک و سند آل طمغای قلعه مذکور جهت وطن داری متعلقانش مصحوب عبدالصمد گرز بردار
اصدار فرمودند و سیادی شعار الیه را بمنصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار و سیادی خان محمد
پسرش را به پنجهزاری ذات و سه هزار سوار / و دیگر امرایان و منتسبان او را بمناصب در خور حالت (ورق ۱۲۶ الف
و درجت سرفراز و ممتاز نمودند پس خان فیروز جنگ فرمان والا و سند مرقومه نزد سیادی

فتح بعرض معلی رسید حضرت ظل سبحانی از روی عنایات خاقانی جیغه و پرخانه مرصع و یکزنجیر فیل
و دو راس اسپ بخان فیروز جنگ و خلعت خاصه و یکراس اسپ برستم خان و خاصه و یکراس اسپ
به فتح جنگ خان عطا فرمودند و خان فیروز جنگ رستم خان را با فوج شایسته جنگل بری تعیین
ساخته تعیید نمود که سپراهون قلعه تا سه چهار کروه یکی را از اشجار نام و نشان نماند تا معموران از
پناه آن مایوس شوند و معماران پانزده کروهی نواح نهر را که رفیق طریق آن بد توفیق میگردند
سواری نموده عیال و اطفال آنها دستگیر نماید و ازانکه غنیمان شقاوت نشان بر سد غله دستبردی
میگردند از ادهونی تا بیجاپور که مفاصله شصت کروه دارد چهار تهانه بمسافت پانزده ۱۵ ورق ۱۲۵
کروه مقرر ساخت تا مترددین لعز اقبال تردد نمایند و چون تعب و کوچه سلامت بپای قلعه رسیده
زن و فرزند بنده و قچیان محافظ قلعه را که در آنجا سکونت داشتند اسیر نمودند لهذا یکی از سران بنده و
قچیان التجا خواسته و بتوسل قول حضور خان فیروز جنگ آمده ظاهر ساخت که اگر زن و فرزند
مایان در یک جا باشند و یکی از آن متفرق نشود و احدی دست بی ستری بر آنها مایان
دروازه قلعه را وا کرده حواله بندهای درگاه والا می نمائیم بعد الحمد فتح شدن قلعه عیال و
اطفال حواله بندها کردد پس خان فیروز جنگ مسحر عرضداشت را معروض اجابت گردانیده اورا
مستمال ساخت لیکن وقتیکه این خبر زبانی سرکاره ها بسیدی مسعود رسید باستماع آن بی
دست و پا گشته و هوش بر جا نمانده و غیر از بندگی درگاه آسمان جاه دیگر موجب نجات
و حیات خود ندیده ناچار یکی را از مدار کار خود بعجز و الحاح بنابر طلب منشور والا مشعر بر
قول و منقش به پنجه مبارک گسیل نمود مادر السیر اظهار ساخت که قلعه را حواله آن

ارسال داشتند پس از حضور نخوین ظهور جلوداران تعیین شدند غرض اینکه در وقوع این صورت (ورق ۲۴۴-الف
سنگ تفرقه در جمعیت سیدی مذکور افتاد و دل از در داده پای قرارش از جا برفت و خان فیروزجنگ
پس از شامل شدن خان مشار الیهما بقلعه ادهونی رسیده و بمسافت یک و دو کروه قلعه مغرب خیام نموده
شروع در استعداد اسباب قلعه‌گیری از نقب دادن و سلامت کوچه ساختن نمود درین شکل سیدی کوته
اندیش را فکری عظیم بخاطر راه یافته و هیچگونه راه مفر خود ندیده و از غایت اندیشه بعوارض تشویش
گرفتار گردیده و ناچار دل بر مرگ و تن بر جنگ داده و شورش و فتنه انگیزی آغاز نهاده
جمعیتی کثیر را بمقابله و مجادله تعیین ساخت تا آنها هنگامه آرای زد و برد گردیدند درین صورت خان
فیروزجنگ اینچنین منصوبه نمود که خود با جوانان کارآزما در انبوه اشجار پنهان گردیده و محمد صالح
مدار کار خود را با گروهی جنگ‌آزما سمت پشت قلعه فرستاده جمعی یکه‌تاز را بمقابل غنیم لئیم تعین نمود
و چون آن جماعه برفراز پشته کوه رفته خود را نمودار ساختند غنیم وخیم قلت جمعیت ملاحظه نموده
بی تحاشی اسپان را بر انداز و جوانان جنگجو پا بر جا داشته و بعد رسیدن شقاوت پژوهان زد و خورد
کرده جلو بجانب نبگاه کشیدند پس غنیم دلیرانه متعاقب آمده چون در میدان رسید از یکطرف
خان فیروزجنگ و از انطرف محمد صالح جلوریز رسیده و در پیوسته آتش قتال و جدال بکمال (ورق ۲۴۴-ب
اشتعال آوردند بالاخره محمد صالح داد مردانگی و تهور داده با یکصد و پنجاه جوانان کاری کامیاب
درجه شهادت گردید و هم بسیاری زخم برگرفته مقیم میدان شدند و از طرف غنیم وخیم بسیاری
همچو رمه گوسفندان از صمصام خون‌چکان و از سنان جانستان تسلیخ گشته بر خاک مذلت
افتادند و بقیة السیف بهزار تقدیع مخلصی یافته باطراف و جوانب فرار گرفتند و چون خبر

روپیه را برآورد نموده یادداشت آن منظر الوزگذرانید آخر حکم اشرف صدور یافت که از
خزانه عامره بدهند فی الجمله درین ایام از سوانح اقبال فتح قلعه ادهونی که از مضافات بیجاپور است
باشد که به تردّدات و تدبیرات بندهای بادشاهی تصرف اولیای دولت درآمده پس تفصیل
آن بر سبیل اجمال آنکه قلعه ادهونی در حصانت و متانت نظیر خود نداشته در قبض و تصرف سیدی
مسعود بود و چون درین ولا بعرض رسید که آن نامسعود سر دو قدم از جادهٔ انقیاد بیرون
گذاشته [و] جمعی کثیر از کوته اندیشان واقعه طلب را فراهم آورده و علم فتنه و آشوب برافراشته
و جمعی را بر کنارها گماشته راه رسد غله را مسدود ساخته چنانچه در وقوع این صورت غازی الدین
خان بهادر با فوج همراهی خود باراده تنبیه آن ضلالت منش بفاصله بست کروه از ادهونی رسیده
معسکر کرده از ـــــ افواج غنیم هر روز باسباب جنگ و پیکار در میدان کارزار پای ادبار افشرده
جنگ و جدل می نماید سوای این از گرانی غله عسرت و پریشانی بر حال لشکریان بدرجه فراوان استیلا
یافته حکم محکم صدور یافت که رستم خان و فتح جنگ خان با فوج گران بر سبیل تعجیل شتافته
و با خان فیروز جنگ ملحق شده مفسدان تیره روزگار را تنبیه واقعی نمایند الغرض زمانیکه
خان مشار الیهما در رسیدند فوج نکبت موج که بمقابله و مجادله می پرداخت تاب نیاورده
روی فرار بوادی ادبار نهاد من بعد خان فیروز جنگ رستم خان را جهت تسخیر قلعه سانگولی
و فتح جنگ خان را واسطه محاصره قلعه هرکوبار که بجوار قلعه ادهونی بود در رسد غله و غیره سامان
از آنجا بقلعه ادهونی میرسید فرستاد و خان معز الیهما هر دو قلعه را رسیده و بعد جنگ و جدل
هر دو قلعه را بتصرف اولیای دولت ابدمدت درآورده کلید آنرا با عرضداشت بحضور پرنور

از شصت قضا جگر دوز آن بد روز کار گردیده و بخاک مزلت افتاده بجهنم رفت القصه عالم از شورش و
فتنه انگیزی آن ناپاک پاک گشت از تقدیر الهی سوخته شدن در آتش بهوانسیداس پسر راجه لودرمل
مع لشکر همراهی خود بسمارین ایام از روی وقایع صوبه بنگاله بعرض والا بتکرار رسید که بهوانیداس
پسر راجه لودرمل نایب امیر الامرا زمیندار کوچ بهار را تنبیه نموده خارج ساخت و هم مسکن
او را قابض و متصرف گشته با جمعیت چهار هزار سوار در انجا قیام داشت ناگهان از تقدیر الهی
آتش در گرفته و تمام لشکر در آتش سوخته هیچ متنفسی از آدم و چهار پایه مع سرگروه خود جان بر
نشد در آنصورت زمیندار اخراجی که بدشت و بیابان آواره بود فرصت را غنیمت دانسته
قلعچه انجا را قابض و متصرف گشت فی الجمله درین ایام حکم والا صدور یافت که قلعجات
که از قبض سنبهای شعی بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده انکه اینطرف نهر بهیمره
است آنرا متعلق صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد نمایند وانکه آن طرف نهر مذکوره است آنرا
متعلق صوبه دار الظفر بیجاپور کردانند و رود موکب ظفر آمود در بیجاپور و رسیدن مژده (درق ۴۳)
فتح قلعه ادهونی بر خاطر قدسی مظاهر خیان پرتو انداخت که ساحت ظفر مساحت دار الظفر بیجا
پور ورود مواکب گیتی نورد نزاهت و طراوت تازه یابد خیالچه در ساعت مسعود کوچ فرموده
بعد طی مراحل در عرصه بست و پنجروز خطه دلپذیر بیجاپور به تشریف مقدم گرامی رشک ریاض
رضوان کردید روح الله خان ناظم صوبه و غیره امرایان متعینه باستقبال آمده مراسم نیاز و
نثار بجا آوردند و چون قلت آب بود حکم فرمودند که نهر آب از دریای کشنه در قلعه بیجاپور
بیارند که خلق الله تصدیعه نیابد بعده سید حسن مشرف احشام حسب الحکم اقدس مبلغ سی و پنجهزار

ازین دودمان والا بظهور رسیده بود اگر همچنان دستگیری من بوقوع برسد یقین است که فایز
معتقد دلخواه شوم نکه بهین شاه فرمود که زیاده از همایون شاه لشکر و دیگر سامان سرانجام همراه
ایشان رخصت خواهم نمود پس خاطر خود بهمه ابواب جمع دریوس بدست گرفته با مهربانیهای تمام
بر مسند نشاند و چون پس از چند روز اکبر ظاهر ساخت که اگر جمعیت و سامان عنایت شود عازم (ورق ۱۲۲ الف)
هندوستان شود شاه جم[جاه] داد که در حین حیات پدر سعادت دادن منهی شریعت غراست لیکن
انشاء الله تعالی مقتضای وقت در سرانجام کار تو نوعی مقدور جایز نه خواهد شد سر لعنباد برداشتن در حین
شنکه ها ڈا درین ایام بعرض والا رسید که در حین سنکه هاده از ناساعدت بخت و زبونی طالع سر تفسد
و تمرد برداشته متنبه نبود یا اگر مقام تونک انروده سنکه هاده است به سبب اینکه با و مخاصمت
داشت تاخت و تاراج ساخته و مبلغی خطیر را غنایم برداشته و از آنجا با جمعیت کثیر به پرگنه
باران به سرحد و تاراج قلعه ننه بورو تالپور و تونک و لوده رفته و آنهمه پرگنات را تاخته بجانب
مارواڑ سپهر دیار کشیده و باد رکدام ... ظهور ... شده و به پرگنات بهم و رتنک و رلواڑی
مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد رفته و نیز آن پرگنات را تاراج کرده و غنیمت مبلغی
خطیر گرفته باز بجانب روانه آمد چنانچه عنایت خان صوبه دار جوده پور بتعاقب برگشته وادی
ناکامی شتافت چون در خود طاقت استقامت ندید فرار برقرار گرفت و از آنکه اجلش فرا رسیده
بود گریبان گیر گردیده پرگنه ماندل برد چون از اتفاقات دران ناحیه بیچاره فرود آمده بود (ورق ۱۲۲ ب)
با و در پیچید غرضیکه از طرفین جنگ تیر و تفنگ درمیان آمد درین ضمن دیندار خان فوجدار
ماندل و رکیناتهه سنکه نوکر انروده هاڈا در رسیده هنگامه آرای نبرد گشتند ناگاه تیر بندوق

لهذا حکم شد که روانه حضور نماید لیحده غازالدین خان بهادر سه کلید طلایی بابت فتح قلعه کرنول
السطرف بهر کشنه تعلقه ادهونی که بحسن ترددات و بهور قمرالدین خان و دوم قلعه ادسلیه که بسعی و
تلاش معتبر خان و سیم قلعه ههیکر که بجهد و کوشش ابوالخیر خان متصرف اولیای دولت در آمده به نظر
انور گذرانید چنانچه هر یک مصدر حسنات و آفرین گردیده و قلعه کرنول بخطاب قمرنگاه مسمی شد درین
اثنا بعرض معلی رسید که اکبر باغی تا سه ماه در بندر مسقط بسر برده از آنجا بتر سیل رسل و رسایل استدعای
امداد و اعانت از سلیمان شاه والی ایران نموده و شاه بر وفق استدعایش بحاکم بندر عباس که
مضاف ولایت ایران است مرقوم ساخته که سیزده غراب به بندر مسقط فرستاده و محمد اکبر را با
همراهانش راکب نموده جانب بندر مذکور روانه سازد و آنچه آداب بادشاهانه باشد تا صوبه عراق
به تقدیم رساند و بهم ناظمان و فوجداران ممالک خودها لوازم ضیافت / مهمانداری بجا آورده از ورق ۱۲۱
حدود حدود خویش به سلامت رسانند سوانح چون از نوشته سوانح نگار ایران زمین حقیقت
رسیدن اکبر ببلده هرات بعرض شاه والاجاه رسید حسب الحکم شاه صوبه دار آنجا یکصد و سی
راس اسپ عربی و عراقی وغیره با ساز مکلف تکلیف نمود و اکبر خواست که ازان جمله چند راس
اسپ به سپهای شقی بفرستد مگر ناظم ظاهر کرد که بدون استرضای والی ایران فرستادن مقتضای
مصلحت نیست بالاخره از آنجا عازم اصفهان گشته چون وقت داخل شدن قریب شهر شد
شاه دیوان بیگی خود را پیشوا فرستاده در مجلس دو مسند آراسته نمود پس وقتیکه اکبر در مجلس
رسید سلیمانشاه از محل بر آمده و اکبر را در بغل گرفته اشارت به نشستن مسند کرد اما اکبر بر کنار
مسند نشست و چون شاه احوال پرسی نمود برخاسته اظهار کرد که چنانچه دستگیری حضرت همایون شاه

دیگر با دراک ملازمت مباهی گردیده چون بدروازه غسلخانه آمدند حضرت خلافت رافت در تسبیح خانه
تشریف تشریف ارزانی فرموده بهره مند خان و مخلص خان و ذو الفقار خان و کامگار خان را تا دروازه
خاص و عام پیشوا فرستادند الحاصل بادشاهزاده عالی اراده در عین دولت بشرف ملازمت سعادت (ورق ۱۲۰
در صحبت حضرت ظل الهی مفتخر و مباهی گشته یک هزار مهر نذر و یکهزار نثار بنظر فرخنده اثر گذرانید و حضرت
ظل سبحانی از روی اشفاق پدری دست اشرف و مرحمت بر سرش گذاشته از خلعت خاصه با سرپیچ
مرصع قیمت یک لکه روپیه و دیگر جواهر قیمت پنجاه هزار روپیه و پنج زنجیر فیل و پنجاه راس اسپ که
از انجمله ده راس اسپ با ساز مرصع بودند نوازش فرمودند و هم بادشاهزاده کامبخش خلعت خاصه
و یک راس اسپ با ساز میناکاری عنایت شد و هم درین ضمن از روی وقایع دار الخلافت شاهجهان
آباد بعرض والا رسید که درگاداس راتهور جماعه کثیر راجپوتان فتنه انگیز را فراهم آورده قصبه میهم و
دیگر چند پرگنات متعلقه میوات را تاخت و تاراج ساخته باراده فاسد بجانب شاهجهان آباد آواره
شده بود ازین جهت تاتا خان ناظم صوبه چهار هزار سوار در سرکار والا نوکر و نگاهداشته عبد الحی
پسر خود را که بخشی صوبه است جهت مدافعت و تنبیه آن سرگشته روزگار تعین ساخت و چون
مقاتله دو گروه در میان ماند مفسد تاب مقابله و مجادله نیاورده بصوب سرهند راه پیمای بادیه
ادبار گردید بعد از ان ایام از واقعه بیجاپور بعرض همایون رسید که رحیمداد نوکر آن کافر بچه سنبها با جماعه (ورق ۱۲۱ الف
کثیر از بخت برگشتگان در نواح پنجگده آواره شده آثار استیلا و تعدی برپا ساخت درین صورت
احتشام خان و نارو جی راکهو مقابله گرفتند آخرش جنگی عظیم در میان آمده و از طرفین دو هزار
کس بکار آمد خود بسعی و کوشش فراوان مبارزان پیکار طلب مفسد را اسیر پنجه تقدیر نمودند

سنه

آن بدبختان در آنجا عنان بر تافته متمایل شدند و جوانان کار طلب در انبوه و خیابان پیوسته دست و
گریبان گشتند آخر کار آن تیره روزگاران در خود یارای برداشت صدمت شمشیر مجاهدان نیافته پناه
تا دارک گرفتند بکه برین جوانان جنگجو حمله آورده و قلعه را در میان گرفته مفسدان را بدف تیر و تفنگ
ساختند بکه برین بدسگالان در پناه قلعه هم استقامت نپذیرفته و جان بردن را غنیمت دانسته
بهر طرف راه سیمای ادبار شدند تا پس یکصد و پنجاه راس اسپ و صد شتر و دیگر قماش بدست غازیان
لشکر آمد نمرضیکه بعد معروض اقدس به حامل عرضداشت خلعت و پانصد روپیه نقد طریق انعام
ورق ۱۴۰ ا مرحمت شده خان مشار الیه نیز به سرفرازی خلعت خاصه و خنجر مرصع سرفراز گشت مهیدا از
عرضداشت مرسله مقرب خان بعرض والا رسید که قلعه پرلاس و ملکنده که از قلعجات عظیمه
و مشهور ملک کرناتک است از سعی و ترددات خان مشار الیه بتصرف اولیای دولت قاهره
در آمده و رعایا و برایای آن ناحیه که حوادث زده باطراف و جوانب پراگنده شده بودند بدلاسا
و استمالت خان موصی الیه بمقام خود ها آمده آمده آباد شدند لهذا بدیوانیان عظام حکم صادر شد
که محالات انجا آنچه قابل خالصه شریفه باشد آنرا بخالصه والا ضبط کرده مابقی را در طلب خان مذکور
و پسران و همراهان او تنخواه دهند و نیز بعرض معلی پیوست که نیر اوج خلافت بادشاهزاده
جوان بخت و والا جاه محمد اعظم شاه نزدیک اردوی معلی رسید بنابران حکم شد که بادشاهزاده
والا تبار محمد کامبخش و بخشی الملک روح الله خان و معظم خان و دیگر امیران با نام و نشان
باستقبال بروند چنانچه بموجب فرموده اقدس بعمل آمده بر سر جوی آن هر دو درگرامی دریای
سلطنت و نامداری باهم ملاقی شده از فیلهای زرین برآمده بغلگیر گشتند و هم امرایان

داخل وقایع نمایند در ضمن از نوشته سید یاقوت خان ملتدار دنداراجپوری/ بعرض معلی رسید دورق
که اکبر باغی فلک زده و حوادث خورده براه دریای شور با چندی غراب جنگی باراده رفتن ولایت
به بندر مسقط رسید اما حاکم آنجا بدلاسا و استمالت نگاهداشته ایلچی را جهت استعفای جرایم او روانه
حضور پرنور کرده درین زمان حکم شد که بادشاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه که بتعاقب باغی رفته
واو راکب جهاز گشته خود را در رکاب ظفر نصاب رساند واز وقایع نگاران ضلع بندر کهنه بعرض
رسید که دیهی سنگه پسر پیارا سنگه کور مکرام و جهنمی با پسران چنپت سنگه بندیله متفق شده پرگنات
خالصه شریفه و دیگر تعلقه آنجا را تاخت و تاراج می نماید چنانچه از فساد آن ضلالت منشان عالمی
در معرض نهب و غارت آمده بباد فنا رفت و هم کنکارام شقی نایب خانجهان بهادر از نامسا
عدت بخت نیغی ورزیده و در نواح سرکار کالپی جمعی از اوباشان بدطینت و واقعه طلب را فراهم
آورده و یکی اجل گرفته را اکبر جعلی مقرر کرده و سر شورش و فتنه انگیزی برداشته بحال خلق الله
مضرت و ایذا میرساند ازینجهت امر اشرف صادر شد که فوجدار آن ناحیه سرد و مصدر فساد را
مستاصل گردیده و تلاش کماحقه نموده آن جعلی بدانجام را از نام و نشان بی نام و نشان سازد درین
ضمن حاجی عبدالله/ ملازم مجاهد خان عرضداشت خانمشار الیه آورده بنظر انور گذرانید چنانچه دورق
دران مندرج بود که جمعیت کثیر عبدالعزیز بی تمیز از او کسه بفاصله پنجکروه آمده اقامت گرفت
و فدوی باستماع این خبر با جمعیت همراهی خود شتافته در رسید مگر از اتفاقات حسنه هنگام مقابله
باران بکمال شدت و طغیان نازل گردید و نیز مقهوران طاقت استقامت نیاورده و از ناکامی
آبرو ریخته روی نهمت جانب اودکیر آوردند و فدوی تعاقب گرفته چون در ساحت اودکیر رسید

سواری طلب داشته مستعد و آماده جنگ شدند لیکن تا آمدن فیل غازالدین خان بهادر و حمیدالدین
خان و مجاهد خان و دیگر بندهای بادشاهی با سواران همراهی اسپان ریخته و در پیوسته وازرزون
تیرهای جانستان سینه مخدن کینه آن سیاه دلان را بدف ساختند چنانچه از بارش باران تیر سلسله
انتظام واستحکام مقهوران بدفرجام از هم گسیخته و تاب اقامت نیاورده و هزیمت را غنیمت شمرده
بیم جان بهر طرف پریشان و سرگردان شدند درین شکل نسیم فتح و فیروزی بر پرچم همایون وزید و
کوس فتح و نصرت بلند آوازه گردیده خان فیروز جنگ غازالدین خان بهادر و دیگران عظیم الشان/ دورق ۱۱۸
فیروز جنگ شده و در حضور حاضر آمده تقدیم کورنشات جبین ارادت و اخلاص نورآگین ساختند
الغرض حضرت ظل سبحانی از زبان مبارک تحسین و آفرین فرموده هر یک را در خور درجت لیاقت بمنصب
و خلعت و اسپ و شمشیر وغیره سر فراز نمودند درینضمن از نوشته خفیه نویس فوج بادشاهزاده
عالیجاه محمد اعظم شاه بعرض والا رسید که هرکارها بخدمت بادشاهزاده خبر آوردند که درگدا اسپ اهوار
اکبر باغی را اکب جهاز ساخته و خود جدا شده از سر نربدا عبور کرده و در بدهناور و ر تلام
رسیده و اکراج تبه نراج با و ملاقی شده سه چهار روز نزد خود نگاهداشت بنا بران حکم
شد که میرخان صوبه دار او جین این مقدمه را تحقیق نموده بعرض اقدس رساند درین اثنا
عرضداشت بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه مشعر بر فتح شدن قلعه ملا مشتمل بر فتح شدن قلعه هر چند متعلقه
سنبهای مقهور که بحسن ترددات آن والاتبار بتصرف اولیای دولت در آمد از نظر فرخنده اثر
گذشته درجه استحسان یافت و هم از نوشته معتمد خان متصدی بندر سورت بعرض
اشرف رسید که اکبر باغی از جزا به ناکامی بر آمده به بندر مسقط رسید بنا بر این حکم شد که انجه

دور اندیش اعتبار رفتن مفسدان نکرده تمام شب مسلح نشسته ماندند و چون سلطان خاور یعنی
آفتاب عالمتاب از پنجه شعاعی پرده ظلمانی شب را از روی عالم برگرفت ناگهان مقهوران
منکوب جوق جوق از هر طرف ریختند و بهادران اسلام که مستعد و مهیا بودند بجانهای زین در آمده مقابل شدند
پس مقهوران شیر از جبری حمله آورده ریختند چنانچه دلاوران عرصه جنگ که بنام و ننگ خودها پای
همت برجا داشته نبرد آرا گشتند و معامله زد و خورد در میان آمده از طرف مخالفان جسارتی پدید آمد
مگر بعضی از میان شقاوت پژوهان بی همت که از مردی و مردانگی نصیبه نداشتند تاب استقامت
نیاورده عطف عنان نمودند و در وقوع اینصورت کشور سنگه ها ڈه با پسران و دیگر مردم همراهی
و بندهای بادشاهی دلیرانه در انبوه غنیمان شقاوت پژوه ملحق شده و بسیاری از و خیمان
را برسانیدن زخمهای برچهی و تیغ زیر و زبر نموده روز حیات آن فریق زندیق را بشام ممات
مبدل گردانید درانوقت رامسنگه و نراتهه سنگه پسران او و دیگر لودکس از راجپوتان عمده اش
بکرفتن زخمهای کاری چهره افروز دلاوری گشتند و کیسر سنگه و محکم سنگه نبیره هایش با نفتاد کس
راجپوتان داد مردانگی داده بکار آمدند / اما درین زد و خورد نظام الدین خان برادر صف شکن خان د[ر]
با چندی از جوانان کارطلب در رسیده و شریک بزم رزم گردیده و به شقاوت منشان دست و
گریبان شده از برداشتن زخمهای متعدد با جوانان همراهی عرصه نبرد را از افشاندن خون
رنگین ساخته چهره شجاعت بگلگونه شهادت مزیب ساخت و نیز مهدی علیخان پسر سلطان
علی خان چون مردان مردانه مجروح گشته با چندی از بندهای بادشاهی بمیدان محاربه افتاد مگر
وقتیکه کار با بخید رسیده وقت بر بندهای بادشاهی تنگ گردید بنا کا حضرت خود بدولت فیل خاصه

ارسال حضور پرنور نمود و چون آن منظر انور گذشت خاطر اشرف از بس خرم شاد گردیده و
حسن تدبیرات و ترددات خان مذکور احسنت و تحسینات نموده فرمودند که اهل دانش و تدبیر این
رامی نامند که بدون لشکرکشی و آدم کشی چنین امر دشوار بآسانی تمام سرانجام داده بالاخره امرایان عظام
در ظهور این لطیفه تسلیمات و مبارکباد تقدیم رسانیدند و بندگان حضرت بروفق مرضیه خان
مفهوم کشنا جی را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و جاگیر که همان سرزمین مقرر یافت دورق
سرافراز نموده خان مذکور را باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار و عطای علم سربلند گردانیده
و میرزا فرخ بیگ را که بمنصب پانصدی ذات سرفرازی داشت بخدمت علمداری مقرر نموده و
رخصت فرموده قلعه را بخطاب سلطان گده مسمی ساختند در ضمن وقت سه پهر از زبان
سرکاره ها بعرض عالی رسید که جمعی کثیر از غنیمان عاقبت وخیم بمفاصله چهار کروه از معسکر معلی
باراده فاسد فراهم آمده اند چنانچه باستماع این خبر بندگان حضرت معزالدین خان بهادر و الله وردی
خان و مخلص خان و ذوالفقار خان و عبدالصمد خان و نظام الدین خان و سلطانعلی خان و
کشور سنگه و راو سنگه و دیگر امرایان عظام را فرمودند که پیش از عبور ادبار شقاوت منشان
در رسیده منکوبان تیره روز را بتنبیه لواقعی نمایند چون خان مشارالیه وغیره امرایان در ترتیب
و تهیه سواری شدند ناگهان آفتاب ردای شام بر دوش روزگار انداخت همان وقت سیاه
دلان کوته اندیش چهار فوج شده بلشکر ظفر اثر نمودار گشتند درین اثنا از آنکه شب پرده
ظلمت فروهشت و تیرگی آن لشکر ظفر اثر را متعرض و عنان گیر گردید سوالیش و غنیمان هم
هم از شب ظلمت جرأت نیافته بهر طرف پریشان و پراکنده شدند لیکن امرایان (ورق ۱۷

و یک قبضهٔ جمدهر مرصع و پالکی و اضافهٔ منصب و انعام ده هزار روپیه نقد سرافراز فرمودند

فتح شدن قلعه سالهیر شیر بسیر شاه سالیه نیک نام خان قلعه‌دار ملهیر در سوابق ایام خانجهان بهادر و دلیرخان و اخلاص خان و راجه رانسنگه و قطب الدین خان خویشگی و دیگر امرایان نامدار با لشکر بیشمار جهت تسخیر قلعه سالهیر که از قلاع حصینه و مرتفع ملک بگلانه است از حضور محلی رخصت یافته بودند چنانچه تا مدتی آنچه لوازم تردد و تلاش بود به تقدیم رسانیدند اما آن قلعه فتح نه شد پس از آنجا که سرانجام سرکاری بوقتی باز بسته اند امرایان مستعد المهم تا سرانجام برگشته آمدند مگر درین ایام نیک نامخان قلعه‌دار ملهیر که در دانش و بینش برگزیده دانشوران روزگار بود چون دید که قلعه مذکور از سعی و تلاش امرایان نصرت اختتام نیافت لهذا بخود اندیشید که من تدبیری نمایم که آن قلعه در تصرف اولیای دولت قاهره درآید و من مصدر مجرای نیکو خدمتی شوم بکه برین خان مشار الیه دو سه کس معامله دانان سخن شناس و سخن شناسان معامله اساس را نزد کشتاجی قلعه‌دار سالهیر فرستاده و طرح آشتی و اتفاق درمیان انداخته و در اندک مدتی بارسال انواع انواع تحائف و هدایا و وقت کار از امداد زر سرخ و سفید و اسپان تازی و ترکی وغیره بانی مبانی روابط اخلاص و یگانگی بحد کمال گردید و چون تسخیر مطلوب آن صید وحشی بدرجه اتم گشت پیغام بندگی درگاه والا بحطام سرافراز شدن بمناصب بلند و مدارج ارجمند داد پس از ان دید ترقیات دکنیان که در حصول سعادت بندگی درگاه معلی بمناصب اعلی و درجات والا کامیاب مراد دلخواه شده بودند قبول نموده و غاشیه اطاعت و فرمانبرداری آرایش دوش عزت خود ساخته و نزد خان مسطور آمده ملحق گشت پس از آن خان مرقوم منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار اورا تجویز نموده عرضداشت مع کلید طلا

مصلحت کار اند و اگر خود او ست تقصیر او را معاف فرموده ایم مگر نام دیگران ظاهر نموده
صورت حال بگوید و الا گرفتار غضب سلطانی که نمونه قهر ربانی است خواهد شد و چون
خان مذکور استفسار نمود منکر باک گشت که اصلا و مطلقا هیچ ازین چیز اطلاع و آگهی ندارم ناچار
خان مشار الیه بعرض رسانید که هر چند او را در مقام خوف و رجا آورده شد اما او خبر انکار هیچ
دیگر بر زبان نمی آرد و سوگندهای غلیظ می خورد نکه برین آنحضرت فرمودند که او مصاحب
شب و روز بادشاهزاده بود اما برای ذمه که میکرد موجب چیست در ینصورت بعنوان
سیک شلاق نمایند پس خان مذکور او را بسیاست گاه برده انچه که حق سیاست و توبیخ بود
بجا آورد اما آنچه آن منکر خبر انکار دیگر بر زبان نراند آخرش حسب الحکم حواله اهتمام خان شد خان
مذکور نیز تنبیه و تادیب بدرجه اتم نمود لیکن انکار که بر زبان آشنا ساخت ازان برنگشت پس
خان موی الیه هم بعرض رسانید که فدوی انچه شرایط تاکید و تهدید بود بتقدیم رسانید اما آنکس
براه راست نمی آید در ینصورت حکم شد که سخت بسیاست مگر بدستور محبوس سازند و هم امر
اقدس بصدور پیوست که بادشاهزاده راحت تناول رسمی و پوشاک بعد از یک ماه میداده
باشند معهذا امومن بیگ و بندرابن ملازمان بادشاهزاده که در اورنگ آباد بقید اند بقلعه
دولت آباد محبوس سازند و عرضداشت عبد الکریم زمیندار مهاجن بلیته بنظر انور گذشت / د
مشتمل بر آنکه قلعه رام سیج از تائیدات الهی و توجهات حضرت شاهنشاهی مفتوح شده به
تصرف اولیای دولت ابد مدت در آمد الحاصل چون در سرانجام این کار از وی ترددات و جان
فشانی بدرجه اتم ظهور یافته بود او را از روی مرحمت شاهی عنایت خلعت خاصه و عطای سایر تشریف

غازالدین خان بهادر و دیگر امرایان مسلح شده در خاص و عام باشند و بهره مند خان و مختار خان بیرون خاص و عام احتیاط نمایند و اهتمام خان از ڈیوڑهی بادشاهزاده و شاهزاده‌ها خبردار باشد و احمال و اثقال و سایر کارخانجات او و اسپان و فیلان وغیره هرچه باشد در (ورق ۱۱۵)
سرکار والا ضبط نمایند و خطاب شاه عالم برطرف ساخته و بهیران دقاتر محمد معزالدین می نوشته باشند و شاکر خان و شیخ ابراهیم و عبدالصمد خدمتکار محل اعتبار با چهار خواجه سرا و شیام سنگه وکیل که از راه پاس خاطر بادشاه زاده سلسله جنبان خیالات فاسق بود مقید و محبوس شدند پس در ظهور این صورت بعضی فدویان که از صدق ارادت و صفای طویت اخلاص و اعتقاد بجناب سعادت داشتند بعرض والا رسانیدند که با وشاهزاده والا قدر را هیچ تقصیری نیست اما با غوای بعضی تیره رایان کوته اندیش و خانه برانداز ان شرارت کیش باندیشه ناصواب آماده شده بود فی الجمله دولتی را که فضل الهی حافظ و نگهبان باشد اندیشه بد اندیشان بلای جان آنها باشد و مهم گلکنڈه و بیجاپور که مدتی دراز کشیده هر روزه لطیفه تازه بظهور می آمد واسطه همین بود آخرش برین معروضه خاطر مبارک بر شاکر خان مظنون گردید که بانی مبانی این همه مفسده اوست ازین جهت به مخلصان فرمودند که شاکر خان را بگوئید که اگر بهبود و سود خود میخواهد هرچه حقیقت از اغوا نمودن بادشاهزاده باشد ظاهر نماید که در بنیاد ده کدام کدام شریک

علی ہذا در تسبیح خانہ قدم رنجہ فرمایند و اینمعنی بموجب ارشاد مقدس بمعرض اظہار آمد فی الجملہ پادشاہ
زادہ شاہزادہ ہا اولا از دید طور مجلس و ازدحام بندہ ہا گرفتہ دل شدہ بودند پس ازان کہ چنان سامع
گردید بخاطر شان سراسیمگی کلی راہ یافتہ مضطر ماند در تسبیح خانہ رفتند درانزمان حمیدة الملک نصایح
سودمند و پندہای ارجمند کہ از زبان وحی ترجمان ارشاد شدہ بود گوش گذار ساختہ بعرض رسانید
کہ در عمل آوردن آن سرمایہ دولت ابدی و پیرایہ سعادت سرمدی است معہذا درین اثنا برفق
امر عالی غازی الدین خان رفتہ بعرض رسانید کہ حکم والا صدور یافتہ کہ خنجر از کمر برداشتہ حوالہ
فدوی نمایند ناچار پادشاہزادہ اطاعت حکم بجا آوردہ و خنجر از کمر برآوردہ حوالہ نمود اما
شاہزادہ ہا متوقف شدہ / باضطراب آمدند پادشاہزادہ دلاسا کردہ گفت کہ جای اضطراب
نیست وقت تحمل و کرابار نیست ازین باعث شاہزادہ ہا خنجر از کمر برآوردہ حوالہ نمودند
بعد ازان خان معز الیہ پادشاہزادہ و شاہزادہ ہا را حضور محلی آورد چنانچہ حکم شد ڈیرہ بادہ
سرایچہ در صلابت باڑی ایستادہ نمودہ پادشاہزادہ را بایک محل و شاہزادہ ہا را بایکیک
خدمتکار دران ڈیرہ فرود آرند و ملازمان سرکار پادشاہزادہ و شہزادہ ہا را از خاص و عام بدر سا
زند و بندہای پادشاہی بچوکی معید باشند بالاخرہ حسب الحکم بعمل آوردند و آنحضرت بعد خاستن
از دیوان خاص ہمان نوشتہ جات را ہمراہ حیاتخان نزد پادشاہزادہ فرستادند کہ مطالعہ کنانیدہ
بیارد و بگوید کہ خود کردہ را علاجی نیست و سرہنگ چہ بینید از خود بینید بنابران حیات خان
نوشتجات مسطور بنظر پادشاہزادہ درآورد و او بعد ملاحظہ چشم بہ پشت پا گذاشتہ عذر
تقصیرات خواست و حیاتخان خطوط باز آوردہ بدست مبارک دادہ من بعد حکم فرمودند کہ

سینهای ضلالت انتما بود برآمده ا حضرت ظل سبحانی بمطالعه خاص آوردند پس از انکه چون سابقا (د
خاطر مبارک از طرف بادشاهزاده عنبار آلود بود که با قطب الملک ابوالحسن والی گلکنده و سکندر
والی بیجاپور طریق ارسال رسل و رسایل مسلوک داشته در بر همزدگی کار سرکار والا سعی می نمود و
درین ولا چنان بظهور آمد خاطر اشرف و اعلی زیاده برهم و در هم گردیده به حیات خان فرمودند که
به بادشاهزاده بگوید که مردم چوکی خاص و جلو خاص سرکار خود را همراه صف شکنخان که جهت تنبیه
فوج مقاهیر تعین شده است روانه نماید سوای اهتمام خان و زبردست خان و حمید الدین
خان بدایره بادشاهزاده رفته از شب چوکی بحزم و هوشیاری تمام خبردار باشند و پیش از
طلوع آفتاب جمیع گرز برداران و دیگر بندهها مصلحه بحضور آمده حاضر شوند غرضیکه چون صبح
آفتاب عالمتاب از پنجه شاهی عالم را فرو گرفت شاه عالم پناه چون خورشید نورانی بر تخت جهانبانی
جلوس فرمودند در انوقت عمدة الملک اسد خان و غازی الدین خان و مختار خان واله وردیخان
و قمر الدین خان و حسنعلیخان و دیگر امرایان هفت چوکی با سلاح آراسته حاضر آمده و هر یکی به
تقدیم مجره سبقت بر دیگری نموده بکثرت ازدحام دولت کورنش در یافتند بعده در عمل یکپهر روز
بحیات خان حکم شد که بادشاهزاده بهر طوریکه انشسته باشد طلب داشته بیارد چنانچه خان (ورق ۱۱۲
مذکور بر طبق حکم اعلی بدایره بادشاهزاده رفته و ابلاغ حکم نموده و بادشاهزاده را با شاهزاده
سلطان معز الدین و عظیم الدین به حضور آورد و آنها پس از ادای لوازم کورنشات بجای خود نشسته
لیکن ساعتی نگذشته بود که عمدة الملک بر وفق ایمای اعلی متعالی ببادشاهزاده و شاهزادها
ظاهر ساخت که چون مصلحت سرانجام بعض کار ضروریه تعلق به رای زرین و خرد صواب گزین دارد

هندوستان عبور نماید بنابران نشان قضا نشان بنام بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه عز اصدار

یافت که متعاقب آن رهرو وادی ضلالت بسرعت هرچه تمام تر سد طرق کرده که عبور کردن نتوانند

و از زبانی هرکاره ها معروض گشت که نور محمد که تهانه دار سانکوله بود جمعیت سیوا شقی آمده و بمقابله

پیوسته زد و خورد درمیان آمد نامبرده از کثرت مخالف یارای مقاومت نیافته خود را بکنار کشید

و غنیم بشوخی تمام ریخته او را دستگیر کرده برد بعرض والا رسید خبر رفتن کسان بادشاهزاده ا

محمد معظم شاه در ملک سیوا حیاتخان داروغه غسلخانه بعرض والا رسانید که علی محمد داروغه هرکاره ها

ظاهر می نماید که هرکاره ها جهت آوردن خبر بملک سیوای نابکار و بدروزگار و دیگر اطراف و جوانب

میروند آنها ظاهر می نمایند که کسان بادشاهزاده والاقدر شاه عالم بهادر را در ملک سیوای

شقاوت کیش دیدیم و نیز مسموع رفته که آن شقی ناهنجار و بدکردار از حرص و ترغیب

بادشاهزاده سر تقید و تمرد برداشته و جمعیت ها فرستاده مستعد محاربه و مجادله میگردد چنانچه

خاطر قدسی مظاهر باستماع آن برآشفته و به بهره مند خان چنان ارشاد رفت که آن خان

چند گرز برداران را تعیین نماید تا بملک سیوای پیشوای اشقیا رفته و جای اقامت گزیده و

هرکه از لشکر ظفر اثر دران سرزمین آمد و رفت داشته باشد او را گرفته بحضور بیارند و چون خان

مشار الیه حسب الحکم بعمل آورد بعد چند روز گرز برداران سه کس را گرفته بآستان خلافت حاضر

آوردند در بصورت حکم بسیاست گردیده الغرض زمانیکه از حالات اکثر آنها استفسار رفت

تمهیدات درمیان آوردند در بصورت حکم بسیاست گردیده هرچند شلاق نمودند همه را برخود

قبول کرده هیچ را انکشاف ننمودند و چون تفحص کردند سه چند خطوط سرمهر بادشاهزاده که بنام

در س...

نجا...

بکمک در رسیدند و نیز دران هنگام غازالدین خان و رستم خان که سابقاً بجهت تسخیر قلاع متعلقه
بیجاپور تعین شده بودند بعد سرانجام کار بحضور پرنور رسیدند و بر وفق حکم والا نیز جلوریز آمده
شامل شدند و میمن و یسار استقامت گرفته تا دو روز هنگامه آرای محاربه گشتند و از آنکه کوته اندیشان
از خیرگی قدم بر نداشتند غازالدین خان از یکطرف و رستم خان از طرف دیگر با جوانان رزم دوست
فیلان سواری بر نا سرداران راندند و در راندن غنیمان عاقبت وخیم گروها گروه بر فیلان ریختند
درین شکل جنگ عظیم بوقوع آمده رستم خان دو زخم بهاله در گلو و دوم بر دست برداشت و فیل
سواری خانشان الیه از زخم رسیدن کاری از پا در آمد و خرطوم دو نیم شد و دو زنجیر فیل کشته شدند
لیکن از آدم چه برگوید که از کشتها پشتها شدند و در وقوع این صورت قلیج خان و سربلند خان
خود را دلیرانه رسانیدند مگر بعد از کشش و کوشش بسیار روز دو خورد بیشمار مقهوران تاب استقامت
نیاورده روی فرار بوادی ادبار نهادند و بهادران نصرت مند تا دو سه کروه به عقب پاشنه کوب
(در ق ۱۲) رفته و غنیمت فراوان بدست آورده معاودت نمودند و بحضور پرنور رسیده از دریافت شرف
ملازمت سعادت و رحمت مشرف شدند من بعد بندگان حضرت هر یک را باصناف الطاف سلطانی
سرفراز فرمودند پس از معروضه روح الله خان صوبه دار بیجاپور بگذارش اشرف پیوست که
حبیب الله خان تهانه دار اندالپور که بخدمت قلعداری قلعه شاه پور سرفرازی یافته بود چون
بقلعه مسطور رسید فوج سنبها مردود العاقبت که آواره شده میگردد قلعه را محاصره نموده متصرف
شد و خان مذکور دستگیر کرده برد و از سرکارها بعرض همایون رسید که اکبر باغی برهنمونی کهنه گهنه و
برادر بکرام ترک زمیندار رجوار در ناحیه ملک فرنگ رسیده و میخواهد که از انجا معاودت کرده طرف

اطراف و جوانب محصول مطابق ضابطه بگیرد و به قلیچ خان فرمودند که ما خود بدولت بعز الدین خان

در باب تنبیه و تادیب فوج غنیم لئیم که درون قلعه مهاولی اقامت گرفته با فوج فیروزی چپقلش

می نماید و به سرکار تعلقه بیجاپور و غیره یلطولی می کند فرموده بودیم خانمشار الیه مقتضای مرضی

مبارک تن بسرانجام کار در نداد بنابران بر ذمت همت ما لازم آمد که خود بدولت جهت استیصال آن

بدمآل / عازم شویم قلیچ خان که صدق عقیدت و ارادت بجناب سعادت داشت بعرض رسانید که با وجود بندهای در ق

جان فدا چه احتیاج که بندگان آنحضرت باین امر جزئی بقصد نهضت کشند زیرا که واسطه انصرام این کار یکی از

کمترین بندهای وافی و کافی است و اگر ارشاد شود تا فدوی رفته به تنبیه رساند الحاصل مرخص

خانمذکور درجه پذیرائی یافت و با سربلند خان و راجه بهیم و مانسنگه راهور دستوری یافت

و با لشکر گران به غنیم عاقبت وخیم رسیده مقابله گرفت چنانچه اولا از انداختن بان بندقچه معمور را

پرداخته بعد از آن حمله آورده به سر دادن تیر و تفنگ معتقدان را هدف تیر بلا ساخته بکوته براق

در پیوست نائره حرب از طرفین نایره قتال و جدال کمال اشتعال پذیرفته و از جانبین بسیار کس

بکار آمدند آخر کار ضلالت منشان تاب استقامت نیاورده روی فرار بوادی ادبار نهادند و غا

زیان نصرت مند خیمه و اسباب و خیمگان غارت نموده و اکثری را اسیر و دستگیر کرده جهت تدفین و

تکفین کار آمدگان و مرهم بندی زخم خوردگان در نبردگاه دایره نمودند اما باز جمعی مکنون با جمعی

کثیر فراهم گشته و سه جوق گردیده از سه طرف بر لشکر فیروزی عبور را دشوار نمودند جوانان کارطلب

خانه زین بر پشت اسپان داشته مستعد جنگ بودند و چون بخانهای زین در آمده مقابله گرفتند در ق

و حینیکه خبر محاربه بعرض علیا رسید حسب الحکم محکم مهمور خان و بهره مند خان با فواج منصوره

نموده بسرعت هرچه تمامتر خود را بحضور رسانیده بادراک شرف ملازمت مشرف شود و نقل بردو...
به بادشاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه فرستادند و بعد یک ماه از زبانی هرکاره ها معروض گردید که اکبر...
سرهچهار طرف سرگشته وادی ناکامی گردیده اما هیچ طرفی راه برآمدن نیافت ناچار نزد سنبها معهور روا...
کمک گرفته به تعلقه سنبها ولی رفته درانجا باسامان و سرانجام شده نشاه پور که از دریای شور مفاصله...
کروه دارد رسیده می خواهد که دامن را دست راست گذاشته براه جوار که هیچ کروه از سرحد بادشا...
عبور نماید فرمودند که شقاوت ازلیه گریبان گیرش شده سرگشته کوه و بیابان می دارد و مطابق...
معلی متعلقات سکندر بیجاپوری روانه اورنگ آباد شدند و از روی عرضداشت قاسم خان معروض...
پایه خلافت گردید که بست قلعه متعلقه بیجاپور بتصرف اولیای دولت ابدمدت درآمد و قلعداران از...
پیرلوز تعین شده اند شوند بنابران فرمان قضاجریان متضمن تحسین و آفرین بنام خانمشار الیه صدور
یافت و حکم گشت که بهره مندخان تجویز نموده روانه سازد / درین ایام علی آقا فرستاده شریف...
به تقبیل عتبه علیه مباهی گردیده تبت آبراهیمی و یک جلد مصحف مجید و غلاف روضه منوره و...
راس اسپ و یک قطعه عرضداشت شیخ الاسلام و غیره هدایا بنظر عالی گذرانید و از موجهه ناظم حیـ...
بعرض اشرف رسید که ساکنان حیدرآباد بنابر بی بضاعتی و کم استطاعتی طاقت ادای جزیه ندارند
درصورت اخذ آن فراری و آواره می شوند درین ماده هرچه ارشاد کرم مواد شرف ورود فرماید ا...
اولی بنا علیه امر اشرف عز اصدار یافت که یک ساله جزیه و محصول سایر و غیره ابواب ممنوع و معا...
فرمودیم و بستمال نماید که مکان و محل خود ~~بعده~~ ها آباد بوده بکشت و پیشه خود مقید و سرگرم باشند
پرگنات مضافه زرجمع درصورتی که رفاهیت رعایا و آبادی ملک باشد وصول نماید و از سود...

که بمسارعت رفته شامل لشکر فیروزی شوند و از حوالی ظفرآباد کوچ فرموده بتاریخ پانزدهم ربیع الاول ظفرآباد به نزول رایات عالیات نضارت و نفاست دیگر یافت و باغ مختار خان و فرمان باری به ورود اشرف و اعلی دم مساوات به جنت الماوا زد و شب در آنجا بعزاوان نشاط و کامرانی روز ساخته و صبح متوجه بقلعه ارک شده در عمل دو پهر داخل دولت خانه گشتند و ابوالخیر خان قلعه دار خیبر عرضداشت سعه کلید طلا مشتمل بر اینکه قلعه ساکوله از اقبال لایزال شاهنشاهی بتصرف اولیای دولت ابد مدت (در درآمد و حارس قلعه که مستعد جنگ گشت به ترددات و جانفشانی بندهای درگاه اسیر و دستگیر گردیده ارسال داشته بود به نظر انور گذشت فرمودند که مجرای و محروس را به حضور روانه سازد و امیدوار عنایات پادشاهی باشد که بمعبد و دالایام نتایج حسن خدمات خواهد رسید و شیر محمد پسر مریم مخلانی بر طبق امر اشرف و اعلی و نوشته نواب قدسی القاب تقدس نقاب فلک احتجاب پرده نشین هودج کبریا تتق گزین سرادقات علیا زینت بخش چار بالش عصمت و حیا زیب النسا بیگم با کبر باقی مشعر به تلقین و نصایح برده بود رسانیده در جواب آن عرضداشت بجانب خلافت و حفظ بنام بیگم صاحب آورد از فحوای بعرض مقدس رسید که از فضل و کرم امیدوار جرم بخشی و عذر نیوشی ام اگر از توجهات و تفقدات شاهی بتقصیرات و مبادرات بنده عفو شده مورد مراحم گرداننده از اندازه قدم برون نگذاشته علام جاده پیمای اطاعت و عقیدت خواهد بود حضرت ظل سبحانی در جواب آن فرمان والا اصدار فرمودند بمضمون آنکه عنایات و اشفاق درباره آن فرزند ولبند بدستور سابق است و آنچه از تعب و رنج بباعث سرزه گردی دشت و بیابان / می ماند خاطر لطف مظاهر متالم میگردد (درق ۱۱۰ الف) باید که بنوعی خوف و مخاطره بخاطر راه نداده و الطاف ما را روزافزون در ماده خود تصور

قشون نجابت نشان ... و محمد عظیم خان ... مالوف ملک ... از سمت ... سالکان حوالی بلدۀ الهٰ آباد

عزم ... گردیده ... بنام صاحب ... شجاع ... جهان ... بنیاد اورنگ آباد ... دریافت که

... شاهزاده شاه عالم بهادر ... در آنجا مانده ... است ...

در آورده ... تا شاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه گر

... شده ... بادشاهان ... حرمت و پریشانی

دشت نورد ... سالها ... شاهزاده عالیجاه در عقب شده

... رفته ... در روز ... امیر محمد اکبر ...

خود در آنجا ... مدت ... از آن مأیوس شده و بزرگانی

پریشان ... ولی ... کشت ... بیابان گردی از پس

... مستقل شده ... خواهد ... پشیمان گردیده و تفضلات ...

شاهی ... را ... نیاز و انکسار بپایگاه سپهر پایگاه

آورد اما با اغوای ... نمیتوانند که آن سعادت عظمی

مستسعد گردد ... حضور ... با همی از قلعه ...

انگلیسانی ... رسیده ... سه روز در آنجا مانده و از آنجا بکوهستان شده در ناحیه

قلعه ... رفت و از آنجا با فوج ... مقابله روداده جنگ عظیم بوقوع آمده آخر کار یارای

رفتن پیشتر نیافت و برگشته باز به پناه کوهستان در آمده تا گرا خان و رحمت خان

که برای ... افواج ... رفته بودند ... حکم اشرف صادر یافت

وجمیع امرایان در باب [illegible] منصب و اضافت درجات امراء [illegible] اسم ایشان [illegible] و ثبت
[illegible] [illegible] [illegible] بادشاهزاده و دولت [illegible]
[illegible] [illegible] و ایشان [illegible] [illegible] و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بدولت خانه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خانه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردید و [illegible] اجابت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردید [illegible] شد و
در این ایام [illegible] [illegible] [illegible] نقاره سرفراز گشت و از
منصب [illegible] [illegible] [illegible] از منصب [illegible] [illegible] در
[illegible] [illegible] باستماع [illegible] رایات عالیات و [illegible] عسکر [illegible] مرتسم خاطر
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] آمده [illegible] پیوست و
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اندیش می
خواهد که اکبر را جمعیت کثیر از سوار و پیاده [illegible] معاونت داده ازینجا جای بهندوستان
سر بر آرد — بندگان حضرت بادشاه زاده عالیجاه محمد اعظم شاه را خلعت خاصه و شمشیر مرصع

و چون دران ایام خجسته فرجام عقد ازدواج سلطان بیدار بخت خلف الصدق بادشاهزاده والاجاه محمد اعظم
شاه با صبیه امارت پناه مختار خان مقرر شده بود خان مشار الیه مجلس ترتیب و حسب الحکم جمدة الملک مدا
ر المهام اسد خان را وغیره امرایان والاشان با لباس فاخره رفته مجلس آراسته اند و وقت شام
بادشاهزاده باشهزاده والاجاه محمد اعظم شاه حکم روشنای نمود چنانچه دو رسته فانوس سه درجه از دولت
خانه بادشاهزاده تا دولت خانه والا و از دولتخانه والا تا دیره خان مشار الیه بعنوان نیک ترتیب
دادند و دو گهری شب گذشته سلطان بیدار بخت را بعروسی چنانچه قانون سلطانیت آراسته
سوار شاندند و بتزک و تجمل شاهان شاهانه بلند کنان حضور پرنور آمده لوازم کورنشات
بتقدیم رسانید حضرت خلافت مرتبت بزبان فیض ترجمان مبارکباد فرموده سرپیچ
مرصع لعل و الماس بیش قیمتی و سهره مروارید از دست مبارک بر سر شاهزاده بسته بعد انقضای شش
گهری شب رخصت فرمودند و بر وفق حکم اشرف مفتخر خان و غضنفر خان و دیگر منصبداران و گرز
برداران باگرز مرصع و طلا و نقره مقید باهتمام و بهره مند خان و لطف الله خان و مخلص خان وغیره
در رکاب سعادت اندوز شدند و چون نزدیک دیره خان مومی الیه رسید خان مشار الیه با جمدة الملک
مدار المهام اسد خان وغیره امرایان که مجلس آرا بودند باستقبال آمده لوازم کورنشات بجا آورد و دو
تقوز پارچه برسم پا انداز و هفت اسپ عربی و عراقی و یکزنجیر فیل با ساز نقره و هفت تقوز
پارچه بشاهزاده گذرانید و از انجا همرکاب تا اندرون رفته و آنچه لوازم عروسی بود بجا آورده و
دو لک روپیه مهر مقرر نموده عقد مناکحت بستند و جمیع امرایان مبارکباد بعرض رسانیدند و وقت
یک نیم پاس شب آخر بادشاهزاده و شاهزاده سلطان بیدار بخت از دیره خان مشار الیه سوار شدند

سربلند خواهند شد و غازی الدینخان بهادر را که قرعه فتح بنام خان مشار الیه افتاده بود با فزایش منصب هزاری ذات سرفراز نمودند و پنجاه لک دام انعام مرحمت کرده با فوج ظفر امواج جهت تسخیر قلاع رخصت فرمودند چون آب و هوای آن دیار بمزاج وهاج قدسی امتزاج معتدل و موافق نیامد و بدرجه کمال مخالفت و شئامت در رسید حکم صدور یافت که عرصه پرسرور شولاپور بورود مواکب معلی فروغ آگین گردد درالوقت سکندر بجناب خلافت عرض نمود که از روی فضل و کرم زمینداری آنروی کشنه که آنسرزمین داخل ممالک بیجاپور است مرحمت شود دران سرزمین عیال و اطفال خود را گذاشته خود در رکاب سعادت مشرف باشد درجه پذیرائی نیافت فرمودند که او تماشای هندوستان که از نوادر نگارستان صنع الهی و عجایب کارستان قدرت نامتناهی است نکرده میخواهم که بهندوستان بهشت نشان برده واز تفرج و الکلکت آن مرزبوم متحظی گردانیده پس ازان جای دلنشین و مکانی فرحت (در آیین عطا خواهم فرمود تا در انجا کامروای عشرت و نشاط فراوان خواهد گردید و روح الله خان را به صاحب صوبگی بیجاپور و محمد رفیع را بوالا منصب دیوانی آن ملک سربلند و سرفراز ساخته از بیجاپور کوچ فرمودند و ارشاد نمودند که خیمه سکندر قریب صلابت بارگی ایستاده کرده باشند و چند منصبداران چوکی خاص جهت چوکی سکندر متعینه شدند و بتاریخ نهم ذی حجه سنه ۳۰ از جلوس والا رایات نصرت آیات ظل انداز بر مفارق ساکنان شولاپور شده بعرض همایون رسید که بادشاهزاده والا قدر شاه عالم بهادر همه سرانجام کار بادشاهی را باختیار کارپردازان سرکار خود گذاشته خود بعیش و عشرت می پردازد درینصورت کار سرکار شاهی برهم میگردد لهذا خاطر اقدس از طرف بادشاهزاده منحرف گشت و بهمین با دشاهزاده والا قدر را با فرزندان در حجم اتب منصب کم نموده مورد عتاب سلطانی کردند

تا هزاری و از هزاری تا پانصدی و از پانصدی تا صدی و از صدی تا بیستی با اضافه مناصب و عطای
خلعت و شمشیر و غیره سربلند و سرفراز فرمودند القصه کوتاه قلعه بیجاپور را مطول دو نیمکروه جریبی و مدور (در
سه صد درعه و نیمکروه عرض باشد و توپهای کلان بر هر برج او استحکام یافته اما توپ ملک میدان
بغایت کلان و استوار بوده پنج و نیم درعه طول و چهار درعه پا و بالا عرض و یک درعه دهن دو
هزار و هفتصد و چهل و هفت من وزن پخته دارد و دو نیم من پخته را تیر میخورد و همچنین توپ زن
منذل و هزار لشکری است که هریک بر یک برج نشین که از قلعه قدری فاصله دارد استحکام یافته
غرضکه سکندر توپ ملک میدان را دوباره پرکنانیدا اما سه نیافت و سکندر آن زمان اندیشید
که والله اعلم مشیت ایزدی بر چه رفته ظاهرا قلعه از تصرف من بدر رفتنی است و مالیش ملک
بیجاپور یک کرور و سی و دو لکهه هون عادلخانیه حاصل دارد که بالفعل سکندر قابض و متصرف بود و
تلکوکن عادلخانیه مشهور به پائین گهات که در آن سرزمین قلعجات متین که از غایت متانت
و نهایت حصانت سر بچرخ اطلس میسانند متعلق ولایت بیجاپور است و از مدت ممتد در
قبض و تصرف سنبهای مکون بخت است و آنسوی آب رودخانه گشته آنهم مضاف ولایت
بیجاپور باشد اما سیدی مسعود که قافله سالار لشکر بیجاپور است و دیگر زمینداران کوهی و دشتی
در تصرف خود دارند مگر درین ولا که ولایت بیجاپور که در حیطه اقتدار بندگان / درگاه خلایق آرام (ورق ۱۰۶
شاه درآمد فرمان قضا توامان بنام حارسان قلعه عز اصدار یافت که قلعجات را با مضافه آن حواله
بندهای پیشگاه خلافت که بخدمات قلعه‌داری سرفراز گشته دستوری یافته اند نمایند و خودها
باستقلال و جمعیت خاطر بحضور فیض گنجور بیایند که بعد ادراک سعادت ملازمت بمناصب عالیه

بشان سلیمان لا جواری تخت روان متوجه تماشای قلعه بیجاپور شده براه مورچل صف شکن خان که جهت یورش
صاف گشته بود تشریف ارزانی داشته و چون بدروازه رسیدند و صلای جود و کرم در داده از زر سرخ و سفید
خیرات ساختند و دامن آرزوی غربا و مساکین و دیگر محتاجان را پر ساخته اندرون قلعه درآمدند و بتماشا
و تفریح سرکان و هر محل که از لطافت و خوبیها و انواع انواع اختراع دلفریبها یاد از نگارخانه چین می
داد عیش افزای خاطر مبارک شده در مسجد جامع رسیدند و در آنجا دوگانه نماز ادا کرده و سر نیاز بدرگاه
واهب العطایا سوده از آنجا در محل سکندر تشریف ارزانی فرمودند از نزهت و صفا و نضارت و
ضیای منازل جنت مشاکل چه نگارد که هر مکان و هر محل از کار طلا و نقره و غیره / واقسام اقسام درق
اختراعات و نادرات در مساوات جنت المأوی و محل العبادهم فرخنده لزوم شد که حضرت زیب و زینت
دیگر یافت لیکن بعض جا که تصویرات عجایب و بی نظیر چون بر خلاف شریعت غرا بود حکم بر کندن
فرموده چند ساعت در آنجا نشستند و داد عیش و نشاط در دادند در ضمن غازی الدین خان پانصد
مهر و یک هزار روپیه و بخشی الملک روح الله خان و صف شکن خان و غیره خوانین عظام پیشکش نثار
گذرانیده سعادت اندوز شدند پس از آن سوار شده و غازی الدین خان را جهت محافظت و خبر
داری سکندر مقرر نموده متوجه دولت خانه گشتند در سر سواری عمدة الملک مدار المهام بحاله گذرانید
دو قبضه شمشیر با قبضه مرصع و یک دُلی جواهر پیشکش نموده درجه اجابت یافت و وقت آخر روز داخل
بارگاه فلک اشتباه کردند و حسب الحکم شمس الدین خان توپخانه سردار من بعد امر صبح صدور یافت
که مقابل مورچل که برج و باره قلعه از گوله ها انهدام یافته در آنجا دروازه فتح مبارک نام مرتب شود
الحاصل حضرت ظل سبحانی در ظهور این فتح عظمی جمیع امرایان والاشان را از هفت هزاری

روح الله خان و بهره مند خان و لطف الله خان و مخلص خان باستقبال آمده دران جا همراه شده
به تقبیل پایه سریر عرش نظیر مشرف گردانیدند ازانجا که در عین جوانی و حسن و لطافت یوسف
ثانی بودند بانحضرت روبرو ایستاده نموده از زبان گوهرفشان فرمودند که رحمت خدا باد خوب
جمسیدند و بهبود خود دانستند انشاء الله تعالی بانواع رعایت و عنایت ممتاز خواهیم فرمود
خاطر خود بهمه وجوه جمع دارند پس ازان بر وفق ارشاد هدایت بنیاد دست راست متصل
شاهزاده سلطان معز الدین نشست حضرت قدر قدرت از راه فضل و کرم بعنایت خلعت فاخره
و سرخانه مرصع داورپسی مرصع و بالای مروارید و خنجر دسته سنگ یشم مرصع و دیگر جمدهر خاصه بقیمت
بیست هزار روپیه با یاده فیل و یراق اسپ با ساز طلا و نقره و ملمع طلا ممتاز فرمودند چنانچه سکندر
در ظهور این عنایات لوازم تسلیمات و کورنشات بجا آورده بادشاهزادهای والاگهر شاه عالم بهادر و
عالیجاه محمد اعظم شاه محمد کامبخش و سلطان معز الدین و عظیم الدین و غازی الدین خان و دیگر امرایان
بلند مکان بکلبانگ تهنیت و مبارکباد معروض گذارش قدسی رسانیده هرکدام در خور مراتب خود نذر
منظور الغور گذرانیدند هر همه را اضعاف فرموده و نماز مغرب ادا نموده سکندر را بدیره رخصت کردند و محمد
(ورق ۱۰ مطلب و دیگر منصب داران احکام قضا ارتسام عزاصدار یافت که تا منزل همراه بردند الغرض بفضل
الهی چنانچه که این فتح عظیم نصیب اولیای دولت گشته همچنان یکی از بادشاهان نامدار و فرمانروایان
بلند اقتدار رونمود حضرت خلافت رتبت در ظهور این فتح عظمی دوگانه شکرانه بتقدیم
رسانیده و سر نیاز و انکسار بحضرت جل و علی سوده به محمد علیخان ارشاد کردند که فردا در قلعه رفته
کارخانه جات سکندر را در سرکار والا ضبط نماید و بتاریخ پنجم ذی حجه سنه ۱۰۹۷ حضرت خلیفة الرحمن

و درین ایام رستم خان و دلاور خان و کهندو جی و کهاندی را و بهوسله نوکران عمده سکندر
بذریعه باریافتگان درگاه بدریافت سعادت ملازمت مشرف شده بعنایات خسروانه از عنایات
منصب و جاگیر سرافراز گردیدند دران زمان سکندر چون دید که اکثر ارکان دولت و اعضاء ریاست
پشت داده در سلک ملازمان سرکار دولت مدار منسلک شدند و افواج منصوره هم تا پای قلعه
رسید الحال غیر از اعتصام و لقای عاطفت اشاهنشاهی باعث حیات و نجات دیگر نیست (درق
عنایات بادشاهانه را شفیع جرایم خود ساخته بعجز و افتقار پیغام ملازمت تقدس طویت نمود
پس ازانجا که جرم بخشی و خطاپوشی و عذر نیوشی شیوه سنیه و سجیه رضیه این دودمان عظمی است
بمقتضای مراحم بادشاهانه زلات و اختلافات او را عفو فرموده حکم فرمودند که آمده بسعادت
دستبوس مستسعد گردد و بوزارت پناه محمد علیخان حکم محکم صادر گشت که هرچه سکندر طلب نماید سر
انجام دهد و بحمدة الملک ارشاد گردید که ڈیره خود ایستاده کرده سکندر را دران فرود آرد و بعد
برآمدن صف شکن خان بحفاظت و حراست قلعه بپردازد پس ازان بعد انقضای دو پهر و دو گهڑی
سیادت خان بعرض انور رسانید که سکندر از قلعه برآمد فرمودند که شادیانه فتح و فیروزی بلند
آوازه کنند و جمیع امرایان عظیم الشان و منصبداران خورد و بزرگ مسلح در خاص و عام آمده
سر یک بجای خود ایستاده گردد و بهره مند خان در آرایش تورک و تجمل اهتمام تمام نماید و بعد
ترتیب یافتن تسلط سلطانی بروفق امر اقدس غازالدین خان و مهابت خان و فتح جنگ
خان و اکرام خان و غیره امرایان بلند اقتدار تا دروازه خاص قلعه پیشوا آمده و سکندر
را همراه گرفته باردوی معلی آوردند مگر وقتیکه او بدروازه خاص و عام رسید بخشی الملک (درق

ایام عبد القادر پسر برادرزاده عبد الرؤف و عبد الغفور حبشی میانه بوساطت باریافتگان درگاه آسمان جاه شرف اندوز آستانبوس گشته هرکدام بمنصب و خلعت سرفراز و ممتاز گردید و بمجدد الایام شرزه خان بخطاب رستم خانی و منصب هفت هزاری ذات و شش هزار سوار و عبد الرؤف بخطاب دلیرخان و منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار علم افراز مرتبه بلند گشتند و به مختارخان ارشاد رفت که از دولتخانه خجسته تا خندق قلعه جریب نموده مضرب خیام نصرت انجام تجویز نماید که ما بدولت و سطوت در انجا عزیمت فرموده یارکان خلافت یورش فرمائیم و سکندر را که مستغرق ورطهٔ غرور است اسیر سرپنجهٔ تقدیر نمائیم الغرض خان مذکور بتفاوت نیم کروه و دو جریب جای تجویز کرده بیاید و معروض آستان سپهر بنیان گردانید # فرمودند که فردا چهار گهری روز برآمده تیدهای چهار چوکی بایراق مسلح و مهیا بوده (درق) مستعد باشند و سیادت خان ابعرض رسانید که خندق قدری باقی مانده بود آنهم باقبال عدوبال حضرت شاهنشاهی پر گردید و چون از طرف خندق خاطر همایون مطمئن گشت روز دیگر جمیع امرایان بروفق حکم اعلی فراهم آمدند حضرت خود بدولت همچو آفتاب عالمتاب از خانه زین طلوع نموده حکم یورش فرمودند لهذا امرایان نصرت منش حمله نموده خود را تا پای قلعه رسانیدند و متحصنان از بالای قلعه اولا زنبورک و تفنگ سردادند بعد آن حقها و غیره آتشبازی بسان باران بپای قلعه ریختند و چون مجاهدان از کمال اشتعال با آتش نتوانستند که تردد در تسخیر قلعه نمایند عطف عنان کرده برگشتند و حضرت خلافت درحیت هریک را احسنت و آفرین فرموده داخل دولتخانه شدند و امرایان بمورچل خود ها رفته مقیم گشتند اما درین یورش اکثر جوانان کار طلب بکار آمدند

دران زمان فارس مضمار شهامت غازالدین خان بهادر با سپهداران بمعیت خود ابیات
یکی حوض زرین ا نهاده بسبز؛ که روشن شده از شعاعش قمر؛ ببر جوشنی داشت زرین نگار؛
که حیران شدندش دیده روزگار!! از مورچل برآمده وبشرف ملازمت مشرف گشته یکصد مهر نذر
گذرانید وبعرض همایون رسانید که فتح قلعه بیجاپور به اولیای دولت ابدمدت فرخنده ومبارک
باد وپس ازان حضرت ظل سبحانی از روی کمال مهربانی دست نوازش بر فرق خان بلندپایه نهاده
سراورا باوج افلاک رسانیدند وخان مشار الیه لوازم تسلیمات وکورنشات بجاآورد وهمچنین بندهای
دیگر نذر مبارک گذرانیده درخور حالت نوازش خاقانی سرافرازی یافتند وازداخل شدن
حضرت خلافت درجت در مورچل وقرق کردن باپش بهمین قلعه را ومسدود شدن طرق
از چهار طرف وعدم رسیدن رسید آذوقه غلات کار بر متحصنان نهایت تنگ گشت درظهور این
حال شرزه خان وعبدالرؤف وعبدالنبی ومیان خان وغیره نوکران عمده سکندر که بشجاعت
وتهور آنها مشهور ومعروف بود وبالشکر فیروزی اجتهاد نمایان می‌نمودند بر وفق رهنمونی
غازالدین خان بندگی درگاه فلک اشتباه قبول کردند وخان ذیشان حقیقت پذیرفتن
اطاعت آنها بعرض همایون رسانید بالجمله بندگان حضرت از روی التفات جهانبانی از رحم
عفو وصفح بر جرایم زلات وتقصیرات آنها کشیده چنان فرمودند که بحصول سعادت ملا
زمت مفتخر ومباهی شوند هر یک بتدریج بتوسل غازالدین خان از ملازمت فیض درجت
مباهات کونین حاصل کرده درخور حالت بمناصب بلند وخطاب ارجمند وعطای فیل و
اسپ وشمشیر وخنجر وخلعت خاصه وتنخواه جاگیر کامیاب مراد دلخواه شدند وهمچنین دران

خندق بدطولی بکار بردند و چون اکثری به تیر زنبورک و تفنگ جان دادند مردمان دست از
انداختن گل کوتاه کردند درین شکل سر سبد گل بگیر و بیه رفته رفته سر سبد یک اشرفی مقرر کردید و
بر انداختن گل هیچ موقوف نماند هرچه از آدم و چارپایه می مرد او را کشیده در خندق می انداختند بل
کار تا اینجا رسید که بعض سرکشان ناخدا ترس از سنگدلی در ورطه حطام افتاده مرد و زن را زنده در
خندق انداختند و زر مردان بیچاره را گرفته و بال عاقبت بر دوش خود گذاشتند الحاصل چه گویم که
چها وقت خلق الله رود اد به کد و کاوش بسیار سور چل بکنار خندق رسید و خندق هم نزدیک به پر شدن
گردید و بندگان حضرت غازی الدین خان را که در بنما ده سعی فراوان بکار برده بود دلعبهای یکیند بخیر چل
و دور اس اسپ و دیگر امرای را عنایات خلعت و شمشیر و خنجر و غیره سرافراز فرمودند و بمیر عبدالحی
داروغه پیشخانه حکم شد که تخیم سرادقات جاه و جلال در مورچل مقرر نماید که ما خود بدولت و نصرت تشریف
ارزانی فرموده جنگ آرا شویم چنانچه بطبق امر جلیل القدر تخیم سرادقات دولت متصل دمدمه دلیر خان
واز پیشگاه بمسافت دو کروه قرار یافت و بندگان حضرت مسلح و مستعد گردیده

بکرد کمر تیغ الماس گون ؛؛ تو گفتی دمش بود دریای خون
بدو در کمر ترکش پر ز تیر ؛؛ کمانش بغران شده گوشه گیر

براه کوچه سلامت داخل دولتخانه شدند ابیات

ابوالفتح غازی روشن ضمیر ؛؛ که تاز کی یافت دوران پیر
جهاندار شاهی که روز مصاف ؛؛ فرو ریزد از صولتش کوه قاف
چو در معرکه بر کشد تیغ تیز ؛؛ بجوش کند کوه را سنگ ریز

که هر کس بمورچل استحکام ورزیده و از طرف قلعه احاطه نموده از زدن توپها برج و باره مسمار سازد و انداخ
ماتیه گیری آتیه بنا شد مهیا گردانند در یونوقت از روی سرکاره ها بعرض رسیده که غازالدین خان و رستم
خان و داود خان و راو انوپ سنگه و عبدالواحد خان و غیره بندها به تردد شایان و تلاش نمایان
مورچل را تا نزدیکی خندق کمر ستی بر سنیدند و بسبب رسیدن مورچل به نزدیکی خندق بانکوچی و رکوچی
بهو سنسله با شهزار سوار از قلعه بر آمده و با میان خان و عبدالنبی خان روهیله پسران عبدالکریم که بکثرت
جمعیت با لشکری فیروزی بمقابله و مجادله می پرداختند در خورده باتفاق یکدیگر بلشکر ظفر پیکر
مقاومت آرشدند از پیشگاه خلافت ارشاد شد که غازی الدین خان و بهره مند خان و مخلص خان و
همین تلیج خان و ذوالفقار خان و غیره امرایان مقابل شده و خصمان را تنبیه و تادیب نمایند بناء
علیه بهادران نصرت مند اسپان رشته ملحق شدند و جنگ عظیم در میان آمد آخر کار شیران بیشه وغا
بقوت پنجه شجاعت و دلاوری معاندان روباه منش را شکار نمودند اکثری را آغشته خاک (در ق
مذلت ساختند و در وقوع اینصورت شقاوت پژوهان استقامت لغزیده روی فرار بوادی
ادبار گذاشتند من بعد بندهای حضرت هر یک را در خور تر دد بنوازش سلطانی بر نواختند و مطابق حکم
اشرف صیف خان و دیگر امرات از مورچل برآمده و ساعتی در پر کردن خندق شده هر چه از
وغیره
گل ها ی بافتند در خندق می انداختند و توپچیان سیه فام از بالای قلعه سر که یکبار خندق می رسید او
را گرفتار تیر بلا میساختند پس احدی سر بر آوردن نمیتوانست و تا امتداد مدت سه ماه
خندق که از بس عریض و عمیق بود پر نگشت نظر برین به چهره بیلداران و مزدوران مقرر داده اند که
هر که بر خندق بهر آمده سبد گل بیندازد سه سبد چهار آنه بگیرد و از نهمعنی عالمی هجوم آورده در پر کردن

جان کنتی‌ها در میان آورد چنانچه عرصهٔ یک سالی سال باین نمط تهلکه و تزلزله لبر آمده گرانی غله
و قلت کاه بمرتبه رسید که دواب از کشیدن فاقه همچو سوفار تیر دهن وا کرده و اسپان بی کاه و دانه
خشک و لاغر شده همچو نقش دیوار بر جا باز ماند / و در خلال این حال عارضهٔ تپ و اسهال بهر یکی د درق
متعرض گشته رفته رفته علت وبا رایت یافته احدی را امید زندگی نماند و کار باینجا رسید که
بسی یاران در داد و ستد اعتبار یکپاس در پاس نمیکردند و از فقد دست بدست سودا می نمودند
و هر روز همچو روز قیامت بوده صعوبتی که درین ایام بر روی کار آمد در قیامت هم نخواهد شد
لیکن امرایان و دولتخواهان از صدق عقیدت و صفای ارادت کمر اطاعت بر میان جان ابسته
و به ترددات و تلاش نمایان سلامت کوچها ترتیب داده و موکب را قدم بقدم بپیشتر رسانیده
علم افروز تا نزدیکی تمامی ملکه گشتند دران ایام از هر کارها بعرض اقدس رسید که میانجی سکندر
حضور بادشاهزاده والا گهر شاه عالم بهادر آمد و شد می نماید و هیچ انکشاف نمی باید که سعی
بادشاهزاده بکدام کار است بنا بران خاطر مقدس از طرف بادشاهزاده گرانی پیدا کرده حکم فر
مودند که دبیران دفاتر بر مناشیر قضا تاثیر رسالهٔ بادشاهزاده می نویسند من هذا الیوم آنرا موقوف
داشته رسالهٔ عمدة الملک مدار المهام ثبت می نموده باشند و از محمد معصوم وکیل والی حیدرآباد
مچلکه بگیرند که پیش بادشاهزاده نرفته باشد بعده بندگان حضرت بخشی الملک اشرف خان و
وزارت مرتبت محمد علیخان / و شریف الملک و فاضل خان و کفایت خان و مرحمت خان درق ۱۰۰
و اهتمام خان و غیره امرایان را واسطهٔ حراست بنگاه گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه
بیجاپور شدند که بیست دوم ذیقعده سنه ۲۵ الویهٔ عالیه در نواح آن ارتفاع یافت و مچلکه

این طایفه عالیه که مشمول بمراحم ذاتی و مجبول بمکارم اصلیت باشد نظر برآبادی ملک و پایداری
مال سکندر که نزدیک بزوال و اضلال رسیده بود پیغام دادند که هنوز هیچ نرفته است اگر بیاوری
بخت بیدار و رهنمونی طالع اقتدار نایره مخالفت و منافقت را آب مصالحت و موافقت
انطفا نموده بانکسار و افتقار استقبال الویه جلال نماید و بدریافت دولت ملازمت مفتخر و مباهی
گردد از روی نوازش سلطانی بریاست ولایت خود بدستور مسلم مانده سرگشته بادیه حیرانی و
خرابی نه شود اما از انجاکه گوش شنوا و خرد رسا نداشت از غرور نامحصورلی به بهبود و سود
خود نبرده سخنان موعظت را افسانه انگاشت و از کثرت نخوت و استکبار اراده دراز کار درق ۹
که مرکز خاطر کوته اندیش خود نموده بود از ان بر نگشت و از خیالات باطل و اندیشهای لاطایل
بمحاربه اقدام نموده از زوال ولی بخت سعی در استیصال خود کرد آخر ش بندکان حضرت اعلی ایمان عظیم
الشان رکاب سعادت را جهت استحکام مورچل ~~بدلشته~~ ها فرستادند چنانچه هریک بر وفق حکم رسیده
مورچلها قایم ساخت و از هر دو طرف جنگ توپ و زنبورک وغیره در میان آمده بحدی تو بهاسر
می یافت که دود آن بر آسمان رفته خورشید را فرو گذاشت و از کثرت دود ظلمت نشان تیرگی
شام بر زمین می افتاد العقصه کواللیل بوزن سنگ و چهل اثار بخته می آمد و مردمان از آواز توپ
بیهوش شده و بر زمین افتاده بعض را افتادن و جان دادن یکی بود عیاذا بالله چنان گوله
بآدم گذشت استخوانی پیش بنسبت بر سد تصور باید نمود که چه صورت بحال او عاید و علاوه
آن عبد الغفور عرف میانخان و عبد النبی پسران عبد الکریم بیجاپوری و غیره نوکران عمده
سکندر با هزاران هزار سوار احاطه لشکر فیروزی کرده بجنگ و جدل آتش افروز می شدند و فراوان

میرسانیدند لیکن از آنکه افتتاح قلعه بخاطر قدسی مظاهر که مطلع انوار غیبی و مهبط الهام لاریبی است پرتوی افگند باجابت مقرون نشد و لیکن طی منازل بعزم سر وقت اقبال بمنزل اسیر بانژی بهار افروز دولت گشت درین اثنا باران رحمت الهی بطغیان تمام نزول نمود و چون در انسال امساک باران بوقوع آمده بود به باعث نزول آن بخاطر همایون نشاط فراوان و انبساط بی پایان راه یافته شکر بدرگاه حضرت مفضل حقیقی بجا آوردند غرضیکه ازهمان روز بارش باران شروع گردید و شبها کانحضرت در ظهور این رحمت عامه که دلیل ساطع فتح بود باستقلال کمال نهضت پیشته فرمودند پس باران که شروع شده بود بشدت تمام می بارید و فرصت یکدره نمیداد درینصورت کثرت آب زمین را از چار طرف فرو گرفته چوبچه ها جابجا بجوش و خروش آمد چنانچه از سختی سیلاب عبور متعذر گردید باوجود چنین حال الویه عالیه بعزیمت مصمم کنار نهر بهیوره فرو گرفت و آن بجوش و خروش تمام انیقدر پهلو بهر دو ساحل زده میرفت که از تندی آب و تیزی سیلاب جانوران آبی هیچگونه قرار و آرام نداشتند ابیات چه دریا و طوفان قهر الهی ز طوفانش هراسان مرغ و ماهی ؛ خرد هر چند در وی غوطه خورده ؛ سر موره بپایانش نبرده / لهذا بندگانحضرت خلافت مرتبت چند روز در انجا مقام نموده بتائید ایزد متعال بجمعیت کلی ازان نهر عبور نموده مضرب خیام فلک احتشام بموضع انذی فرمودند درینضمن بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه ارکان دولت را باستحکام مورچل گذاشته و غازالدین را بر کاب گرفته وارادرا ملازمت سعادت جاودانی حاصل نموده حقیقت آنجا مفصل و مشرح بعرض اقدس رسانید پس ازان حضرت سلیمان درجت بمقتضای شیمه کریمه و سجیه رحیمه که ضمیمه ذات والا درجات

پس ازان غازالدین خان بهادر و دیگر امرایان از انجا بهشیاری و آگاهی تمام منزل بمنزل لقطع مراحل
درلشکر فیروزی رسیده و بدریافت ملازمت بادشاهزاده ها مباهی گشته معرکه ارا و مردانه شدند و گرانی
غلات بارزانی تبدیل یافته خلق الله در مقام تسکین آمد و چون چند ماه امضا یافت امرایان والاشان
پای همت افشرده بمدافعت جنود نکبت آمود ترددات بسیار بظهور رسانیدند و مرکز وار قلعه را احاطه
نموده واز زدن توپها برج و باره در رسانیدن مورچل به پیشتر سعی فراوان بکار بردند اما فتح
قلعه که از نهایت متانت نظیر خود نداشت هیچگونه معاینه نشد واز اتفاقات مابین امرایان نفاق و
اختلاف بوقوع آمده و خانجهان بهادر با رخصت بادشاهزاده برخاسته رفته و بحضور پرنور رسیده
بشرف ملازمت کیمیا خاصیت مشرف گشت و ازانکه دران ایام جات راجارام بدفرجام شقاوت
انجام در نواح اکبرآباد غبار فتنه و فساد بنهایت برداشته بود از پیشگاه خلافت جهت تنبیه و
تادیب آن نکوهیده روزگار با فوج گران رخصت یافت سوای این بمدارش ایام خدمت قضای
اردوی معلی از قاضی ابوسعید تغیر گشته بجای مشار الیه خواجه عبدالله قاضی لشکر بادشاهزاده عالی
جاه محمد اعظم شاه منصوب شد متوجه شدن بندگان حضرت جانب قلعه بیجاپور بعزم تسخیر آن ؛
چون مدت چند ماه منقضی گردید و افتتاح قلعه بیجاپور روز اول منصور خاطر ملکوت ناظر گشت
و همت جهانگشا و نهمت عالم آرا در سرانجام این یساق عظمی الجزم بالجزم منتظم بود رایات فتح و
فیروزی متوجه بدالصوب شد ازانجا که جمیع ارکان سلطنت عظمی را باستماع تصدیعات و مزاحمات
انجام مرضی نبود اتا انکه بعنایات خاص اختصاص یافته رخصت خرف سرای بدرگاه والا داشتند
بنابر مزاحمات اختلاف هوا و امساک باران از قلت آب و کاه خواهی و نخواه بعرض همایون

طی نموده بغزاوات جنگ و جدل به بیجاپور رسیده شهر را محاصره نمودند چنانچه سکندر که قلعه را از توپ
و زنبورک و دیگر سامان و سرانجام جنگ آماده ساخته بود بقلعه‌دار قدغن کرد تا او بانداختن توپ
هوش‌ربای و زنبورک‌ها هواس گزای لشکریان گشت و نیز از هر طرف طرح لشکر فیروزی اثر
توپخانه لبان باران بهشت زار آتش بار و تنگ کار شد اما از آنکه ناسرداران آن ضلع هیچ مور و
ملخ بانی فتنه و فساد شده بودند و چون چند ماه برین بسر آمد گرانی غلات بدرجه اتم رسید فرد

نشد پیدا هی کس نشان از هیچ جای‌ها بغیر از حسن گندم گون ز گندم

پس لشکریان بسیار عاجز آمده و اکثری هلاک شده جان دادند و چون خبر گرانی غله بعرض والا رسید
از اتفاقات همان روز بنجاره با پنجهزار گاو محموله غلات از گندم و برنج و ذخیره باردوی معلی
وارد گشتند آنحضرت آن بنجاره را با تمامی گاوان و خزانه همراه غازی الدین خان بهادر و همت
خان و امان الله خان و دیگر بنده‌های جان سپار بلشکر بادشاهزاده‌ها فرستادند چنانچه غازی-
-الدین خان بهادر و امرایان دیگر بنجاره را درمیان گرفته و هریک هر طرف محافظ بوده از اردوی
والا روانه شدند و چون بمنزل اندی رسیدند شرزه نام نوکر سکندر با هشت هزار سوار بمقابله
فوج فتح موج رسیده متعرض گشت درین صورت زد و خورد درمیان آمده و در عین معارکه پنجهزار
پنجهزار دکنیهیان و غنیم خیرگی تمام ریخته و قریب پانصد گاو از میان فوج برگرفته راه شقاوت
بمنخر بته خودها سپردند دور و فوج اینحالت جوانان جنگجو هر طرف حمله آورده بسیاری غنیم لئیم
را بر خاک مذلت انداختند غرضیکه امان الله خان داد تهور و مردانگی داده با چندی از بنده‌های
بادشاهی کامیاب درجه شهادت گشت لیکن شرزه و دیگر منکوبان پشت دادند پس از آن

و روانه پیشتر کرده و خود عطف عنان کرده مقابله گرفت بنا علیه مقاتله سخت درمیان آمده
آخر کار منکوب بصدمت شمشیر جوانان جنگجو برخاک مذلت افتاده بجهنم شتافت آخرش رای رایان ا
فیل گردانیده و سر آن جهنمی گرفته و در عرصه نبرد آمده و مجروحان را برداشته باز به قصبه آنتری فرود آمد
و نیز یک روز در انجا مقام نموده و روز دوم از انجا کوچ کرده و بگوالیار رسیده در باغ منصور خان
فرود آمد از انجا که رای رایان را در ان ایام عارضه اسهال بدرجه اتم پیدا شده بود وقت یکپاس
شب اول رخت اقامت ازین دار فانی بعالم جاودانی بربست اما زمانیکه خبر ظفر یافتن رای
رایان و به جهنم رفتن بهکونت سنگه و فوت کردن رای رایان بعرض اعلی رسید فرمودند که او مصدر
خدمات نمایان گردید اما کل سر دولت را پژمردگی و افسردگی در پی است و چون خاطر قدسی مظاهر
ازین شورش قرین جمعیت گشت بادشاهزاده والا گهر شاه عالم بهادر و عالی جاه محمد اعظم
شاه را بسرکردگی افواج منصوره مقرر نموده به تسخیر ملک بیجاپور رخصت فرموده خانجهان بهادر
کوکلتاش و غیره دیگر امرایان نامدار بامید اقتدار را بهمرکاب سعادت تعیین نمودند و چون دو الی
سه منزل رسیدند آن بر دو الکلیل تارک السلطنت دو سه منزل رسیدند سکندر والی بیجاپور خبر یافته
سی هزار سوار جهت مقاومت به پیش فرستاد چنانچه آن کوته اندیشان بر چهل کروه رسیده
بتفاوتی از لشکر ظفر اثر نمودار شدند و بادشاهزادهای والا تبار بنا بر حزم و احتیاط در آنجا
مقام نمودند لیکن دکهنیان شقاوت منش گرد لشکر گردیده تکاپو میکردند و جوانان کار
طلب شب و روز مسلح بوده به تنبیه و تادیب آن بطالت نشانان تمامی پرداختند آخرش
بعد پانزده روز بادشاهزادهای کوچ کرده و زد و خورد کنان سه چهار کروه مسافت راه

بنود فکیف ابادم چه رسد و چون این حقیقت بعرض معلی رسید حسب الحکم معلی جهت تنبیه و تادیب آن مفسد سرشت بنام رای رایان عز ایراد یافت چنانچه موی الیه بر وفق حکم اشرف از اوجین ره نورد دیده بکوالیار رسید در ینوقت عطاء الرحمان و میرزا خلیل و میرزا گل وغیره دیگر منصبداران چند که در سواد مستقر الخلافت اکبرآباد بودند برفاقت رای رایان تعین شدند پس همه ها در کوالیار آمده ملحق شدند و آن مقهور که بطرف بلده کالپی غبار انگیز فتنه و فساد بود باستماع خبر آمدن رای رایان از انجا عزیمت بصوب کوالیار نموده بموضع دبهور بفاصله دوازده کروه از کوالیار فرود آمد بنابران رای رایان بمجرد شنیدن خبر آمدن مقهور با منصبداران از کوالیار کوچ کرده و پیشتر رفته و بقصبه آنتری از کوالیار بفاصله پنجکروه دایره نمود و نزدیک موضع چوره ملی که میدان غایت وسیع بود نبرد گاه مقرر گردیده و روز دوم طرفین در انجا رسیده و صفوف آراسته تپنک کوته یراق در پیوستند و منکوب که از عقب جوانان همراهی خود را تر غیب تپنک میداد چون آتش قتال و جدال بکمال اشتعال آمد ناگهان خود با جمعیت پانصد سوار یورش کرده بر فیل سواری رای رایان زد که بر فوج رای رایان تاب نیاورده اکثری پشت دادند و فیل را پیش انداخته تا یکمیدان راه برد مگر رای رایان از بالای فیل بانداختن تیر مدافعت و خیمان پرداخته غرضیکه درین هرج مرج گل سیاه مقهور دست غارت بر لشکریان دراز کرده و غنیمت از اسپان و شتران و دیگر اجناس گرفته راه شقاوت بدیهات خود ها سپردند و مقهور با معدودی چند باند درینصورت منصبداران و بعض نوکران عمده رای رایان که استقامت ورزیده بودند در بردن رای رایان فلاح زندگی ملحوظ دانسته و همه ها متفق شده اسپان تاختند و چون نزدیک رسیدند مقهور چند سوار همراه فیل دلوه

(در

قدم از جادهٔ بندگی و اطاعت بیرون گذاشته و راه بغی و طغیان اختیار نموده و دست جور و تعدی
بجان و مال خلق الله دراز ساخته و مال و متاع عالم را غارت نموده بقبض و تصرف خود درآورده (ور
مکرر این کیفیت بعرض معلی رسیده بنابر تنبیه او حکم اشرف به مخلصخان شرف اصدار یافت مکرر از
اتفاقات خان مشارالیه در جوار رحمت حق در پیوسته و صوبهٔ اوجین در تیول وکلای بادشاهزاده
عالیجاه محمد اعظم شاه مقرر گشته و نظم و نسق صوبه بعهدهٔ رای ملوک چند متصدی سرکار بادشاهزاده
تعلق یافت چنانچه حسب الحکم والا برای تنبیه آن کوته اندیش بنام رای مشارالیه صادر شد و او از
اوجین با جمعیت شایسته بقطع مراحل بسرونج رسیده نزدیک موضع اودیپور عمله سرگنه سرونج
رزمگاه مقرر ساخت و از آنکه آن بدطینت با جمعیت کثیر در آنجا عبور را دو بار کرد و از سرونج
رای ملوک چند هم در رسیده و از طرفین صفوف ترتیب یافت و یکپهر اتفاق شده جنگی عظیم در میان
آمد غرضکه آخر کار بپامردی جوانان کار طلب آن مقهور بجهنم واصل شد و رای ملوک چند سر آن نابکار
را همراه محمد نامی افغان بحضور فیض گنجور ظهور فرستاد و چون بنظر انور گذشت فرمودند که گنجشک مشت
پر باز بلند پرواز را شکار کرد سوالیش رای موحی الیه را در ظهور این فتح نمایان از وفور عنایت
قدردانی بعطای منصب یالفدی ذات و دو صد سوار و بخطاب رای رایان و یکزنجیر فیل و
خلعت خاصه با بهلیه پالکی سرفراز و ممتاز فرمودند الحاصل رای رایان یک چندی در سرونج مانده (ورق ۹۵-
در اوجین رسید و لبد گشته شدن بهار سنگه جیمنی پسرش بهکونت سنگه جمعی کثیر از دهقانان بهایم
منش یکجا کرده و در نواحی گوالیار سر تفسد و تمرد بر داشته و اکثر پرگنات تاخت و تاراج کرده
سنگ راه مردم بادشاهی گردید آخرش از تفسد آن مایه فساد اولی الاجنحه را یارای بال کشائی

به غرور و تهور جواب داد که ترا مجال مخالفت منشیش پیدا شده پس پر ظاهر است که مورچه که پر برآورد تصور توان نمود که علامت مرگ اوست غرضکه چون این جواب به پهار سنگه رسید آشفته و برهم گشته و گفته فرستاد که خبردار باشید که ما میرسیم بگران انرود سنگه که دماغ را بعفونت ریاست آماده داشت گفت که او سزاوار مقابله من نیست که بروی سوار شوم و دو سه از پیادگان من جهت تنبیه او کافی اند بالاخره جمیع منتسبان و نوکران عمده را سوار ساخت درین اثنا پهار سنگه در رسیده ملحق شده بجنگ کوته یراق در پیوست چنانچه جنگی عظیم درمیان آمد و آخر کار پهار سنگه چپقلشهای مردانه نموده فوج انرود سنگه را از پیش برداشته زده زده تا دیره انرود سنگه برد و انرود سنگه در ظهور این صورت چنانکه نشسته بود همچنان برخاسته در اثر وهام روآورد و چون دستار از سرش برافتاده فرصت نیافت که دستار برگرفته بر سر نهد در آن وقت برهنه سر بگریخت لهذا بعضی از رفقا به پهار سنگه گفتند که مخالف در قابو است اگر بگویید کارش با نجام رسانیم اما او جواب داد که سر که پشت نمود بر دوست برداشتن از آئین تهور و مردانگی بعید است الغرض پانصد کس از راجپوتان همراهی انرود سنگه را ته تیغ کشیده و متاع ملوک از نقد و جنس و دواب و فیلان و اسپان وغیره گرفته و نعل سنگه را از آسیب تعدی او رها گردانیده و دختر نعل سنگه را العقد از ازدواج خود درآورده بوطن شتافت و چون این خبر بعرض همایون رسید حکم اشرف صدور یافت که آن غنیمت را ارسال حضور پرنور نماید و نیز حسب الحکم بنام ملان ناظم صوبه اوجین ورود نمود که پهار سنگه را نزد خود طلب داشته غنیمت انرود سنگه را از دستور گردانیده ارسال حضور کند اما پهار سنگه از نامساعدت بخت و زبونی طالع مطیع حکم جهانمطاع نگردیده بسبب نجار شقاوت و انحراف که بر طبع آماده داشت

چون اقتضای خاطر مبارک بدین شد که عرصه شولاپور بظلال چتر همایون نور آگین گردیده (ورق ۳

حقیقت مداخل و مخارج انجا و هم ولایت بیجاپور مفصل و مشروح بعرض والا برسد تا تدبیر تسخیر آن ملک باحسن وجوه نموده آید از نهضت رایات عالیات بفتح و فیروزی متوجه شد بایام معدوده عرصه شولاپور رود مواکب انجم ثواقب نزهت آگین شد درین ایام از روی وقایع قصبه سرونج حقیقت برپا شدن فساد در ان ضلع بعرض محلی رسید چنانچه تفصیل اجمال آن اینکه بهار سنکه نامی کور زمیندار قصبه اندرکهی تعلقه پرکنه اتاوه و از جهه واقع ملک بندیل کهند بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار دو اسپه و خدمت فوجداری پرکنه شاه آباد دهمنیره سرفرازی داشته در تهور و جلادت از بسیاری اقران خود کوی سبقت می ربود و لال سنکه نامی کهیچی زمیندار در قرب و جوار تعلقه فوجداری او بود از اتفاقات راجه انروده سنکه هاده زمیندار بوندی که بمنصب سه هزاری و پانصدی ذات و سه هزار سوار سرفرازی داشت جهت اخذ زر پیشکش بر لعل سنکه سواری نموده و بمهمات تعلقه او رسیده مجال رعایا مضرت و ایذا زیاده از حد رسانید و اکرچه لعل سنکه وجه پیشکش در خور حالت میداد آنرا قبول نکرده زیاده از وسعت او طلب میکرد و لعل سنکه چون از دست اضرار و آزار انروده سنکه عاجز آمده هیچ (ورق ۴ و ۱

کونه صورت مناص خود ندید ناچار بهار سنکه مذکور را پیغام مصاهرت داده او را بمدد و معاونت طلب داشت و بهار سنکه که مشهور بچهبر کور بود یعنی در حسب در راجپوتان چندان اعتبار نداشت باستماع پیغام مصاهرت با جمعیت پنجهزار سوار کاری رسیده و بمقابله انروده سنکه فرود آمده پیغام کرد که از طلب و تقاضای پیشکش که ذمه این نامراد مرقوم است بکذرید لیکن انروده سنکه

ایزدی جل جلاله جای دم زدن پیچ آفریده نیست بحکم آنکه مصرع تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد = الغرض چون مستغرق تماشای رقص و سرود بود در ظهور این تهلکه قاصدان مضطرب شده از رقص باز مانده در انزمان قطب الملک ابو الحسن گفت که در رقص بدستور مستقل باشید زیرا که دمی و ساعتی که بخوشی بسر آید از مغتنمات است درین ضمن بادشاهزاده والا جاه و خان مذکور الیه در رسیده واز تخت برداشته و بر اسپ سوار کرده همراه خود بحضور رسانیده آوردند لیکن قطب الملک ابو الحسن بی تقدیم لوازم کورنش و تسلیم ایستاده گشت درانوقت حضرت خلافت منزلت پرسیدند که حال چیست او جواب داد که از اقبال این نامدار قریب شادان و نه دروغهای این بی ریب کریان پس هرچه از پرده غیب بظهور می آید بتماشای آن محظوظ و فرحان غرضیکه حکم صادر شد تا دیره علیحده نصب ساخته دران فرود آوردند و بعد از چندی سیصد روپیه روزینه اش کرده واز معین دو تا اشیان خوش الحان جهت شنیدن سرود لطف نموده بقلعه دولت آباد فرستادند چنانچه ملتمس الحاجب الحکم دریک حویلی فرود آورده پیاده های بنابر چوکی گذاشت الحاصل شخصی تاریخ این فتح بدینگونه یافته تاریخ!! چو از اقبال عالمگیر غازی باهویدا گشت فتح حیدر آباد!! پی تاریخ سال فتح هاتف ها ندا از غیب فتح خوب در داد!! فی الجمله بهمان ایام سید ابو سعید قاضی دار الخلافت شاهجهان آباد برطبق حکم مبرم بر کاب سعادت رسیده از حصول ملازمت اشرف محرز و مفتخر گشته چون بطراز قابلیت و فضیلت آراستگی تمام داشت بمنصب قضای اردوی معلی افتخار یافت و شیخ الاسلام از حضرت خلافت مرتبت اجازت طواف مکه معظمه گرفته عازم بمنزل مقصود گشت من بعد

ارکان دولت از بس مضطر و مشوش مانده بودند اندیشه می‌ماندند که و الله اعلم مشیت ایزدی
بر چه رفته و انجام کار چه باشد درین حالت غازالدین خان بهادر که در عالم مصوبه یکتای روزگار
بود از دیدن چنین حالات اندیشه بر گماشت قسمیکه میر ابراهیم را در سلک ملازمان سرکار دولت
مدار منسلک ساخته بهمان قسم سیدی یاقوت قلعه‌دار را در حطام صید گروه منتظمه داخل طبقه سعادت
اندوزان بارگاه والا نمایم تا قلعه باسهل اطوار فتح گردد و حارس آن بی التقیدیات اسیر ربقه اطاعت
شود و به سیدی مسطور پیغام بندگی درگاه والا درداد و او نیز نظر بر ترقیات میر ابراهیم گرفتار
خبر حطام گردیده خدمت بارگاه معلی قبول کرد چنانچه رفته رفته قرار تا اینجا درمیان آمد که در
وازهای قلعه را واکرده بدهد آخرش غازالدین خان بهادر این حقیقت را بعرض والا رسانید
و بندگان حضرت از روی التفات خسروانه او را امیدوار منصب شش هزاری و پنجهزار سوار و جاگیر
از ناحیه حیدرآباد فرمودند حضرتیکه چون او مستبشر از این ترقیات زیاده از آمال خود گشت دروی
فتح دهانیدن قلعه بذمه خود گرفته و در انتظار فرصت بوده و روزی قابو یافته وقت یک
پاس شب اول دروازه‌ها را واکرده به غازالدین خان بهادر گفته فرستاد و خان مشارالیه بهمان وقت
از مورچل که لصق العین دروازه بود برخاسته و با جمعیت همراهی خود بر دروازه‌ها رسیده اندرون
قلعه درآمد و از آنکه این خبر بپادشاهزاده محمد اعظم شاه رسید آن والا گهر همان ساعت منتظر احدی
از سوار و پیاده نمانده و بر اسپ سوار شده و با چندی از مقربان و خدمتکاران داخل
قلعه شده بدروازه دوم بغازالدین خان بهادر در رسید و از آنجا خان مشارالیه همراه گرفته
روانه پیشتر شد اما وقتیکه این معنی گوش زد قطب الملک ابوالحسن گردید گفت که در قدرت

در قبضه اقتدار مادنا پنڈت بود به سبب کشتن او رخنه در انتظام پدید آمد بکر در برج و برج لشکر فیروزی بحیدر آباد علم افراز فتح و فیروزی گردید و شهر را محاصره کرده تا یکسال جنگ توپ و زنبورک درمیان مانده از آدم و چار پایه بسیار تلف شدند و آخر کار غازیان لفرمند بتلاش نمایان و ترددات بی پایان مفتوح ساختند چنانچه مال و متاع بسیار از نقد و جنس و غیره بدست لشکریان آمد سوالش چون تعریف محل و منازل حیدر آباد که از طلا و نقره و غیره با نواع انواع اختراع تزئین یافته بود بعرض بادشاهزاده محمد اعظم شاه رسید با چندی مقربان جهت تماشا و تفرج رفت و چون دکهنیان ببدولت سر تعند زیاده از حد برداشتند بادشاه زاده دو روز در محلی مانده و داد عیش و انبساط فراوان داده و داخل لشکر گشته حسب الحکم معلی بهمت عالی نهمت در محاصره قلعه گولکنده مصروف داشت بالاخره از طرفین جنگ توپ و زنبورک و بان درمیان آمده رفته رفته تا باینجا سر کشید که احدی را هوش برجا نمانده بل همه ها از زندگی مایوس شدند غرضیکه جنگ نبود نمونه قهر آلهی بود که هزاران ذیحیات از آدم و چهار پایه مستهلک شده جان دادند بعدران ایام میر ابراهیم بعنایات بی غایات سلطانی نوازش یافته از منصب ششش هزاری ذات و پنجهزار سوار را و خطاب مهابت خان (درق) و تفویض خدمت صوبه داری ---- و تنخواه جاگیر در محل قدیم در بین الاقران خود بلند پایگی را کامیاب گشت و باوجودیکه همچنین مدت دو سال امضا یافته هیچگونه صورت افتتاح ابواب معقود بنظر نیامد حضرت خلافت مرتبت باستقلال تمام کار فرمای فتح و نصرت بودند اما

ماد نا پنڈت که مدار علیه و زمام حل و عقد کل معاملات بقبضه اقتدار او بود روزی بتقریب
و مذکور حلت نمک و رسوخ عقیدت و فدویت میر مذکور و منافقت و مخالفت شیخ منهاج
با و بتقالب صدق و درستی درآورده حضور قطب الملک ابوالحسن شاه ساخت و هم شفیع جرایم میر مسطور
شده میرزا از قید خلاص کنانید مگر بواسطه اینکه میرزا از عمدهات در یتوقت او را امر بیون منت (درق ۹۱)
گردیده احسان کرده رام خود ساز د الحاصل شیخ منهاج بر حقیقت استخلاص میر ابراهیم وقوف
یافته از انجا که وقوع این امر بر خلاف مرضی او بود از مقابله دست بر داشته و مضطرب و آشفته به
حیدرآباد رفته کیفیت اخلاف و دورنگی میر مذکور و متفق شدن ماد نا پنڈت با او و باتفاق یکدیگر
ساخت و باخت نمودن باینکه کان حضور پرنور را بانیی که لازمه مخالفت و عداوت باشد پیش
قطب الملک ابوالحسن شاه ساخت چنانچه قطب الملک ابوالحسن از ماد نا پنڈت مظنون و متشکی
گردید پس مقارن این حال میر ابراهیم در وقت فرصت از گلکنده برآمده و ملحق لشکر ظفر اثر گردیده
و بتوسل غازالدین خان بهادر با دراک ملازمت کیمیا خاصیت سرفراز و ممتاز شده بعنایات
بادشاهی که نمونه فضل الهی است سرمایه اندوز سعادت دارین گشت در یصورت اظهار شیخ
منهاج را پیرایه صدق پذیرفت بر بیمعنی قطب الملک ابوالحسن ماد نا پنڈت را بجان
کشت اما ماد نا پنڈت در هنگام کشتن گفت که ای هیچ مدان ... اگرچه مرا از گفته بدخواهان (هیچمدان ...)
خودکام بدون رسیدن الم به معامله میکشی میدانم که میعاد حکومت تو به نزدیک رسیده پس انشاالله
تعالی زیاده از ششماه و ساده پیرای کامروائی نخواهی شد غرضیکه چون ضبط و ربط همه امور (درق ۹۱)

خود به تماشای رقص و استماع سرود شب و روز بهزاران عیش و انبساط آورده بی پایان عشرت و نشاط

طریق مستمر مشتغل شد و شیخ منهاج و میر ابراهیم از رسیدن کمک باز مستقل گشته در تک و تاز هیچ

قصوری جایز نداشتند چنانچه از دست فساد شقاوت منشان هیچکس از احاطه لشکر بیرون

گذاشتن نمیتوانست غرضیکه حضرت قدر قدرت در شش ماه از بلاکیر پانزده کروه رسیدند پس

در ظهور این صعوبت و سختیها غازی الدین خان بهادر و حسن علیخان بهادر اندیشه کردند که از فوج مخالف

شیخ منهاج یا میر ابراهیم را جدا ساخته در سلک ملازمان رکاب سعادت منسلک باید ساخت تا این

مهم باحسن وجوه سر انجام پذیر گردید بنابران خان مشار الیهما متفق شده بمیر ابراهیم پیغام پذیرفتن

بندگی درگاه والا و سرفراز شدن بمراتب علیا فرستادند چنانچه / او باستعداد بخت و رهنمونی طالع

قبول نموده دست از حزم و حرب برداشت و نیز باغوای او چندی از رفقای او از تردد دست باز

ماندند در وقوع اینصورت لشکر فیروزی جنگ جنگ و جدال کنان تا قصبه دیولی (...) که از حیدر آباد

هشت کروه است رسید لیکن در انجا شیخ منهاج الدین از اختلاف و انحراف میر ابراهیم آگهی یافته

روزی بتقریب کنکاش و مصلحت بمنزل خود طلب داشته گفت که باوجود چنین فوج گران و

دشواری طرق افواج بادشاهی تا اینجا رسید اگر چه من در سعی و تلاش هیچ قصوری جایز نداشتم

اما تا وقتیکه کوشش دیگران نباشد سعی من تنها چه اثر پذیر گردد و از وضع و راین (؟) معلوم میگردد که از حرام نمکی

و حق ناشناسی بعضی حرام خواران این ملک بزودی خراب شدنی است و میر مسطور را قید نموده

و بزنجیر محکم کرده و بحضور قطب الملک ابو الحسن فرستاده و حقیقت را مفصل و مشرح حالی نوشت

و نیز قطب الملک ابو الحسن او را بزندان مکافات محبوس ساخت و چون چند ماه برین بر آمد

همراهان او یکارهای نمایان چهره افروز شجاعت گشتند اسوایش غازالدین خان بهادر از یمین و (ورق ۸۹

حسنعلی خان بهادر از یسار ریخته تردداتِ نمایان بظهور آورده و بسیاری از غنیمان را ته تیغ آورده

بر خاک مزلت انداختند آخر الامر بقیة السیف تاب نیاورده راه فرار در پیش گرفتند الحاصل حضرت

خلافت منزلت غازالدین خان بهادر و حسنعلیخان بهادر و سید عبدالله خان وغیره امرایان را که

درین جنگ مصدر ترددات نمایان شده بودند بنوازش خسروانه سرفراز نموده مقتضای مصلحت

تا سه ماه در انجا مقام فرمودند از انکه دکنیان شقاوت نشان از هر طرف تا اثار معسکر عبوراد بار بیکر دلیر

بهادران لشکر فیروزی که خانه برین داشتند به تنبیه ضلالت پژوهان می پرداختند چنانچه از شوخی

و خیرگی آن کوته اندیشان رسد نبد گشته غلات از بس گران گردیده قلت آب و کاه بدرجه الم

رسید که آدم و چارپایه بسیاری سختی یافته تلف گشتند بالاخره در ظهور اینحال بند کانحضرت حزم و

احتیاط را کار فرما شده و از انجا بفراغ خاطر کوچ پیشتر نموده هر روز دو سه کروه مسافت طی می

کردند و چون طایفه شوریده بطالت گردیده هر چهار طرف سرزه گرد می شدند مبارزان جنگ کنان

و مردافگنان مرحله پیمای می گشتند الغرض زمانیکه خبر جنگ بقطب الملک ابوالحسن رسیده دو هزار

دیگر جهت کمک شیخ منهاج و میر ابراهیم فرستاده و حصار حیدرآباد را / از توپخانه محکم کرده خود (ورق ۹۰

در قلعه گلکنده که از حیدرآباد بمفاصله یک کروه است رفته مقیم گشت و هم برج و باره قلعه را

از توپ و زنبورک و سرب و باروت وغیره سامان و سرانجام جنگ مستحکم و متحصن با یین متحصن

مهین ساخته با مادنا پنڈت وزیر و سیدی یاقوت قلعدار وغیره ارکان خود گفت که در نمودن

جنگ حزم و هوشیاری تمام بکار برده بعد دوازده سال از دیدار حال آگهی خواهید داد پس از ان

بدمآل و افتتاح قلاع برطبق خواهش مبارک صورت نه بست مضرب خیام ظفر التیام در نواح احمد نگر
گردید چنانچه دران مقام بادشاه زاده عالیقدر شاه عالم بهادر بشرف استیلام عتبه سپهر مقام مشرف شد
و حضرت سلیمان منزلت روزی چند درانجا مقام فرموده پس ازان عزم مصمم در تسخیر حیدرآباد فیروز
ضمیر انور گردانید و بادشاهزاده والاجاه محمد اعظم شاه را سراول نموده و غازی الدین خان بهادر
و صفشکن خان بهادر و امان الله خان و راجه انوپ سنگه و دیگر امرایان نامدار را برفاقت آن والا
کوهر خلافت تعین فرموده حکم صادر نمودند که یک منزل پیشتر میرفته باشد و چون رایات عالیات / ورق ۹
دو سه منزل رسید خبرش بقطب الملک ابوالحسن گردید شیخ منهاج و میر ابراهیم نوکران عمده خود را با
چهل هزار سوار جهت مقاومت فرستاد چنانچه آنها بملاکهیر که از حیدرآباد بمسافت سی کروه باشد رسیده
استقامت کردند لیکن شیخ مذکور خود درانجا مانده میر ابراهیم را با فوج گران پیشتر فرستاد و او بر هفت
کروه رسیده نمودار شد در حضور بادشاهزاده محمد اعظم شاه بر فیل سوار شده و امرایان متعینه
را همراه گرفته مقابل گشت آخرش زد و خوردی در میان آمده و منکوبان استقامت نه پذیرفته منهزم
شدند و بادشاهزاده درانجا مقام نمود که برین در عرض دو روز رایات عالیات نیز در رسید پادشاه
زاده به پیشتر پس ازان کوچ نمود درین ضمن غنیمان شقاوت نشان طبقه طبقه از یمین و یسار
بر لشکری می کردند و افواج قاهره بمدافعت پرداخته میرفت غرضکه همچنین زد و خورد کنان بملاکهیر
رسیدند و درانجا شیخ منهاج و میر ابراهیم هر دو متفق شده بمقابله غازیان نصرت شعار آمدند لهذا
بندگان حضرت سید عبدالله خان و دلاور خان و کشور سنگه هاده را بمعاونت بادشاهزاده فرستاد
و چون همه ها در آمده ملحق شدند جنگی عظیم در میان آمد سید عبدالله خان تردات شایان و چندی

اقسام اقسام ترالم و متواصل بجدیست که یکی را دیگری نمیتوانند دید ناچار باد شاهزاده چهار مقام بر
کنار دره نموده وارد و واغرق را بهزار اشکال پایئن دره بیراه برد بعد ازان خود با فوج با فیروزی
بدره درآمد و چون دو منزل طی کرد مخالفان یعنی محمد اکبر و سنبها با فوج گران مقابله کرفتند بنابران
جنگ عظیم درمیان آمده از طرفین بسیار کس کشته شدند آخر الامر مخالفان تاب استقامت نیاورده و هزیمت
خورده در قلعه رایبری و راجکداه رفته سکونت کرفتند پس عساکر ظفر پیکر در عقب شده و بشهر چهولی
رسیده دران جا دایره تصرف نمود الحاصل چهول شهریست کلان که اکثر نزان و ولندیزان و فرنکیان
و فرانسیسیان هریک درانشهر سکونت داشته حویلهای بلند و بالاتیبان قلعهها احداث ساخته
و در صحن آن باغهای وسیع ترتیب داده و دران درخت میوه های انواع الوان نشانده میان آن
جوهای آب جاری کرده اند سوای این دران شهر محمد اکبر و سنبها حویلی خودها بوسعت تمام بنا نهاده اند
فی الجمله متصل شهر نهریست عمیق و پهناور که آنرا هنود پنج کنکا نامند چنانچه در هر سالی هنودان
از اطراف و جوانب جهت غسل آنجامی آیند القصه باد شاهزاده / والاتبار حویلی محمد اکبر و سنبها دورق ۸
مسمار کرده و باغهای آنهارا از بیخ و بن برکنده ازان جا بکوچ متواتر یکبار دریای شور در
نواحی سندر کوده که متعلق فرنکیانست رسیده لیکن درانجا از عدم رسیدن غلات گرانی بدرجه اتم کردید
بل چند روز غله را نام و نشان پیدا نشد ازین سبب مردمانرا از فاقه از جان رمقی نماند درین اثنا
از اتفاقات حسنه چون خیریت خان و یاقوت خان که سابق خبر گرانی مسموع نموده بودند چند
جهاز پر از غلات بمعسکر آوردند هر کسی را از طرف غله تسکین و طمانیت پیدا شده من بعد باد شاهزاده
روزی چند دران سرزمین کوس فیروزی نواخته معاودت حضور پرنور نمود و چون استیصال دکهنیان

بندگان حضرت التماس آن گوهر خلافت را پذیرا فرموده و عنایات مالای مروارید و شمشیر قبضه مرصع
و پنج فیل و پنج راس اسپ عربی و عراقی و ترکی مفتخر نموده رخصت کوکن فرمودند و هم شاهزادهای
والاتبار را باضافه منصب سربلند گردانیده و یرلیغ واجب التبلیغ بنام حسنعلیخان بهادر شرف
صدور یافت که از دریای بهیمره حاضر رکاب بادشاهزاده شده حسن خدمات و نیکوتر دوات تقدیم
(ورق ۸۵ ب) رساند من بعد بادشاهزاده عالیقدر بعد طی مراحل از نهر گنگ گذشته عبور نموده و نصرت خان /
داود خان را امراول فوج فیروزی نموده بکمال احتیاط و انضباط قطع منازل می نمود تا گاه در
اثنا از زبانی هرکاره ها خبر رسید که در قلعه شاه پور که حصاریست بر زمین و از سنگ باستحکام تمام بنا یافته
فریقی از غنیم لئیم سکونت گرفته است پس بادشاهزاده باستماع خبر عزت خان و ملتفت خان
و عبدالله خان و رای بند را بن جهت تنبیه آن گروه شقاوت پژوه تعیین نموده چنانچه بهادران
عرصه نبرد بمسارعت رسیده قلعه را محاصره نمودند در صورتیکه تا دو روز جنگ تفنگ در میان بوده
و آخر الامر حارس قلعه را بعجز و اقتدار در آمده رجوع شد و همچنان سانت کالو و دیگر دو سه شهر کلان
که در آن ضلع بوده و گرداگرد هر یک را حصاری متحصن بنا یافته و برج و باره اش را به توپخانه
و سرب و باروت استحکام پذیرفته در زیر آن خندق عمیق پر از آب موجود بود بسعی مجاهدان ظفر
ظفر نشان مفتوح گشته قلعه داران اسیر و دستگیر شده احمال و اثقال بسیار بدست بهادران در آمد
پس از آن براه رام گهات باراده در آمدن دره تلکوکن شده حسنعلیخان بهادر را با پنجهزار
سوار بالای دره گذاشت که رسد غلات میرسانیده باشد غرضیکه دره مذکور نشیب و فرازی
(ورق ۸۶ الف) داشته بمسافت سه کروه کوههای بلند و مرتفع هر دو جانبش بود و او را پیش / میان آن اشجار

نازک است اگر احیاناً این معنی بعرض عالی برسد آشفته و برهم گردد غرضیکه از اتفاقات نوشته بادشاه
زاده معه سرکارها بنظر انور گذشته حقیقت رفتن هم زبانی آنها بعرض رسید نکه برین خاطر مقدس از بس
آشفته و برهم گردیده و بادشاهزاده از سرانجام آن مهم موقوف داشته و امرایان معینه را طلب حضور
نموده و محل کارخانجات را ضبط فرموده داخل سرکار والا نمودند قران والا اختر در ظهور این اعتراضی
ترک منصب کرده و سوای قدریان دیگر همه را برطرف ساخته و در همان منزل مانده راه آمد و شد
مردمان مسدود کرد لیکن وقتیکه این معنی بعرض همایون رسید از راه شفقت پدری که بحال فرزندان
لموطهور رسید بخشی الملک روح الله خان را بارشاد نصایح ارجمند فرستادند چنانچه خان مشار الیه
بدیوڑهی رسیده خبر کنانید که بادشاه زاده حضور خود طلب نکرده گفته فرستاد که از کسل بدن
طاقت حرف زدن ندارم ناچار خان مرقوم برگشته و بحضور انور آمده حقیقت را بعرض اشرف
رسانیدند بعده بندگان حضرت از اشفاق باطنی زیب آرای تتق عصمت زیب النساء بیگم را (ورق ۱۸۷)
جهت استمالت خاطر منظور و ابلاغ تهنیت عنایات پیغامات روانه ساختند پس از آن خود
بدولت طریق سیر و شکار متوجه شده منزل بادشاهزاده را بقدوم فرخنده لزوم نورانی فرموده و
دست اشفاق و نوازش برفرق گذاشته و بعطای خلعت فاخره سرفراز نموده و بهمه وجوه
مطمئن ساخته از آن منزل همراه خود باردوی معلی آوردند در همین بعده دو سه روز دلیر خان
رخت حیات بعالم بالا بربست الغرض میگویند که خان مشار الیه جهت گرانی مزاج مبارک کافور
خورده جان داد و بادشاهزاده والاگهر شاه عالم بهادر از برهم خوردن منصوبه محمد اعظم شعر
شاه موجب افتتاح ابواب ترقیات خود تصور نموده ملتمس سرانجام مهم کوکن گشت لهذا

صدارت العالیه وضمیمه آن از خدمت فرمان نویسی سرفرازی یافته و هم شریعت پناه شیخ الاسلام
قاضی اردوی معلی که باوجود تعلق رقم آزادی بر صحیفه دل می نگاشت استعفای منصب قضا نمود لیکن
ازانکه راستی و درستی شیخ موسی الدین بر خاطر مبارک مرتسم بود حکم شد که بطریق امین در محکمه شرعیه [illegible]
نشسته به تنقیح مرافعات وتصحیح معاملات می پرداخته باشد و بادشاهزاده والااختر محمد
اعظم شاه مستطاب والاشاه عالیجاه سرفرازی یافته وجهت تسخیر قلعه بیجاپور ارخاص یافت
واعلیحضرت لغایت خلعت خاصه و جواهر زواهر و ده فیل وپنجاه اسپ که از انجمله ده راس اسپ
باساز مرصع و طلا بود و دیگر اقسام عنایات بر نواخته فوج شایسته برکاب آن والااختر نامزد
فرمودند وهمچنین حسب الالتماس آن گوهر دولت و کامگاری دلیر خان بهرادی فوج موثر گردید
و دو لک روپیه بطریق مساعده همان مرقوم مرحمت گشته و از روی الطاف به بادشاهزاده حکم
شد که از ڈیوڑهی دیوان خاص و عام تا منزل اول شادیانه نوازان برود چنانچه آن
مهین پور خلافت بر وفق ارشاد هدایت بنیاد به تزک وتجمل تمام نهضت کرده منزل اول
رفته و فرود آمده خطی بدستخط خود به دلیر خان نوشت مضمونش آنکه آنچه از مدتی مکنون خاطر
بود بعنایت الهی بسر آمد لهذا زود آمده داخل لشکر شوید پس روز دیگر خان مزبور ملحق
گردید مگر وقت نیم شب بادشاهزاده کامگار با معدودی بدیره خان مشار الیه رفته
و چهار گهڑی نشسته راز دل گفته برخاست درانوقت خان موصی بعرض رسانیده (ورق ۸۶ ب
که از قدوم فرخنده لزوم تارک عزت فدوی بچرخ اطلس رسید اما برین نمط تشریف
فرمودن مقتضای مصلحت نه بوده بنابرانکه خاطر مبارک حضرت شاهنشاهی ازین

چهار نمیکروهی رفته اقامت گرفتند و هر چند که شب چون بخت آن سیه رویان نابکار تیره و تار بود اما اعتقاد
خان برهنمونی اقبال شاهنشاهی تعاقب آنها نگذاشته بموضع مذکور رسید و نیز مقهوران از انجا فرار گرفته
بموضع خیتاران پنجکروهی پیشتر رفتند و ازانکه خان مسطور هم پاشنه کوب در انجا رسید مفسدان مستعد جنگ شده
و از یک فوج دو فوج کرده مقابل شدند مگر فوج بادشاهی اسپان برانگیخته و ملحق و چسپان گردیده
بکوتر یراق آتش جنگ و حرب را بکمال اشتعال آوردند چنانچه از دست جوانان کارطلب عجب سنگه مقهور
و دیگر سران ضلالت منش از بهار بداس پسر کوکل داس و اکهی راج برادرزاده شیو سنگه و سانولداس
برادر راجسنگه و سرکش بیچوهی و دیگر عمده ها علف تیغ بیدریغ گردیدند و محکم سنگه بزخم کاری بغزاو انشا در سنه ۵۸
خواری و نگونساری فرار گشته بعده در وقوع این صورت دیگران هم تاب اقامت نیاورده
رو بگریز نهادند و جوانان جنگجو و مجاهدان پیکار خود در عقب شده تا دو سه کروه بحال ستوه برده
و چند شتران بیرازبان و غیره اشیای مفسدان گرفته و عطف عنان کرده و در عرصهٔ سبزه گاه
دایره نموده سر نابکار عجب سنگه و دیگر نابسرداران مقتول را در حضور شهزاده فرستادند چنانچه
از طرف وچسپان یا الف کس غذای صمصام خون آشام شده از طرف اعتقاد خان قریب
سه صد کس بکار آمدند و زخمی شدند فی الجمله باستماع این خبر بندگان حضرت اعتقاد خان را عنایات
خسروانه ممتاز نموده باضافهٔ منصب و مراتب ترقیات را کامیاب فرمودند دران هنگام ملا
علا مخدوم که با وجود فضیلت کمال در انشا پردازی داد بلاغت و سخن سنجی تمام میداد و هم
خط نستعلیق بغایت خوب مینوشت و با مزاجدانی شرف نقد قابلیت را بمحک امتحان
رسانیده بود بمساعدت بخت و یاوری طالع معقول طبع مشکل پسند افتاده بتفویض منصب

در خرطوم بگیرد در ضمن البرز نام گرز بردار حلم از دست خدمت گار گرفته بر فرق فیل چنان زد که (
فیل از رسیدن آن زخم کاری پسپا شد درین اثنا خاص برداران و تیر اندازان بهر سو به تیر و بندوق در آ ورق ۸۴
گرفتند آخرش فیل عاجز شده و از لشکر برآمده سر بصحرا نهاد غرضیکه چون حافظ حقیقی حافظ و ناصر وجود
با جود آن گوهر درج سلطنت بود هیچ آسیبی نه رسیده فیل کذشته در عمل و بهر شرف ملازمت سعادت
رتبت مشرف گشت و بندگان حضرت بر سلامتی آن معدن گوهر خلافت یک لکهه روپیه نثار فرموده
بعطای خلعت خاصه و جواهر بقیمت دو لکهه روپیه و ده زنجیر فیل و پنجاه راس اسپ ممتاز نمودند
و هم امرایان متعینه در خور حالت بنوازش خلعات سرفرازی یافتند من بعد دران ایام از وقایع
دار الخیر اجمیر بعرض والا رسید و مجمل ازان اینکه عجب سنگه برادر شیو سنگه و محکم سنگه میرتیه و دیگر
راجپوتان راتهور مایه فساد قریب سه هزار سوار و همانقدر پیاده فراهم آورده باراده فاسد از
میرته آواره شدند بنا بران اعتقاد خان فوجدار با جمعیت همراهی مقابل شد و آن شقاوت
منشان در خود تاب استقامت ندیده روی فرار بوادی ادبار نهادند بالاخره خان مشار الیه
تا قصبه ڈیڈوانه بتعاقب رفت و چون سنیه بختان به تهلها رفتند خان مومی الیه همانجا بماند بنا بر
آنکه هر جا از عبور آن ضلالت منشان خبر یابد خود را در آنجا رسانیده به تنبیه رساند لیکن درین اثنا د ورق ۸۵
خبر یافت که آن منکوبان براه دیگر باز بقصبه میرته رفتند پس باستماع این خبر همان ساعت با
جمعیت سوار شده بر جناح استعجال خود را بمیرته اما قبل از رسیدن خان قوم چهوران به آبادی
یکطرف دست غارت برداشته بودند و همین که خبر رسیدن خان مذکور بگوش لعنت نیوش آن طایفه و خا
مت اندیش رسید نیز همت را غنیمت دانسته سر بصحرای ناکامی نهاد و بموضع انیادرا از میرته بفاصله

برهانپور بعز ورود مانیچه جهان افروز نوری تازه یافت بادشاهزاده والا منزلت محمد اعظم شاه را
به عطای خلعت فاخره ویک زنجیر فیل وده اسپ سرفراز ساخته و به تلکوکن عادلخانیه متعلقه سیها
تعین نموده و حسنعلی خان بهادر و فتح جنگ خان و راو انوپ سنکه و انرودهه سنکه هاده وکنور کشن سنکه
وغیره سیدها را همراه آن کوهر بحر سلطنت تعین فرمودند پس افواج منصوره از کوکنی کهات
در آمده و بدرد رشده آن مرزبوم را خراب مطلق کردانیدند و بعد از معروض این خبر حکم شد که آن والا
تبار حسنعلیخان بهادر را بر دریای بهیمره کذاشته خود را بحضور پرنور رسانند / وخود بدولت واقبال خطه (در ق ۱۸۹ ا)
دلکشای اورنک آباد را العقدوم میمنت لزوم رشک بهشت کردانیدند و نیز درین ایام افواج نصرت
امتزاج تواتر و توالی بر ولایت بیجاپور دستوری یافتند و پس از دو ماه بادشاهزاده محمد اعظم
شاه برطبق حکم قضا شیم بعزم ملازمت والا درجت بمنزل چوکه که از اورنک آباد بفاصله چهار کروه
باشد رسید لهذا حکم شد که روح الله خان و بهره مند خان وغیره امرایان عظیم ایشان باستقبال
بروند چنانچه همه ها نزدیک مکند باری متصل کوه ستاره رسیده ملازمت نمودند درین اثنا فیلی
فتح جنکخان بغایت مست کشته بشورش تمام در آمده و از نهایت سیه مستی و بی اعتدالی
در ضبط فیلبانان نمانده و بی اختیار بهر سو میدوید در صورت از سوار و پیاده همه ها بحالت
تخویف کرفتار شده بهر اطراف متفرق کردیدند و اتفاقاً آن فیل بر سواری بادشاهزاده رسیده
در الوقت آن فارس مضمار شهامت اسپ سواری بسوی فیل براند و چون نزدیک رسید فیل صدای
همچو رعد در داده و خرطوم بر داشته بر اسپ حمله کرده و اسپ دهشت خورده رو بر تافت و
بادشاهزاده درخانه زین استقامت نورزیده بر زمین آمد و او خواست که بادشاهزاده را

ن وشتران و دیگر کارخانه جات که محمد اکبر همراه گرفته با دیگر بنده ها وقت دو پهر روز گذشته بحضور (ورق ۸۴
رسیده با خجلت و غرامت ناصیه سای آستان ملایک آشیان گشت پس بندگان حضرت بمقتضای
ت ذاتی و شفقت ازلی با وجود چنین جرایم و عصیان که مستوجب عقوبت عظمی بود از فرط مراحم بتدارک
رش بر حبس نمودن اکتفا فرموده و روز دیگر از موضع بیکم پور کوچ نموده به پیشگاه دار الخیر اجمیر
ـار زانی داشته بادشاهزاده شاه عالم بهادر را با روح الله خان و قلیچ خان و دیگر امرایان عظیم الشان
ت محمد اکبر رخصت نمودند و بادشاهزاده هم در تعقیب و جوار جودهپور رسید لیکن از رسیدن افواج
ومنصوره محمد اکبر و درگداس بودن خودها در آنجا انسب و احسن ندانستند چنانچه محمد اکبر محمد سلطان
نجسته بانو دختر خود را حواله درگداس نمود و او با کسان خود بموضع تاهه برلای که متصل کوهستان مار
است فرستاده کرد بنام جوشی زنار دار را جهت سرانجام کار متعینه ساخته قدغن کرد که شب و
حاضر بوده با حسن الوجوه بتقدیم خدمات بپردازند پس ازان محمد اکبر و درگداس روی فرار بدیار
نهادند و بندگان حضرت بادشاهزاده محمد عظیم الدین را با عمدة الملک اسد خان و راجه بهیم سنگه و
را امرایان جهت نظم و نسق ملک مارواړ گذاشته خود بدولت و نصرت عازم ممالک جنوبی شدند (ورق ۸۳
رن بمنزل دیوکام متعلقه لودهه خبر وحشت اثر واقعه ناگزیر نواب قدسی القاب و تقدس نقاب صاحب
ن بیگم صاحب بمسامع جلال رسیده خاطر الهام مآثر ازین متالم گردیده دیگر روز مقام فرموده
ن جا براه مکند کده عنان عزیمت ارزانی داشتند و از مقام سرگنه باره به محمد علیخان خانسامان
شد که با کارخانجات و دیگر عمله و فعله یکمنزل پیش پیش میرفته باشند از گتل مکند کده و
صعوبت دیگر مضایق و صعوبت آن کوهستان بآسانی عبور نموده اید الغرض زمانیکه بطی مراحل بلده

را ضمیمه ضلالت کرده تن به قبولش در نداد ازین جهت به گرز برداران حکم کردند تا لصدمت گرزها کارش تمام ساختند و وقت دو پهر و چهار گهری شب گذشته جلودار معسکر محمد اکبر رسید امارا جپوتان
اورا گرفته نزد درگداس که با راجپوتان عمده نشسته بود گرفته بردند و پس از استفسار حقیقت
فرمان را از دست او گرفته و بعد از مطلع شدن از مضمون آن بسیار متوهم و مشوش گردیده بدایره
محمد اکبر رفت و چون او در استراحت بود خواجه سرایان تمام ساختند که درین وقت احدی (درق)
را یارای نه که بیدار کند ناچار درگداس از انجا برگشته کسان را جهت طلب تهور خان فرستاد
و آنها آمده ظاهر کردند که خان مشار الیه با معدودی برخاسته در حضور رفت آمدنش درگداس و
راجپوتان عمده بیکدیگر گنکاش کردند که بادشاهزاده بهانه استراحت کرده بر نیاید و خان مسطور
بی اطلاع برخاسته رفت و فرمان با مضمون رسید درین صورت خالی از دغدغه نیست وقت یک
پاس شب آخر درگداس وغیره و جمیع راجپوتان برخاسته بجودهپور رفتند مگر صباح که محمد اکبر
بیدار شد خواجه سرایان از فرار راجپوتان خبر رسانیدند لهذا محمد اکبر مقتضای مصلحت وقت
غیر از شامل شدن در فریق راجپوتان موجب حیات و نجات خود ندیده و فیلان و اسپان
و شتران و دیگر کارخانجات گذاشته و با یک فیل و پنجاه است و سه شتر محمول صنادیق جواهر و
خزاین و سیصد و پنجاه سوار از قدیمان والاشاهی بجودهپور رفته شامل درگداس شد چنانچه
چهار گهری روز برآمده خبر فرار محمد اکبر بعرض معلی رسیده نقاره فتح و نصرت بلند آوازه گردیده و
هم بندهای درگاه از هر طرف غلغله تهنیت و مبارکباد رسانیدند و شجاعت‌خان منفعل و
نادم از کردار ناهموار خود گشته و سود و بهبود خود را غیر از رفتن حضور بهتر و دیگر ندانسته و فیلان و

بر عقل و دانائی شما که این راجپوتان وحشی منش و بهایم سیرتان را که هرگز بدام گرفتاری گرفتار
نمیشدند بحکمت افلاطونی تسخیر نموده تا باینجا آورده اید آنامی باید که امشب بهر گونه از دلاسا و
استمالت نگاه دارید زیرا که صباح بابا شاه عالم بهادر و دیگر امرایان عظیم الشان با افواج بیکران
هرکاب فیض توامان میرسند که برین انشاالله تعالی هریک را اسیر رتقه اطاعت نموده بسزای کردار
ناهموار رسانیده خواهد شد پس وقت شب فرمان حواله جلودار گشته ارشاد رفت که در حسینی که محمد اکبر
با جمیع راجپوتان و غیره نشسته باشد برساند الحاصل از اتفاقات حسنه بحالشب بادشاهزاده
کامکار شاه عالم بهادر از تالاب راج ساگر و سید حامد خان و دیگر بندها از ضلع پرگنه باره
و لوبندی و هم از اطراف و جوانب دیگر طرق بلغر رسیده بشرف رکاب بوس سعادت جاوید حاصل
کردند سوالیش چون تهور خان که بمصاهرت عنایتخان بود شد کالحضرت به عنایت مرقوم بعتاب و
خطاب فرمودند که آن ناتهور که کفران نعمت ورزیده است مگر از غضب سلطانی که نمونه از دورق۳
قهر یزدانیست اندیشه ندارد باید که همین وقت نوشته او را طلب دارید والا به ننگ و ناموس
او را رسوای خاص و عام نموده و فرزندان او را به غل و ذل گرفتار ساخته بقیمت سگان بفروخت
داده خواهد شد و جز شرطاست بالاخره عنایت خان بروفق حکم بتهور خان نوشته فرستاد
نیز با ستقصای جرایم خود مستمال کرده طلب داشت چنانچه تهور خان بمجرد رسیدن نوشته سراسیمه تمام
شده بی انکه از محمد اکبر رخصت شود یا درگداس و دیگر راجپوتان را آگهی دهد همچنانکه نشسته بود
از مو چل برخاسته وقت نیم شب با ... دی خود را بیدو دهی غسلخانه رسانید و لیکن محروم
حکم شد که بی یراق دست بسته بیاید لیکن از انکه رشته حیاتش کوتاه بود دقایق و جهالت

ناسا عدت بخت و تنزل دولت شده فراموش حجابمطاع در باب طلب بادشاهزاده بلند

اختر شاه عالم بهادر و دیگر امرایان عالیشان صدور یافت که هر کس از محکان خود کوچ نموده

بر جناح استعجال برکاب مفاخرت لصاب رساند / در ضمن خبر رسید که محمد اکبر با جمعیت بست و (ورق ۱

پنجهزار سوار راجپوتان باراده ادبار دواعیه دوراز کار از کهاتی دیتوسوری برآمده بتهیه و اسباب

حرب و پیکار تا نواحی پرگنه جیتارن رسیده است اما بندگان حضرت که در رکاب سعادت لشکری

محدودی بهم بود بران نظر نکرده از کمال سطوت و جلال کثرت مخالف را بخاطر نیاورده و از غایت

تهور و دلاوری طریق سیر و شکار از اجمیر کوچ نموده اعلام ظفر فرجام بموضع بهکیم پور بمفاصله نه کروه

از اجمیر سرافراشتند غرضیکه ما فی الضمیر الهام پذیر اینکه شاید که محمد اکبر براهبری طالع و یاوری بخت

تفرع الحاح را وسیله جرایم خود نموده به نیل سعادت ملازمت مستسعد گردد و چون او ازین سعادت

بهره نداشت برخلاف آن تهور جان را سر اول صفر نموده سقبت بمقابله کرد از انجا که در رکاب فیض

انتساب زیاده از شش هفت هزار سوار نبود و بند اندیشه نمودند که اگر راهی راست نیاید چگونه نقد

مطالب بکف مراد درآید مکر فی التحقیقت مشیت ایزدی بدین رفته بود که مخالف از اراده شقاوت

اماده ناکام و بی سرانجام بوده پریشان وادی خرابیها گردد لهذا از اردوی معلی بمفاصله پنجکروه

فرود آمده جنگ را موقوف بر فردا گذاشت لیکن ندانست که شب حامله فردا چه زاید القصه از

(ورق ۸۱ رسیدن مخالف تهلکه عظیم در ارکان دولت راه یافته و خاطر مبارک در وله / گردیده آنحضرت از

رای رزین و خرد دوربین تدبیر انداختن تفرقه در جمعیت مخالف برگماشتند اعنی فرمان والاشان

بنام بدا اختر محمد اکبر بدستخط خاص مسطور فرمودند مضمون آنکه بابای من بهادر من صد هزار تحسین و آفرین

درعوض ادای تشکر به خالصه والا پیشکش نموده بخطاب رای و ثیکه او دیپور سربلند و سرفراز گردید
و هم بهیم سنگه برادر خورد بر ببری بخت و مساعدت طالع ناصیه سای جناب خلافت گری شد ازین
باعث آنحضرت او را از راه فضل و کرم بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و عطای طوغ و علم
و نقاره بر نواخته در بین الاقران سرفراز و ممتاز فرمودند بعرض معلی رسیدن حقیقت ملازمت نمودن

درگداس راهتور از بادشاه زاده محمد اکبر و اغوا ساختنش بخیال محال سلطنت و
باغی شدن او ،، از کهالی دیوسوری خبر به بندگان حضرت رسید که درگداس و غیره راهتوران
با شجاعت خان و بهور خان ساخت و باخت نموده و بدر ریو نامبردها با اکثری جمعیت راجپوتان
آمده ملازمت بادشاهزاده محمد اکبر نمود چنانچه خانمشار الیهما و درگداس بادشاهزاده را بخیال
لاطایل و اوهام باطل ورغلانیده آن چراغ دودمان خلافت با وجود فروغ دانائی و زرانت
رای با غوای آن تیره درونان کوته اندیش در کوی اندیشهای بیهوده افتاده و بنا بر خورد سالی
و غرور نشاء جوانی از جادهٔ عقیدت و اطاعت قدم برون گذاشته راه پیمای بغی و عصیان که
فی الحقیقت آثار ناسعادتمندی است شده است و در ظهور این کار ناهنجار محتشم خان و محمد نعیم خان
و غیره دو سه منصبداران بر بنمای سعادت ازان گروه شقاوت پژوه برآمده عازم حضور فیض
ظهور شده اند اینها در عرض یک دو روز شرف اندوز رکاب سعادت خواهند شد لیکن دیگر
جمیع بندهای متعینه و حق ناشناس بدلاسای ترقی موهوم در ورطه خسران دین و دنیا افتاده
رفیق طریق ناهنجار مخالف شدند و محتشم خان و محمد نعیم خان و غیره امرایان در عرض دو روز بظهور
اشرف رسیده و حقیقت مفصل و مشروح بعرض رسانیدند در صورت خاطر مبارک محمول بر

الحاصل چند گاه حضرت جهت بندوبست آن ملک و تنبیه و تادیب راجپوتان روزی چند
در چتور متوقف شدند و بهیم سنگه مذکور از غایت خوف و هراس مستقل قیام نشده و باجمعی کثیر از کوه (ورق ۷۹
ها برآمده در ملک گجرات رسید و از کوته اندیشی و ضلالت منشی قصبه بدنگر و احمد نگر را با چند دیهات
دیگر تاخته بغارت داد درین ضمن دیال نام نقبال بد سگال نوکر رانا متوقف راه ادربار در صوبه
مالوه سپرد و قصبه دهار را تاراج نموده و فیلان و شتران و دیگر مراکب سرکار سروالا و هم امرایان و
منصبداران دیگر که دران جا واسطه کهی رفته بودند از مردمان کی زدوخورد کرده چند فیل و اسپان
و شتران و مراکب دیگر بسیار برده سوایش رفته رفته از فتور و فتنه راجپوتان فتنه کیش
طرق و شوارع تا باینجا مسدود گردید که طایر ذی بال را یارای پر زدن نماند و خبر از اردوی ظفر قرین
باطراف و جوانب نرسید چنانچه از نارسیدن خبر حسنعلی خان بهادر خاطر مبارک گران گردیده باکثر
بندها فرمودند که برفاقت شیام سنگه راتهور رفته خبر بیارید احدی برفتن جرات نکرد و ازانکه میرزا
شهاب الدین پسر عابد خان و خواجه کمال المخاطب بخنجر خان که آثار شجاعت و تهور از ناصیه آنها پیدا
و هویدا بود مطیع امر عالی گردیده در عرصه بست روز عرضداشت خان مشار الیه از کوهستان رانا
آورده و مصدر عنایات و توجهات خسروانه گشته باضافه منصب کامیاب بلند پایگی شدند // (ورق ۸۰ الف)
غرضیکه حضرت خلافت منزلت به قلیل ایام دران ملک تهانها مستحکم کرده متوجه دار الخیر اجمیر شدند
و در عرض بست روز زمین نزهت آیین خطه اجمیر بارتفاع اعلام فیروزی ارتسام طراوت تازه یافت
و چون جیسنگه بتوسل عرایض نیاز التجا و پناه بجناب سعادت بادشاهزاده والا انتباه
محمد اعظم شاه آورد آن شاه والا جاه شفیع جرایم او گردیده گشت چنانچه برها مذل و بدنور

باستماع خبر متوجه شدن الویه عالیه بدان صوب و رسیدن قریب فوج ظفر موج از غایت هراس تاب
استقامت نیاورده و خانمان آباء اجداد چندین چندین ساله خود را مع احمال و اثقال گذاشته بجبه
و در کوه های مرتفعه رفته گم نام شده و حسنعلی خان نیز در عقب او بدره ها و جنگلها در آمده چون راه
گم کرده بغبار کوههای مرتفع که اولی الاجنحه را در آن یارای بالگشائی نبود در رسید معهذا اینقدر کار خدمت
در اندک زمانی باو دیپور رسیده و دروازه ده بارگی و خانهای رانا و بتخانهای اودیپور را
منهدم ساخته و نیز باغات او را قطع نموده و چهار مقام در اودیپور کرده و متوجه سمت چیتور شده
در اثنای راه به خانجهان بهادر حکم فرمودند که / خود را بمحاذات حسنعلی خان رساند لیکن او (در
انکار کرده بعضی سخنان خلاف مرضی بعرض رساند بنابران بسیدی مفتاح کوتوال امر اشرف
صادر گشت که دایره خان مشار الیه از لشکر برآورده بمسافت دو کروه فرود آورد و بی خصت
حضور روانه دکن نشود و عزّ سنگه حسب الالتماس لطف الله خان خلعت بخان مشار الیه مرحمت شده
برو فق حکم والا روانه دکن گشت و چون حوالی خیول جهان پیمای زمین کوب چیتور گردید
از آنجا افواج بحر امواج بتعاقب رانا رخصت یافت و از مسکن و مکان رانا وقوف یافته طریق
یلغار رفت و رانا از تسلط و صولت بندهای پادشاهی خواب و خور فراموش ساخته در یک جا
استقامت نمیگرفت و هم فوج پادشاهی هرجا که نشانش می یافت پاشنه کوب میرفت آخرش رانا به
معدودی از لعب و صعب سرزه گردی و نشیب و فراز کوه راه پیمای ملک لقا گردید مگر بعضی نیاوتیان
و عمده و غیره نوکران آد به بهیم سنگه پسر خود را او مرافقت کرد و دیگر راجپوتان آن ناحیه سر انقیاد
بر داشته سنگ راه صادر و وارد شده بودند پس از طرد حالا آن رسد غلات بدر جا تم گران گردیده

نمودار شده حمله آوردند درینحالت احدیان تورانی تیرانداز و برقنداز که پیشتر بودند پای
ثبات آنها برجا نماند اما قراولخان با چهار صد سوار از رفقای خود ثابت قدم مانده مقابله گرفته
در وقوع زد و خورد قراولخان زخمی گردید درین اثنا تهورخان با فوج گران دررسیده یکتوته یراق
هنگامه جدال و قتال را نهایت گرمی پذیرفت چنانچه اکثر راجپوتان ته تیغ آمده بر خاک مذلت
افتادند و هم از طرف خان مشارالیه قریب چهار صد کس جوانان داد شجاعت داده بدرجه شهادت
رسیدند پس در وقوع این صورت راجپوتان لبقیة السیف تاب استقامت نیاورده رو بگریز
نهادند تهورخان مظفر و منصور معاودت کرده به معسکر فیروزی بادشاهزاده والاگهر محمد اکبر رسید
رسیدن بعرض مقدس و معلی حقیقت سرتابی رانا راجسنگه برخلاف عهد و پیمان آبا و
اجداد خود و تعمیر نمودن دروازه ده باری و قلعه چیتوڑ را و ازینموجب متوجه شدن بند
گانحضرت خلافت منزلت و بعد بند و نسبت مراجعت فرمودن ازانجا، در خلال اینحال بمسامع
قدسی چنین رسید که رانا راجسنگه از جاده اطاعت قدم بیرون گذاشته برخلاف حکم دروازه ده باری
احداث کنانیده به تعمیر قلعه چیتوڑ می پردازد بنابران همت جهانگشا و نهمت عالم آرا مصمم برآن
گردید که رایات عالیات در آن سرزمین ارتفاع یافته باستیصال آن بدسگال پرداخته آید چنانچه
خود بدولت و اقبال از دار الخیر اجمیر متوجه ادیپور شدند و بمنزل قصبه پور که مقرر خیام نصرت
التیام بود بادشاهزاده والاگهر محمد اعظم از صوبه بنگاله آمده بادراک ملازمت سعادت درجت
مباهی شدند و ازینجا حسن علیخان بهادر با فوج هفت هزار سوار و توپخانه آتش بار از پیش
رخصت نموده فرمودند که ملک او را تاخت سازد مگر هنوز خان مشارالیه بملک او نرسیده بود که رانا

بودند و باهم کنکایش کرده وقت شب سر دو فریق در دره کلان دیوسوری شدند مگر از عزیمت آنها هیچ آگاهی نداریم آخرش بهور خان از شنیدن این خبر بخاطر اندیشید که شاید امروز و خیمان نمودار نه شوند علی هذا بموضع دولائی که از کهائی بفاصله سه کروه است باید رفت و آنرا نهب و غارت ساخته معاودت باید نمود و چون قراولخان از بهورخان سبقت جسته نزدیک موضع مذکور رسید از انجا فوج راجپوتان بتفاوت یکید و کروه بنظر آمد او قراولخان از ملاحظه نمودن غنیم عنان در کشیده (ورق ۷۷)
به بهورخان گفته فرستاد که غنیم کنار پشته کوه پناه گرفته ایستاده است و هیچ مقدارش معلوم نیست لیکن درانوقت بعضی از احدیان تیرانداز و برقنداز کار بدلیری فرموده از نواح موضع مذکور قدری بندی و مواشی گرفته بصوب عسکر بادشاهزاده برگشتند و اکثری از خوف غنیم خود را یکبار کشیدند بالاخره در وقوع اینصورت قراولخان نظر بر ماندن جمعیت قلیل متفکر گشت درین اثنا جواب بهور خان رسید که پای استقلال برجا داشته باید ماند که ما در طرفة العین میرسیم مگر قراولخان پای ثبات برجا نماند و نزد بهورخان آمده و از خبر کمی و فراهم آمدن غنیمان باراده شقاوت آماده خبر داده گفت که خاطر مطمئن دارید زیرا که باقبال روز افزون شاهنشاهی که شما ملحال بندهای عقیدت منش است انشاالله تعالی در اول حمله مفسدان را بسان رمه گوسفندان ته تیغ می آرم و هم قراول خان را بشجاعت و بهور تحریص داد لهذا قراولخان سمان زمان عنان برتافته بیشتر بشتافت و هنوز قراولخان بر دو سه کروه نرسیده بوده باشد که بهورخان بجوانان لشکر گفت که یاران معامله با راجپوتان مرگ خوا است علی هذا هرکه را جان عزیز باشد از همینجا عطف عنان نماید لعبده فاتحه خوانده اسپان برانده قراولخان چون قریب موضع دولائی رسید راجپوتان (ورق ۷۸)

با عرایض نیاز و پیشکش گرانمایه بجناب خلافت رسیده بوسایل شرف اندوزان بارگاه والاجاه
بادراک سعادت ملازمت معزز و مفتخر گردیدند و سیم عمدة الملک محمد امین خان بالشکر گران از گجرات
در یازده روز آمده بعتبه بوسی بارگاه والاسرمایه اعزاز و افتخار در اندوخت و چون استیصال درگداس
وغیره راهوران مرتسم خاطر مبارک بود بنابران بداروغه هرکاره ها حکم صدور یافت که هرکاره ها از طریق
جواسیس فرستاده در جاییکه آن گروه ضلالت پژوه فراهم باشد خبر بیارند چنانچه زبانی هرکاره
بعرض رسید که جمیع راهوران در دره موضع دولای متعلقه رانا راجسنگه که متصل گهاتی دیلوسوری است
فرود آمده‌اند بنابرین بادشاهزاده والا اختر محمد اکبر را با بادشاه قلیخان عرف تهور خان و شجاعت خان
المخاطب بخان عالم و محتشم خان و محمود خان و محمد نعیم خان بخشی سرکار و بادشاهزاده محمد کامبخش و دیگر
بندگان بادشاهی جهت تنبیه و تادیب راهوران تعیین حکم کردند که بادشاهزاده با افواج بحر امواج
برگهاتی دیلوسوری فرود آید تا جمعیت رانا راجسنگه باعانت و امداد راهوران رسیدن نتوانند (درق
و تهور خان با فوج گران دران دره شده موضع دولای را تاخت و تاراج ساخته جمعی از راهوران
را که دران ضلع فراهم آمده باشد مستاصل سازد پس بادشاهزاده والا اراده بپای گهاتی دیلوسوری
رسیده مضرب خیام نصرت التیام نمود من بعد حسب الحکم تهور خان با جمعیت شایان وقت شب از
گهاتی درگذشته و به دره درآمده به بخشی فوج تاکید نمود که آنچنان اهتمام بکار برد که هیچ فردی
ازان افراد رفتن نیابد بالجمله یک گهری روز برآمده بموضعی که از دهشت رسیدن فوج بادشاهی ویران
شده بود رسیده و چندی از رعایا را که بمزروعات خوشه چینی میکردند گرفته استفسار حقیقت
راهوران نمود ناچار ظاهر ساختند که دیروز راجپوتان سیسودیه و راهوران درینجا متفق

مهاراجه وروانه پیشتر کرده وخود با پنجاه کس راجپوت برگشته و بفوج منصوره پیوسته وده سه
کهری زد و خورد نموده و زخم کاری بر سر گرفته با هفت سوار از فوج برآمد درین اثناء وقت شام
گردیده شب پرده ظلمت / بر جهانیان انداخت خان معز الیهما ازانجا معاودت نموده بدار الخلافت
رسیدند و درگداس بر دو سه کروه بمتعلقان مهاراجه رسیده و متعلقان را همراه گرفته بمارواڑ
رفت پس در وقوع اینصورت شد که حضرت بادشاهزاده والاگهر محمد اکبر و بخشی الملک سربلند خان
را با فوج شایسته متعاقب آن گریختگان تعین فرمودند و حکم دادند که هر جا که متعلقان مهاراجه
باشند زنده اسیر نمایند و درگداس وغیره رفقای او را جلاوطن ساخته و خاشاک وجود آنها
را از آتش تیغ بیدریغ سوخته برباد دهند لیکن هنوز آن والاخر مه خان منزل اول طی ننموده بود
نشده بود که خدیو زمین و زمان حسب شد و سبب آن سرزدبوم با لشکر فیروزی متوجه دار الخیر
اجمیر شدند و از روی فضل و کرم عفو تقصیرات خانجهان بهادر نموده و بدستور سابق بمنصب و خطاب
بحال فرموده در سلک بندهای رکاب منسلک گردانیدند و در ساعت مسعود ساحت دار الخیر
اجمیر به نزول رایات عالیات ضیای دیگر یافته و باغ فرح بخش که از غایت طراوت و نهایت
نضارت دم مساوات بگلستان ارم میزد از مقدم مقدس آب و تابی دیگر یافت ابیات

بسی گل شگفته در اطراف باغ	برافروخته هر گلی چون چراغ
ریاحین دمیده باکناف جو	صبا عطر آمیز و هوا مشک بو
درختان رعنا و بالا و سر ستر	گیاهش ز سوسن زبان تیز تر

درین ایام نیز سگنداس بهاند ڑاوت و رام سنگه راماوت مشار الیه و ولد علیه انمار اجسنگه با

سند که آنحضرت پر عتاب شده حامد خان و حمید خان و فولاد خان وغیره امرایان جلو خاص را با توپخانه
تعیین فرمودند که آنطرف بدطریق را بقتل رسانند بنابران بهادران نصرت مند حویلی راجه راسنکه رسیده آن
طایفه باغیه را با متعلقان مهاراجه متوفی محاصره کردند پس ازان از سی طرف برقندازان ملازم سرکار
عالی وازانطرف راجپوتان باندا ختن بندوق هنگامه جنگ و معامله شمشیر بازی دیر و درنگ گرم ساختند
وچون وقت بر راجپوتان تنگ گشت انزمان رکهناته بهاتی به درکداس گفت که افواج بادشاهی
بسیار است وما اندک هستیم پس اگر بمدافعت یکی می پردازیم به کمک دیگری برسد لهذا اقتضای
وقت آن است که شما متعلقان مهاراجه را همراه گرفته روانه مارواڑ شوید ~~و ما در اینجا عرصه~~
~~نبرد آراسته آتش جدال و قتال را باشتعال آورده تا یکپاس راجپوتان را اقدام پیشتر گذاشتن~~
نخواهیم داد چنانچه ~~بهمین معنی ... کرده بعرض رسانیدا~~ وما باین فوج مقابله میکنیم چنانچه
درکداس متعلقان مهاراجه را بلباس مردانه وسلاح آراسته براسپان سوار نمود درانساعت رکهناته
بهاتی بایکصد سوار از حویلی برآمده مقابله فوج بادشاهی گرفت و چون ازطرفین زد و خورد در میان
آمد درانوقت درکداس فرصت یافته و متعلقان مهاراجه را همراه گرفته راه فرار بصوب مارواڑ در
پیش گرفت و رکهناته بهاتی تا چهار گهڑی متعرض فوج ظفر موج شده آخر کار با هفتاد کس
راجپوت علف تیغ گردید چون حامد خان و حمید خان بتعاقب شتافتند و بر چهار پنج کروه به درکداس
در رسیدند آنزمان رنچهور جوده بایکصد کس راجپوت از درکداس جدا شده مقابله خان مشار الیهما
گرفته و تا سه چهار گهڑی چپقلش کرده با شصت کس راجپوت ته تیغ رسید و چون باز خان همی
الیهما بتعاقب شتافته بر دو سه کروه در رسیدند آنزمان درکداس چهل سوار همراه متعلقان

اودی سنگه چانپاوت و مکند سنگه جودها و کچهواهه سهسمل و غیره نوکران عمده مهاراجه متوفی
راهمراه گرفته و جریده طریق یلغار بحضور رسیده پیشتر از دیوان در غسلخانه بی پروانگی بحصول ملازمت
فیضدرجت مشرف شد و هم سرتکی را با دراک سعادت کورنشات سربلند گردانیده درباب عفو
تقصیرات آنجماعه و عطای جودهپور به پسران مهاراجه بعرض رسانید لیکن درجه اجابت نیافته
و پس گران خاطر شده و خان مشار الیه را از منصب برطرف کرده دواب همه کل کارخانه جات
درسرکار والا ضبط نمودند سوای این متعلقان مهاراجه را از حویلی مهاراجه برآورده در حویلی
راجه رامسنگه نگاه داشتند و در وقوع این صورت خواجه فراست و اودی سنگه چانپاوت و غیره
راجپوتان برخاسته بجاروار رفتند در همین به درگداس حکم صادر شد که پسران مهاراجه را تسلیم
خادمان محل نماید که تربیت یابند و چون بسن تمیز خواهند رسید بعنایات خسروانه سرفرازی
یافته فایز مراد خواهند شد تنگ بهرین درگداس و رکهناته بهاتی و رنچور جوده که از عمده سرداران
بودند بهم یکدیگر متفق شده مصلحت کردند که بادشاه بر سر غضب و عتاب بوده طفلان را
طلب می نماید درین صورت الله اعلم در حق صغیران چه بخاطر آورده است آخر پیش رکهناته
بهاتی در رنچور جوده گفتند که طفلان را هرگز نباید داد پس شما عیال و اطفال مهاراجه راهمراه
گرفته روانه مارواری شوید و ما درینجا عرصه نبرد آراسته آتش جدال و قتال را باشتعال آورده
تا یکپاس را احدی را قدم پیش گذاشتن نخواهیم داد چنانچه بهمین دار و مدار کرده بعرض
رسانیدند که طفلان از پس صغیر ایند چگونه از کنار مادر جدا توان ساخت اما وقتیکه از شباب
بهره یاب خواهند شد بحضور رسیده سعادت جاوید حاصل خواهند نمود غرضیکه از انجا حکم

سرکار دولتمدار ... نکنند و سوای آن از جمیع ... ایل مطابق شرع شریف بدین تفصیل

... از غنی کرامات اموال مبلغ ده ... روپیه الف روپیه چهل و هشت درم که ... مبلغ سیزده

روپیه باشد و از متوسط کرامات اموال از مبلغ ... و پنجاه روپیه بیست و چهار درم که (ورق ...)

از مبلغ ... روپیه از فقیر اموال که سوای مبلغ ... دو روپیه داشته باشد از

قوت خود و عیال و اطفال محتاج نباشد از دوازده درم که ... سه روپیه و چهار آنه باشد

... و کور و اشل و مفلوک را معاف ... خان مشار الیه حسب الحکم معلی [illegible]

... ساخته در تمام ممالک محروسه ... فرستاد تا آنها بهر مکان رسیده عمل نمودی

نمودند ... در ... راجه ... با عیال و اطفال مهاراجه متوفی بحضور معلی ...

... ایام ... مهاراجه ... و اتباع لواحق و موالی و اتفاق مهاراجه متوفی در ...

دار الخلافه حضور معلی رسیده ... پوره بحویلی مهاراجه فرود آمد از انجا که بر خاطر قدسی

... حضرت و عبادت سالق ... مهاراجه ... بود حکم فرمودند که بر ... چوکی

بنشینند ... نیابت ... در خدمت ... مهاراجه جمیع راجپوتان ماروار از خانه

غبانه از نخوت سرداری دماغ را پریشان کرده مستعد فتنه و فساد بودند از ... بنابر انتظام

ماروار ... ملک ... سنگه برادرزاده مهاراجه متوفی را بخطاب راجگی و ٹیکه

و سرداری ماروار ... که احدی از راجپوتان سرتابی کردن نیاید / مقارن این (ورق ۱۸۷)

حال مقدمه ... خان بهادر کوکلتاش از تسخیر چورو ... و تنبیه

... سرکی راجپوتان خاطر وا پرداخته و خواهد فرست خواجه سرای مهاراجه و

جمرود بود قوع آمد بوطن مقدس رسیده حسب الحکم اعلی درکارس راتهور و غیره راجپوتان عمده
مهاراجه با عیال و اموال آن متوجه عازم حضور فیض گنجور شدند و چون مقدمات ایام رایات عالیات
بجانب دارالخیر اجمیر متوجه گردید در منزل بهابهره سجان سنگه راتهور از نوکران عمده مهاراجه
متوفی بیاوری طالع و رهبری بخت بشرف آستانبوس مشرف شده بمنصب سه هزاری ذات و
پانصد سوار در بین الاقران سرافراز گشت و در ماه رمضان المبارک عرصه دارالخیر به نزول موکب
معلی آرایش تازه یافت مکرر مقدمات مقام بعرض رسید که منکوحات مهاراجه متوفی بدارالسلطنه لاهور
رسیدند و دو رانی که یکی جادون و دوم نرودی باشد حامله بود تا بسر دو فرزند تولد شدند پس از
بندگان آنحضرت روزی چند در خطه سراسر خیر اجمیر بسیر و شکار و عیش و انبساط پرداخته و
رکن السلطنه خانجهان بهادر و حسنعلی خان بهادر را با برخی از بهادران شهامت اندیشان
و مبارزان شجاعت کیش برای تسخیر جودهپور و تنبیه و تادیب دیبی پرج و برخی راجپوتان که
که دران سرزمین سر بشورش برداشته بودند تعیین فرموده خود بدولت و اقبال مراجعت بدارالخلافت
اکبرآباد نمودند و از منزل اول امیرالامرا را بخدمت صوبه داری مستقر الخلافت عز امتیاز
بخشیده و رخصت نموده در عرض بیست روز قطع مراحل بفرخندگی و مبارکی داخل دا
رالخلافه گشتند حقیقت اخذ جزیه از هنود علما و فضلا و فقها نظر بر دینداری حضرت
ظل سبحانی در باب اخذ جزیه از ذمیان که بر طبق شریعت غرا لازم و واجب است بعرض
رسانیدند چنانچه بندگان آنحضرت آنرا از واجبات دانسته و عنایت الله خان را مقرر نموده
و سرانجام این کار بعهده خان معز الیه واگذاشته حکم محکم صدور فرمودند که از ملازمان

ها کین وسعت دهر در خور عزم او نیست = الحاصل با صفا، این بیت حضرت را رقت آمده

واز احتشام ولا سا واستمالت دل آن نزع گرفته را قرین تسکین آورده و سلیمی خیطر طریق حیرات

بغربا و ساکین صرف نموده لحد یکپاس برخاستند مگر صباح آنروز آن قرة باصره سلطنت ارتحال

بعالم قدس نمود و حسب الحکم اسد خان وغیره امرایان عظام همراه جنازه رفته به تجهیز و تکفین سایر واحتند

سرفراز شدن میرخان بدستور پیشین زمان در اوراق سابقه حقیقت بپایه اعتراض آمدن

میرخان وحسب الحکم قبول نمودن عزیمت مکه معظمه و برطبق معروضه اسد خان ماندن در احمدآباد و داخل

سوانح سابق شده در هیولا خان مشار الیه وغیره امرایان بلند مکان شفیع جرائم خان مذکور شدند

چنانچه بندگان حضرت از روی تفضلات خسروانه بدستور عطای منصب وخطاب سرفراز فر

موده جهت تنبیه وتادیب بر سنگه گور و غریب داس ها ده که به تحریک بعضی مفاسد اندیشهای

باطل بخود راه داده بقصد تاخت اجمیر سلسله جنبان تفسد و خلاف شده بودند تعین نمو

دند و خان مذکور با لشکر شایسته و فوج بایسته در ضلع آن مقهوران رسید لیکن از غرایب روز

کار اقبال عدو مال شاهنشاهی کار خود کرد و بی آنکه لشکر کشی و آدم کشی در میان آید بجسنگه

نام برادرش که باو مخالفت داشت یکی از طعام بیران او را بانعام دنیوی گرویده خود ساخته

از دست او زهر قاتل در طعام بآن مقهور دهانیده چنانچه بکوی عدم در رفت همچنین غریب داس

نیز رخت بستی بجهنم بربسته عالمی از لوث وجود شرارت آمود آن ضلالت منشان پاک گردیده

وخان مرقوم سند و نسبت انضباط بواقعی نمود اما لوبد مصروض این حقیقت ایما حرص یکی کابل انجمار

یافته عازم منزل مقصود شد و پس از چندی خبر واقعه ناگزیر سرمارا جه جسونت سنگه که در تهانه

دار الخلافت گردید چنانچه اهل بازار دکاکین خود ها خود ها بهر دو سمت از رنگهای گوناگون و نقشهای بوقلمون نگارخانهٔ چین ساخته و بالای آن انواع انواع اقمشه از بادله و کمخواب و نیلک و غیره پای پیش قیمتی تعبیه کرده نموده و در آن اقسام میوهای تر و خشک و غیره اجناس چیده چنان زیب و زینت داده‌اند که چشم تماشای تماشائیان بتماشای آن چون دیده تصویر متحیر و حیران ماندند فی الجمله بهمان ایام بادشاهزاده خجسته فرجام محمد اعظم بصوبه‌داری بنگاله از تغیر امیرالامرا سرفراز شده رخصت عزیمت حاصل نموده و امیرالامرا از صوبه مذکور بحضور رسیده و بشرف ملازمت عالی درجت مشرف گردیده پنجاه زنجیر فیل و اقمشه نوادران آن ملک و یک هزار مهر طلا و پنجهزار روپیه بنظر گذرانید چنانچه درجه اجابت یافت و راجه رام سنگه هم از آشام رسیده و تسبیح در آستان قدسی ناصیه سعادت نورانی ساخته بدستوری کابل فرق عزت برافراخت درین اثنا بادشاهزاده محمد سلطان را که در کنف الطاف حضرت ظل سبحانی تربیت یافته بسرانجام امور سلطنت از دستخط نمودن بر فرامین و نوشتجات جاگیر و غیره می پرداخت عارضه تپ محرق متعرض گشته تا چهار روز تصدیعات بسیار یافت و هر چند که معالجات بکار رفت چون نهال وجودش بصرصر اجل رسیده بود هیچ اثر پذیر نشد بل علی الرغم آن فرزند کسالت باعث گشت مادرش چون آثار ارتحال و انتقال از حیات حال آن دوحه اقبال هویدا گردید حقیقت را بعرض عالی رسانیدند بالاخره حضرت ظل سبحانی جهت عیادت تشریف ارزانی فرموده و از دید حالت سکرات آبدیده شده انچه اشفاق پدری بود درباب آن فرزند دلبند ابذال [؟] داشتند اما دران زمان لخت جگر ظاهر نمود که منهیان غیب و شهودان لاریب باین بیت مژده میدهند فرد هر خیز و بعزم آنجهان جولان کن ما

چون دختر وقیعی آن ... گلشن خلافت را گذاشته در اوایل ماه ذیقعده سال هژدهم از
جلوس به دار السلطنه به دار الخلافت شاهجهان آباد تشریف برده به موجب فرموده بندگان حضرت قدر قدرت از
بابا حسن ... شیخ ... و داخل شدن ... پادشاهزاده حضرت شاهنشاه جم جاه فلک
بارگاه ... شیخ ... و حضرت ... بابا حسن ... به ... پیشتر ...
... سعادت ... به ... بهشت ... مقام شیخ الاسلام به
طبق منصب ... شرف ملازمت ... سعادت ... و حکم محکم صادر یافت که ...
خلعت ... سرفراز ... شیخ مذکور ... به ... و ... بود
آن منصب قبول ... بندگان حضرت ... شد ... سرانجام
کار ... جمله
عبادات ... متابعت ... شیخ ... عنایات بندگان حضرت آن منصب
قبول ... بندگان حضرت ... مقام در باغ شالامار ...
و محل ... ساکنان ... باغ لولکهر را از قدوم فرخنده
لزوم ... بهشت ... ابیات

درختان همه بالا کشیده	بر اغصان میوه‌های خوش رسیده
ز بالای درختان سر افراز	نوا خوان گشته مرغان خوش آواز

در روز تماشای آن باغ ... عالیات متوجه دار الخلافت شده در
ماه ذی حجه به ساعت مسعود که ... انجم شناسان دقیقه‌یاب بود ... افروز فروغ بخش

شدند و همدران ایام قاضی القضات عبد الوهاب که از جهت کبر سن از جاده اعتدال انحراف نموده بود
از حضرت خلافت منزلت رخصت دار الخلافت حاصل نموده روانه منزل مقصود شد و فضایل مرتبت
شیخ الاسلام خلف الصدق قاضی مذکور بتقریب نیابت اللقب حضور پرنور گشت عزیمکه حکم معلی
صدور یافت که تا رسیدن شیخ مشار الیه سید علی اکبر قاضی دار السلطنت لاهور در حضور رسیده در
تنقیح مهمات قضا پردازد و حسب الحکم مهر قاضی عبد الوهاب حواله شیخ محمد امین شهشهی که مفتی درق
عدالت العالیه بود گردید تا آمدن محکمه عدالت همه معاملات مرجوعه را رسیده مهر میکرده باشد
و در همین تاریخ نوزدهم رمضان المبارک قاضی عبد الوهاب در دار الخلافت شاهجهان آباد رخت
حیات ازین عالم فانی بعالم جاودانی بربست لهذا حکم عالی صادر شد که شیخ الاسلام بسرعت تمام خود را
بحضور لامع النور رساند و دو قطعه فرمان عاطفت نشان یکی در باب اللقب حضور بنام شیخ مسطور و
دومی بنام صدر الصدور رضویخان عاید انکه شیخ مشار الیه را از عنایات بادشاهی مستبشر و
مستظهر نموده روانه اردوی معلی سازد زینت صدور یافت فی الجمله تا ده سال مرکز دایره دایره
دولت و اقبال با احسن احوال گردید بعد ازان حضرت ظل سبحانی از راه علو همت و سمو منقبت که
مخصوص بادشاهان عظیم الشان است تنبیه و تادیب افغانان وحوش طینت درخور شوکت و اقبال
شهنشاهی ندیده و سرانجام امور ضروریات را بیکی از بندهای درگاه کفایت دانسته و از افعال نا
بایسته و اعمال ناشایسته آن فرق بطریق اغماض فرموده و مهین انجم فلک سلطنت بادشاهزاده والا
قدر شاه عالم بعنایت خلعت خاصه با نادری مرصع که بهر دور آن لعلها تعبیه کرده بود و جیغه مرصع درق
عز امتیاز بخشیده بسرداری دار الملک کابل سرفراز نموده و انتظام مهام آن صوبه بالا با استصواب

زاده عالیمقام با عساکر ظفر انتسام بعد عبور دریای اتک، روزی چند متوقف شدند تا آنکه سید شهامت خان و غیرت خان و عزت خان ناجوری و لفرخان و شیر محمد کولانی و دلیر خان و همت خان پسران بهادر خان مرحوم و کمال الدین و کنور کشن سنگه و دیگر بندهای متعینه فوج و بعضی از تومان پشاور و بعضی از تهانجات آمده ملحق شدند من بعد از آنجا کوچ بکوچ داخل کابل گردیده و چون آوازه وصول معسکر عظمی در سرحد کابل سامعه افروز ارباب ایران و توران گشت والیان آن ممالک ایلچیان زبان دان با اتحاف و هدایا جهت استحکام مبانی محبت و اتحاد فرستادند چنانچه هر یک لوالادرگاه رسیده بشرف استیلام عتبه خلافت مشرف گشته و بعطای خلعت و نقد بطرایق انعام فایز مراد گشته گردیده رخصت انصراف حاصل نمودند و بهدران ایام بادشاهزاده والاگهر محمد اکبر در اندک زمانی از بندوبست آن ممالک خاطر وا پرداخته و بهمان راه معاودت ساخته بشرف ادراک ملازمت کیمیا خاصیت سعادت جاودانی حاصل نمود و افواج نصرت امتزاج که جهت تنبیه گروهی که غبار فتور بر انگیخته بودند تعین شده بود قوم غوری و خیل غلزئی و یوسف زی و سرامی را که مایه فساد بود و تنبیه و تادیب کما حقه رسانیده بابهارا از مسکن نشان اخراج ساختند و قصبه بازارک که نشیمن رئیس سرامی است تاخته و در آنجا تهانه مستحکم نشاندند و از آنکه دادو زی و ترابی سه قوم درک زئی فضل و کرم آنحضرت را شفیع جرائم ساخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آوردند بعد حصول دولت تقبیل شده فلک درجه در زمره بندگان درگاه انسلاک یافتند و بندهای جان سپار که دران یساق ترددات نمایان و تلاش بی پایان به تقدیم رسانیده بودند به تفقدات و عنایات خسروانه سرفرازی یافته بزیادتی منصب و مراتب بلند پایگی را کامیاب

آمدند پس زمانیکه خبر این معامله از [illegible] تا [illegible] بشهر و تا لاهور معلی رسید سنگها [illegible] بسمت همان

[illegible] ما جیت [illegible] مقام مهاراجه رنجیت سنگه کابل [illegible] گذشته و بتاریخ [illegible] محرم الحرام سال شانزدهم

[illegible] جلوس والا با لشکر بیکران و توپخانه [illegible] متوجه دار الملک شده و گویا بجهت بلاد سلطنت

لاهور نزول موکب اقبال [illegible] نموده بجهت آسودگی و تهیه سامان [illegible] ایام لشکریان

بیست روز مقام فرموده بعده [illegible] بمیمنت گشته پس از طی مراحل قصبه راولپنڈی

بفروغ ماهچه دولت و اقبال افروخته شد [illegible] سلطنت العظمی مهاراجه رنجیت سنگه از

تهانه جمرود تشریف [illegible] خلافت [illegible] مشرف گردید [illegible] خلعت [illegible] و [illegible]

قیمت [illegible] و شمشیر [illegible] مرصع [illegible] و [illegible]

[illegible] لاکهر محمد اکبر [illegible] رفیع المکان متوسل بعزت خاقانی [illegible]

ومعتمد [illegible] مهاراجه رنجیت سنگه [illegible] دار الملک کابل رخصت نموده خود

بدولت و اقبال از گذر [illegible] دریای اتک عبور کرده متوجه زیارت [illegible] ابدال و حسن

اباحسن ابدال شدند و رایات عالیات [illegible] ارتفاع یافت مکرر دران منزل

[illegible] بجهت [illegible] باران [illegible] مقام فرموده [illegible] ربیع الاول [illegible] باباحسن ابدال بقدوم سعادت

لزوم فروغ آسمانی و رونق جاودانی پذیرفته [illegible] موکب عالی آرام ربای خواطر ارباب ضلالت

گشت چنانچه گروهی از کورباطنان از کوته اندیشی با سپاهای بادشاهی مقابله نموده بهنگامه [illegible]

اختلال و فتور دران سرزمین گرم نمودند بنا بران افواج منصوره باستیصال آن شورپشتان

بدمعاش [illegible] و تواتر دستوری یافت الغرض بتاریخ [illegible] بتاریخ پانزدهم محرم الحرام بادشاه

رسیده بود با استماع این خبر بهیراج و رکهناته بخشی سرکار خود را با جمعیت پانصد و توپخانه جهت کمک
خان مذکور فرستادند غرضکه درآنوقت تهلکه جمعیت راجپوتان از یکطرف بالای کوه آمده در رسیده و
بخشیان مذکور جمعیت سیصد سوار آنطرف فرستاده و خود با توپخانه و جمعیت دوصد سوار اینطرف مانده از هرطرف
از انطرف راجپوتان افغانان را به تیر و تفنگ درگرفتند و ازینطرف بخشیان از سر دادن توپخانه هدف
تیر بلا ساختند ازینجهت جمعی کثیر از افغانان همچو منصور حلاج بدار پران کشتند و بسیاری زخم برگرفته بر
خاک مذلت افتادند بسیر ظهور اینحال افغانان که پیرامون لشکر گشته انسداد طرق شده کرده بودند
تاب استقامت نیاورده هر طرف متفرق گشتند درینصورت لشکر را راه مفتوح گشت و لشکریان بهزار
محنت ازان آشوبگاه برآمده بلشکر پیوستند اما افغانان که متفرق شده بودند بعد ساعتی جمعی کثیر متفق
و مستعد گشته بهیراج و رکهناته بخشیان ریختند و راجپوتان نیز دست از جان برداشته و باکوته (درق
یراق ازان فریق بآن فریق ملحق شده و یکی بر دیگری در افتاده درهم و برهم کردند مهلت از زدن برچهی
و برگرفتن رمح و رسانیدن جمدهر راجپوتان و بیرون رفتن دشنه و بکار بردن شمشیر سروهی و برداشتن
ضرب کیمی هنگامه کارزار را بعنوانی که شایان جلادت راجپوتیه است گرم ساخته از ریختن خون
دامن صحرا گلگون کردند و چون بر افغانان وقت ستیز و آویز غایت تنگ و تیره گردید ناچار جهت
امان جان منهزم گشته خود را در شعاب کوه زدند و راجپوتان گرد شعاب گشته محاصره کردند و همه
شب درآنجا بسر آورده و صبحی اندرون شعاب درآمده و بکوته یراق درپیوسته بسیاری را علف
تیغ بیدریغ ساختند مگر جزوی که بقیة السیف بهزار قصد بحالت جان بر شدند و راجپوتان قریب
سیصد نفر داد تهور داده بکار آمدند عاقبت الامر بخشیان با دوصد کس راجپوتان نزد مهاراجه

سرما و رطوبت بی انتها جان بلب رسیده زندگانی بس گران آمد درینحال بر اختلال ناگهان افغانان گروه گروه جمع شده و بر فراز کتل رسیده و نایره جدال و قتال باشتعال آورده سد راه شدند مگر به باعث اینکه تیرگی شب بآن درجه بود که سیارگان در وسعت آسمان راه گم میکردند همه کس ترسان و پریشان گشتند پس نه پای پیش رفتن و نه یارای برگشتن خان مشارالیه که غرور شجاعت بدماغ آغشته داشت بجنگ سبرد و تفنگ در پیوست و افغانان تیز بارش بارش سنگ و تیر و تفنگ کردند اما انچه لشکریان می انداختند کاری کرد و هرچه ازان تیره بختان می برآمد همه کارگر میشد بالآخره در ظهور این حالت لشکریان متردد و سراسیمه گشته رو بسمت اردو کردند و هم شجاعت خان مصلحت پیش رفتن ندانسته عطف عنان نموده و زد و خورد کنان در جبال و شعاب مشکله سخت درآمده و در انجا پناه گرفته از تیر و تفنگ بمدافعت آن تیره درونان می پرداخت لیکن از غلبه سرما و نزول باران جمعی کثیر بستوه آمده مرحله پیمای عالم بالا گشت و باقی ماندگان را چندان قوت و قدرت نماند که دست برداشتن توانند پس به تاهچنین حالت تمام آنها شب از استهلاک بسرآوردند و چون صبح پرده ظلمت شب از روی برگرفت افغانان ضلالت اندیش از هر طرف رفتند چنانچه جوانان از شعابها مستعد شده و بجنگ درپیوسته انچه لازمه شجاعت و تهور بود به تقدیم رسانیدند مگر خان مشارالیه نقش تدبیری که نظام کار برگزیده خاطر مرتسم ساخته بود برخلاف آن رو نمود عرضیکه در وقوع این صورت نیابد پاس آبرو که خلاصه زندگانیست مردانه و فرزانه خود را هم شامل جوانان معرکه رزم ساخته با دو کس جوان بدرجه شهادت کامیاب گشت در نیضمن افغانان گرد شده لشکر را قزاقا کردند و چون وقت شب جز محاصره براه جبونت سنگه

دایره برون کردند بالجمله اکثر رؤسا افاغنه جوق جوق از تواباں به پیشاور آمده و مهاراجه و خان مشارالیه را دیده و از عهد و پیمان موثق مصالحت در میان آوردند و بران مقرر شد که بعض افاغنه که نیامده اند آنها هم آمده بعهد و پیمان مستمال شوند تا از هر طبقه و هر فرقه خاطر جمع نموده نهضت پیشتر باید کرد در بیضمن مبارز خان و ولی بیک کولابی و خواجه کمال تورانی که تمام عمر در سایه پرورش یافته بودند و سماله زده خورد را در خواب و خیال ندیده به شجاع تحان پیوسته از تخانان پر هراس گوش خان موصی الیه را آماده کرده صلاح دادند که باین فوج توقف نمودن درینجا بتقاضای مصلحت نیست پس بهتر که بسرعت هر چه تمام تر بکابل باید شتافت و ازانکه خان مذکور بر ناکرده کاری آنها وقوف نداشت منجمله کارکردها دانسته رهگیرای سمت کابل گشت و مهاراجه هر چند که ممانعت نمود آن را بگوش سماعت جانداد و فی الحقیقت که این عبارت عین عبارت بوده و بر لب آب بالی که در راه به نزدیکی واقعست رسیده خیمه زدو بامدادش برهم سپر و تشکار باچندی منصبداران و جوانان لشکر بالای کتل رفته اقامت گرفته منتظر بود که صبح اردو و اعزاق را ازانجا طلب باید داشت لیکن ازانکه مهاراجا از شرارت افغانان وقوف داشته ازان فرق شرارت اندیش مطمین خاطر نبود بدل اندیشید که خان مشارالیه از بی تدبیری برخاسته رفته بی محابا بر سر کتل رسید درینصورت مبادا آن وحوشان از کوته اندیشی با خان موصی الیه سلوک نوعدیگر نمایند و من در حضور اقدس به بدنامی انگشت نمای خاص و عام شوم نظر برین خود هم کوچ کرده قریب لشکر خان مذکور که بر لب آبی خرد آمده بود اقامت پذیرفت حکم بیحان شب که ایام زمستان بود باران بشدت کمال نزول نموده برق و رعد و صاعقه و باد و غبار استیلا گرفت از هجوم جب هر یکی را از لشکریان به سبب صحبت

وآنها بسمت کتل کریه رفته متوقف شده درگذشتن بیشتر دفع الوقت کردند ازین باعث حا
مشارالیه گرز بردار را نزد نصرت خان و راجه ماندهاتا فرستاد که سزاوار نموده روانه پیشتر سازد
نیز خود از عقب بی تامل مستعد جنگ گشته و سوار شد و از کتل کریه درگذشته ازانجا با نصرت خان
و راجه ماندهاتا داخل کابل گشت و ازانجا عرضداشتی محتوی داخل شدن به کابل مصحوب نیاز بیک
گرز بردار بدرگاه جهان پناه روانه ساخت آخرش در جواب آن منشور والا بدین مضمون شرف
ورود یافت هرگاه باین قسم سهل رفتن بود پس چرا چنین اشکال در پیش کرده و چندین ماه
توقف بمیان آورده بتخریب آن ملک پرداختند و سبب آن هیچ معلوم نشد پس ازان بر بارپا
محقق خلد مشاکل بظهور پیوست که خان والاشان را با افغانان ساخت و باخت بوده کار آسا
را بدشواری تمام وانمود و هم این معنی در خاص و عام شهرت یافته اگرچه خان والاشان بکابل
رسید لیکن انسداد راه بدستور مانده مترددین و مسافرین نمی توانستند که بغیر اقبال عبور نمایند
الغرض وقتیکه این رویداد بعرض معلی رسید خاطر ملکوت ناظر به استیصال افغانان بدمآل متوجه شد
بنا علیه عمده راجهای زمان مقدمة الجیش جهانستان مهاراجه جسونت سنگه را از صوبه
گجرات تغییر نموده بدرگاه قدسی طلب داشتند و بعد رسیدن او در حضور و ادراک ملازمت به سرداری
ملک کابل امتیاز بخشیده و شجاعتخان عرف رعدانداز خان را بعواطف جمیله ممتاز فرموده
با توپخانه لایق و فوج فایق همراه مهاراجه مقرر نموده و از حضور فیض گنجور دستوری داده ارشا
کردند که هر دو سرداران باتفاق و استصواب ...... تنبیه و تادیب قرار واقعی با افغانان ضلالت
نشان رسانیده بنا و نسبت آن مرز و بوم ملاحظه نمایند چنانچه مهاراجه و خان مذکور بدانجا رسید

معاودت نمود دیگر امرای عظیم الشان مهابت خان اندیشید که افغانان چیره دستی بر لشکر محمد امین
خان نموده از راست آمدن معامله خیره و تیره شده اند مبادا از کوته اندیشی بما سلوک نوع دیگر
نمایند و ننگ عظیم در خاص و عام پیدا گردد لهذا مناسب آن باشد که اولا باین فرقه بها طریقه
آشتی و مصالحت انداخته بعد آن عازم کابل باید شد بنابران بآن وحشی منشان آنچه لازمه
مصالحت و موافقت بود بتقدیم رسانید اما آن ضلالت اندیشان را که گوش شنوا و عقل رسا نداشتند
علی الرغم آن بسر مخالفت و منافقت آمده استیلای خود ظاهر آوردند ناچار خان مشار الیه از مشاهده
این حال عرضداشتی حاوی بهذا الشرح و بسط ترسیل نموده التماس کمک فوج شاهیه نمود چنانچه بر وفق
ملتمس اکثر امرایان عظیم الشان از حضور پرنور بدان صوب دستوری یافتند اما درین اثنا موسم زمستان
آغاز شده برودت برف سد راه کابل شد و چون آن موسم رو بانقضا آورده تابستان چهره کشا گردید
فرامین قضا آئین و احکام واجب الاذعان متواتر و متوالی درباب عزیمت کابل بتاکید تمام شرف
اصدار یافت و خان والاشان بنابر قدغن حضور از پیشاور کوچ نموده و مسافت سه کروه بجانب
جمرود منزل نموده و از آنجا سرداران افغانه را بعهد و پیمان موکد طلب داشت اما آن تیره
درونان اصلا و مطلقا بر عهد و پیمان اعتبار نکرده مستعد بخیال باطل ماندند از ... خان عظیم الشان
در آنجا روزی چند توقف نموده چون این خبر از زبانی سرکاره ها بعرض قدسی رسید نیاز بیگ
گرزبردار از حضور تعین شد که قدغن بلیغ نموده خان مشار الیه را بکابل رساند پس گرزبردار مسطور
رسیده سزاولی بمرتبه اتم نمود و خان معزالیه بنابر تاکید حضور لفرت خان و راجه ماندهاتا را که در آن
ضلع از زدن شمشیر نقش خوب پیدا کرده بودند با جمعیت پنجهزار سوار طریق امنقلا روانه ساخت

به پیش [illegible] ساخت و مستحبات امیر را از عمده‌های آنجا
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible] مسلمانان بسیار از لب آب [illegible]
[illegible]
[illegible] بیان [illegible]
[illegible] مقام خود [illegible] سال [illegible]
[illegible] و استمالت به دستخط خاص نوشته در آن
[illegible] چون [illegible]
[illegible] اعمال [illegible]
جابجا [illegible] فرمان [illegible] در باب [illegible] نام [illegible] امرای عظیم [illegible]
مهابت خان [illegible] لاهور
[illegible] تمام [illegible] رسانده تا [illegible] مهابت خان به [illegible]
[illegible] جهانگیر [illegible] رسانده از دستی تدبیر [illegible] رای
در نسق آن [illegible] خان برطبق یرلیغ جهان مطاع از ملک دکن
با دولت شرف استانبوس شرف گشت و آنحضرت او را با انواع الطاف سعادت پیوند و بلند سود مند
[illegible] آستان فلک نشان به بسیار اعزاز و افتخار [illegible] سمت کابل نموده بالجمله خان
مشار الیه به [illegible] کوچ نموده داخل به پیشاور شد و اعظم خان بدار السلطنت لاهور [illegible]

آنست که سد راه آب اجرا نمایند آن فریق زندیق که آماده پرخاش اند و بند کوهستان بگذرد و در
مقام جذب درآمده بجوشش و خروش تمام از [illegible] بارش تیر و تفنگ و سنگ نمودند جوانان هر بر پیشه دست
از جان شسته و به پا مردی تمام بر فراز کوه [illegible] بهایم ستوران و باطل نشان را نیز به تیر و تفنگ در گرفته
بسیاری را آغشته خاک مذلت [illegible] چنانچه در عین محاربه و مجادله میر عبدالله و میرزا سلطان [illegible]
جوان دو کامران داد تهور و مردانگی داده کامیاب رتبه شهادت گشتند در وقوع این واقعه هایله آن
دو جوان شایسته که انتظام لشکر با نام نمود و مربوط بود تهلکه و تزلزل عظیم بر لشکر رو داد و عنان اختیار
از دست همه رفت و هر یک بکوه و هامون روی گریز در پیش نهاد چون انتظام لشکر از دست افتاد
افغانان از هر طرف ریخته و به زد و خورد پیوسته دست به غارت گشادند از انجا که اهل متفق و متخلف
را عیال و اطفال و احمال و اثقال همراه بود هر یک را مصیبت سخت و صعوبت کمال رو داد یکی تشنگی
آب دوم جور عقوبت افغانان ناخداترس القصه برای هر فردی قیامتی نمودار گردید که پدران
از فرزندان و پسران از مادران و زنان از شوهران و آقایان از نوکران چون بنات النعش
متفرق و پریشان گشتند آخر شکست عسکر عثمان و غیره عمده های ورنشیب و فراز که گاه پیاده
و گاه سوار افتان و خیزان بصد خرابی و پریشانی بموضع رسیده از انجا بر سبیل دستگاهی به پیشاور
آمدند جهانگیر قلیخان و میرزا نجفی داد کارطلبی داده توفیق شهادت یافتند الحاصل ده هزار کس
در این آشوبگاه غذای تیغ شده مقیم میدان شدند و قریب دو کرور روپیه از نقد و جنس و غیره
غنایم بدست مخالفان افتاده و بیست هزار کس از ذکور و اناث گرفته برده بملک توران / وماوراء النهر
بعرض فروخت فرستادند و عمدة الملک در لاهور این حادثه عظمی که خفت و بی حرمتی بجد بلاهور رسید مبادرت

افاغنه را طلب داشته و هر نوع استمالت ساخته بنای فتنه و فساد از میان باید برداشت و پس از آن به
جمعیت خاطر کوچ باید نمود و این سخن را نجابان عظیم الشان ظاهر باید ساخت لاکن از تسلط و هیبت خان
معز الیه کسی را یارای آن نبود که حرفی بر زبان آرد مگر با وجود این معنی مکرمت خان و مبارز خان راه سخن
یافته در خلوت بتقریبی مذکورش در میان آوردند تا هم عمدة الملک مقتضای کثرت غرور و ثروت بگوشش
التفات جا نداده و قدری گران خاطر شده گفت که این وحوش سیرتان مرغان هوائی اندیشی اینها را
چه تاب و طاقت که در صف کارزار پیش باز بلند پرواز باکشائی نمایند عاقبت الامر روز دیگر بی محابا
از جمرود کوچ نموده وقت ظهر بمنزل سجد علی استقامت گزیده در ترتیب مورچل و استحکام توپخانه قدغن
بکار برد در همین صورت افغانان بد دولت بهایم سیرت از کوته اندیشی جوق جوق از فراز کوه آمده وکول
آب را که در قرب و جوار کوه بود بند کرده بنای شورش و فساد آغاز نهادند لهذا لشکر نصرت اثر از بی (در
آبی در ورطه بی تابی افتاد و مصدا از آنکه در ان ایام که موسم زمهریر بوده آفتاب از بس تابش تیغ آخته
می برآمد لشکریان را از نهایت تشنگی جان بلب رسیده و اکثر آدم و چهارپایه مستهلک شده جان
دادند و عمدة الملک چون دید که لشکر تلف میشود ناچار از سروت نظر بر داشته و شجاعت را موقوف
بر وقت داشته و به افغانان پیام مصالحت کرده استدعای افتتاح راه آب نمود لیکن آنها طلب
مبلغی از رسوم مقرری که مقرر بوده به انعام کردند از ... عمدة الملک که در نشاء غرور سر خوش بوده
احدی را موجود نمی شمرد و سر بر خاش آمده و میر عبدالله خلف الرشید و میرزا سلطان خویش
خود را با جوانان آزموده کار و بهادران تیغ گذار جهت رفع شرارت آن گروه نابکار تعین نمود
میر مذکور نخست پیغام مصالحت و استمالت گذارش کرد که صلح مقدم از حرب است علی هذا النسب

را از صوبه داری دار الملک کابل تغییر نموده بسرداری صوبه معظمه دکن مقرر فرمودند و عمدة الملک محمد امین خان
را از صوبه داری دار السلطنت لاهور معزول ساخته بصاحب صوبگی کابل منصوب کردند خان مشار الیه که در
شجاعت و حسن تدبیر و کاردانی و معامله فهمی یکتای زمانه بود چنانچه خزانه وافر / میداشت لحد طی مراحل
بدار الملک کابل رسیده نظم و نسق انجا باین گزین نموده چون ایام شتا در رسید برودت برف شروع
گردید و چون دران سرزمین در عین شتا از برودت برف راه ها برطرف مسدود گشته از صعوبت سرما
اشدیعات بسیار و تکلیفات بیشمار بحال بنی آدم عاید می شود بر بنا منی خان موی الیه نایب خود را در
انجا گذاشته به پیشاور که آب و هوای انجا نهایت معتدل است آمد اما ایام زمستان بعیش و عشرت
شادان و فرحان بسر برده چون موسم ربیع که عبارت از بهار است در رسید در تهیه عزیمت کابل
شد درین ضمن از انجا که مرزا علی بیک فوجدار جلال آباد که از طرف خان موی الیه منصوب بوده با
افغانان آن نواح سلوک نکو هیده نموده بود و آن قوم که در دار الملک خویش از مور و ملخ بیشتر و باهم
یگانه و از دیگران بیگانه اند جمله آنها از هر جا و هر مکان متفق گشته با یکدیگر مصلحت کردند که راه کابل بر
عمدة الملک مسدود باید ساخت تا عبور کردن نتوانند چنانچه این خبر در پیشاور شهرت گرفت اما احدی را
از شوکت و صولت خان مرقوم بر زبان آوردن نمیتوانست تا آنکه بیشتر انه عمدة الملک به جمرود که
مسافت کروه از پیشاور است رفته و روز دو می خود داخل دایره شد هر که دران منزل خبر تواتر انسداد
طرق افاغنه بکرمت خان و مرزا بخشی د / مبارز خان و مظفر خان و غیرت خان و راجه بالدها تا و غیره
امرایان که همراه خان والا شان بودند علی التواتر رسیده و همه ها متفکر و سراسیمه شده و بر از کوی
نشسته مصلحت وقت دران دیدند که عمدة الملک درین جا مقام نمایند تا عبور کید و روز سر کرده

نو حیدر آنجا مستعد شده مقابله گرفت و به مجادله با حسن وجه پرداخته درجه شهادت یافت در هر صورت
آن ضلالت اندیشان شهر نارنول را متصرف شده و مال و متاع بسیار سکنه آنجا بغارت داده واکثر
مساجد و مقابر را منهدم نموده وازانجا روی ادبار به قصبه برات سنکهانه نهاده دست غارت
بر رعیات متعلقه آن دراز کردند چنانچه غلغله شورش آن تیره درونان بدار الخلافه شاهجهان آباد
رسیده و غله بکمال گرانی آمد و خلق الله از بس مضطرب و متوهم گردید لهذا رعد انداز خان المخاطب
بشجاعت خان و [illegible] خان و سید حامد خان و کمال الدین خان و کنور کشن سنکه و دیگر بندهای جلو
خاص با جمعیت ده هزار سوار برای استیصال آن نکوهیدگان [illegible] آن بدمآل از پیشگاه خلافت دستوری یافتند
و چنینکه بهادران ظفر پیکر [illegible] مسلور رسیدند از طرفین جنگ بوقوع آمد اما ازانجا که اقبال عدو مال
حضرت شاهنشاهی شامل حال بندها [illegible] در اول حمله غریب داس سرکرده آن فرقه به تیغ آمده بجهنم
واصل شد من بعد دیگران علف صمصام [illegible] آشام گشتند سوانیش در کشته شدن آن مردودان به یقین
انجامید که آنچه بر کنگره زخم شهرت یافته بود محض غلط و خلاف باشد چنانچه هر فردی ازان افراد جان
بر نشده خبر رسید که دو هزار کس ازان جماعه بخاک مذلت افتادند و قریب دویست کس از لشکریان بکار
آمدند ملک کنور کشن سنکه که سعادت جبهه آن گروه پیوسته بود هفت زخم شمشیر بر هر طوم [illegible] سوانیش
رسیده از دست او کارهای نمایان بظهور آمد سوانح بر پا شدن فتور در ملک کابل و تغیر نمودن
بندگان حضرت مهابت خان را ازانجا و منصوب فرمودن محمد امین خان را بصوبه داری
مذکور و غارت ساختن افغانان خان مشار الیه را - از اعاظم وقایع فتور دار الملک کابل است
مجملی ازان واقعه بر صفحه بیان ثبت می باید و آن اینست که بندگان حضرت عمده امرای زمان مهابت خان

مشرف گشت چون خدمات عمده از او بسرانجام یافته و بمرتبهٔ اقصی مخصوص گردیده آنحضرت بر علو همت
و حقیقت او اعتماد کلی داشتند با وجود ادای تتمهٔ ... عالم داشت اما از سرگشتگی طالع و زبونی تاو قیت
با بادشاهزاده محمد اعظم شاه راه نزاع ... پیدا نموده سلسله جنبان خیالات باطل گشت این خبر بعرض
مقدس رسیده فرمودند که گنجشک را حوصلهٔ باز بلند پرواز نباشد اما توهم اینکه مبادا یک
گونه نیابتی شاه بر پایه پیشینی او را از منصب طرف نموده و محل اسباب امارت و سرفرازی از فیلان
و اسپان و احتشام و علم و نقاره در سرکار والا ضبط کرده حکم فرمودند که برای طواف مکهٔ معظمه برود و چون
او از منزل روانه شده در نواحی جالور رسید بموجب عرض اسدخان حکم صدور یافت که در بلدهٔ احمدآباد
اقامت گزیند لیکن احدی از منصبداران متعلقه آنجا برای دیدن او نرود ... پیدا شدن فساد مونڈیهای
مشرب ستنامی و کشته شدن آنها دیگر سوانح این ایام از فتنهٔ مونڈیهای مشرب ستنامی است
و آن قوم از نهایت نجاست زشت و خبیث و پلید است چنانچه در آئین آن مشرب و الحاد هیچ
تفرقهٔ مسلمین و هنود نکنند و خوک و غیره مکروه میخورند و اگر سگ هم خرده گردد عار و کراهت نیارند
و در فسق و فجور عیبی نفهمند عجب هنگامه غریب داس نام ... سرگرده آن مشرب چند از اوباشان بد
طینت را فراهم آورده در نواحی سرکار نارنول غبار فتنه و فساد برانگیخت اما از بدایع اینکه ا
شهرت درداد که در آن جماعه پیر زالی است سحرساز که بقوت افسون وقت شب لشکر غیبی
فراهم می آرد تا آن سپاه به تسلط تمام جنگ می نماید و نیز ضرب شمشیر و تفنگ و تیر و غیره سلاح با آنها
کارگر نمیشود آخرش باستماع این خبر خلق الله متعجب و بخوف گشته جوانان جنگجو دل از مقاومت
آنها برداشتند و آن مفسدان اکثری از قصبات و قریات را تاخته بر نارنول آمدند مکرر طاهر خان

رفت بادشاهزاده باورنگ آباد رفت لیکن معاراجه نه ماه در برهانپور ماند بعد ازان بصاحب صوبگی
گجرات شرف اختصاص یافت و بهادرخان بسرداری ملک دکن نامزد گردید و اخلاص خان وغیره بندهای
بادشاهی تعینات او شده بودند بادشاهزاده طلب حضور شد درین اثنا برلیغ واجب التبلیغ شرف صدور
یافت که قلعه سالهیر را تسخیر در آورده عازم پیش شود چنانچه خان موی الیه با فوج گران سمت قلعه مذکور
رفته تسخیر آن سمت برگماشت و خود غنیم عاقبت وخیم با فوج گران در رسیده جنگ صعب در میان آمد
و اخلاص خان زخمی شده و پنجاه کس از بندهای بادشاهی بقید تش رفته و پنجهزار کس از جوانان کار طلب
کامیاب شهادت شده بودند و از مردم زن بسیاری تیغ آمده بخاک مذلت افتادند آخر کار قلعه مفتوح
نشده و خان مشار الیه بلا نیل مقصود متوجه اورنگ آباد گردیده و در دکن مصدر کارهای نمایان گشت
و لعبه چندی بادشاهزاده و شاه جهان آباد رسیده باوراک ملازمت والا سعادت کونین فراندوخت
همدران ایام براستدعای نقاب آرای حجله عصمت نواب بائی جی محمد سلطان را و باستشفاع نواب
قدسی القاب بیگم صاحب سپهرشکوه وایزد بخش را از قید خلاص نموده خاطرشکسته و جان رمیده آنها
را بانواع تفقدات و مراحم اطمینان بخشیده محمد سلطان را بمنصب هشت هزاری ذات و دو هزار
سوار سرافراز فرمودند و سپهرشکوه وایزد بخش را بمنصب مصاهرت منتخر و ممتاز گردانیدند و چون
مجدد و الایام جوهر قابلیت و مزاجدانی سپهرشکوه بمحک امتحان رسید منظور انظار آنحضرت گشته
تنخواه دادن هاکر امرایان و دستخط نمودن بر فرامین و دارسیدن بمعاملات خالصه شریفه برای
صواب انتهای آن والا گوهر تکلیل خلافت واگذاشتند بیایه اعتراضی آمدن میرخان از سوانح عبرت
افزا آنکه درین اوقات بظهور رسید که میرخان از صوبه بهار تغیر شده بشرف تقبیل آستان ملایک آشیان

اسباب کارخانجات را بآتش سوخته و بعضی را به نهر کنک انداخته با اسپ و تیغ راه فرار در پیش گرفت و راو اسنکه هاره و راجه سبهکرن از جهت همراهیش اینیز خیام و دیگر اسباب خودها با آتش سوخته و باب در رزده رفیق طریق او شدند پس بادشاهزاده و مهاراجه باستماع خبر فرارش بشتاب تمام شتافتند اما دلیرخان از غایت دهشت و بیم جان روز از شب و شب از روز نشناخته و بیراهه رفته خانه بر بادیه تکبذر اکبرپور رسیده با وجودیکه آبش بطغیان تمام تند و تیز میرفت منتظر کشتی نمانده اسپ در نهر زده آخرش از عقب او راجها و دیگر سپاه اسپان باب انداختند مگر خودش معه راجها و بعضی بقوت شناوری بساحل سلامت رسیده و اکثر جوانان در بحر فنا غریق شده جان دادند بعد آن از آنجا خود را باوجین رسانیده و چندی در آنجا لعب و رنج راه را با آسایش بدل ساخت در آن ایام بهادرخان کوکه که از تغیر مهابت خان بنظامت صوبه احمدآباد منصوب شده در آنجا در رسیده چنانچه خان مشار الیه باستماع خبر آمدن دلیرخان باوجین رفته همراه خود با حمدآباد آورده حقیقت فرار و عقیدت دلیرخان و اعتراض شدن بادشاهزاده باغوای بعضی اهل غرض خان و عنادشان موجب مهاراجه معروض آستان سلطنت نموده و معه تجویزنامه خدمت فوجداری سورت بحضور الوزارسال داشته خان مشار الیه را روانه سورت ساخت بالآخره در حضور معروضه بهادرخان و تجویزنامه درجه پذیرائی یافته فرمان والاشان عز اصدار یافت که بادشاهزاده و مهاراجه تعاقب دلیرخان را گذاشته و عطف عنان نموده خودها را باورنگ آباد رسانند و هم میرحسینی بنظم اولی تعین گشت از پی جهت بادشاهزاده و مهاراجه روانه اورنگ آباد شده بجانب پنهور شدند و چون در نزدیکی برهانپور رسیدند حسب الحکم معلی ابنام مهاراجه رسید که در برهانپور استقامت نماید پس مهاراجه در برهانپور استقامت

پریشان گشته بود در حصول ملازمت بادشاهزاده بمقام خوف و رجا آمد که مبادا کار بد عذر رسد
و اگر چه دو سه مرتبه عزم ملازمت بادشاهزاده سوار شد اما از راه برگردیده چندی روز ببهانه آزار
بگذرانید و چون بادشاهزاده پیغام حضوری حضور خود نمود در جوابش التماس کرد که مهاراجه در حضور
مختار هستند و مارا بوساطت کسی سلام نمودن عار است غرضیکه بعد رد و بدل بسیار قرار بران افتاد
که دلیرخان برای ملازمت بیاید و بادشاهزاده سامان احشام و آلات قلعه گیری بموجب حکم اقدس
بجان مذکور موجود کرده دید و آنهمه بعمل آمد فی الجمله دلیرخان در اصل روهیله داؤد زئی است
و در شجاعت و تهور سرآمد روزگار بوده سامان و سرانجام جنگ و جدال از سپاه کارآزما و غیره نیکو
داشت / معهذا اکثر اوقات در صحبت طالب علمان و درویشان بسر برده دایما بنماز و روزه می
پرداخت با باوجود اینهمه افعال و اعمال حسنه جور و ستم را کار فرما شده خداپرستی را یکسو میگذاشت چنانچه
مدتی بحکومت گوندوانه بوده و اکثر زمینداران آنجا را از راه شرارت بسیاست مستهلک ساخته
غنایم و مبلغهای خطیر بدست آورد و چون بادشاهزاده و مهاراجه حقیقت سرکشی و عدم پاس ادب
سلطانی بدرگاه معلی عرضداشت نمود حکم اصدار یافت که اگر توانند بتدارک آن پردازید اتفاقاً
درین ایام پرتاپ رای ناسردار موکلی پیتن را تاراخت را آورد و خان مشارالیه دو روز پیشتر
از ورود منشور لامع النور بتعاقب او از دریای گنگ درگذشته بود و بمدافعت و جنگ ساعی بود در
همان منزل خبر ورود منشور سعادت افتاده و اگر چه پیشتر متوهم بود با انواع خیالات موهوم خاطر
را پریشان میداشت چون خبر صدور فرمان مسموع گشت از بس مشوش و سراسیمه گردیده و
با آنکه ایام برسات و گل ولای بدرجه اتم بود اما هیچ تصدیعات را بخاطر نیاورده و خیمه و سایر

مقابله گرفته جنگها کرده بودند و از طرفین زد و خورد درمیان آمد و از آن جمله سیکی... مقابله گرفته جنگها سیکرده بودند و از طرفین زد و خورد در آن متنفس جان باخته مسافر ملک بقا می شدند

آخر کار میرزا راجه بنابر کثرت لشکر مخالف بر نهاده و چنانکه این خبر معروض پایه سریر گردید بغایت

مستحسن گردیده طلب حضور نموده دلیر خان را با دیگر امرایان بدکهن رخصت فرمودند الغرض میرزا

راجه کوچ بکوچ به برهانپور رسیده در آنجا مسافر ملک بقا شد ازین باعث مهاراجه جسونت سنگه

شفیع جریمه کنور کرنسنگه شده برای سرفرازی منصب و خطاب راجگی و نیکه آمیر التماس نمود چون

جرم بخشی و عذر پذیرائی و بنده نوازی در ذات مقدس ودیعت نهاده دست قدرت است آن

حضرت از راه فضل و کرم شاهانه ملتمس مهاراجه قبول فرموده کنور مذکور را بمنصب و خطاب راجگی

با ٹیکه امیر سرفراز نموده باشان رخصت کردند و همدران ایام زبانی هرکاره ها بعرض رسید که دلیر خان

بملک دکن وارد شد لیکن آنحضرت نظر بر غلبه غنیم بادشاهزاده والاجاه محمد معظم را بسرداری ملک دکن و

سرانجام مهام آن ولایت امتیاز بخشیده مهاراجه و دیگر امرایان را بر کاب سعادت آن والا درجت تعین

ساخته مرخص فرمودند چنانچه آن نور حدقه سلطنت مع متعینان کوچ بکوچ داخل خجسته بنیاد اورنگ

آباد شد و درهمین ایام دلیر خان از دیار دیوگده چانده از زر سرخ و سفید بسیار بدست آورده

معاودت باورنگ آباد نموده تعهد نامه بحضور ارسال داشت که اگر تا دو سال این بیاق بعهده

بنده مقرر گشته سرانجام توپخانه و غیره لازم قلعه گیری از پیش گاه والا مرحمت گردد آنچنان

بنظم و نسق بپردازد که غنیم برگشته بخت را مجال سرکشی و فتنه انگیزی نماند لهذا از پیشگاه خلافت

فرمان صادر شد که بادشاهزاده بموجب التماس او همه سامان مهیا خواهد نمود اما دلیر خان از

باعث کثرت خزانه نخوت و غرور بدماغ آماده داشته جوهر عقل دور اندیش او از خیالات باطل

بسر و در حق شاه [illegible] کوتوال که بجز تفتیش مامور بود [illegible] سامانا کاین تا بسر حالی از
[illegible] مشهور [illegible] بنا مخالفت ساخته لوازم حبس بکار برد ملازمت
[illegible] تقصیرات نموده [illegible] تا آنکه روزی وقت شام [illegible]
[illegible] بصبح لوازم استقلال [illegible] انجام بود
در سیدن نشسته [illegible] شبا شب بپای مردی همت [illegible] گرک نام
زنار دار معتبر که [illegible] سکوت گرفت چنانچه [illegible] اول خبر فرارش
[illegible] و [illegible] شد [illegible] و هر محل گذر دریا و سرتاهوا
[illegible] و الا حاضر سازند عرضیکه آن همه را تا [illegible] لوازم
[illegible] گم شده پیدا نشده [illegible] نایافت [illegible] و همدانشمند [illegible]
معنی کمتر [illegible] مصاحب [illegible] و [illegible]
[illegible] زنار دار بسر برده [illegible] لباس تغیر آن سنیاسی در بر انداخته و [illegible] آن زنار دار
[illegible] بر آمده و [illegible] ملک دولت رفته و در اغما سر چه [illegible]
آمیختن [illegible] کشنده عزیمت ملک خود نموده و دشت و بیابان
[illegible] بطور [illegible] رفت [illegible] رفیق طریق او بود برعایت
[illegible] و جاگیر سیر چشم [illegible] بجناب کبک مجلس
ناموس خاص و عام ساخته [illegible] لشکر [illegible] آورده علم مخالفت و منازعت برافراشت چنانچه
دران وقت میرزا [illegible] لشکر کشی نموده بود شیرزه خان [illegible] سیدی مسعود [illegible] انجا
دررق

ایشان بچوکی مقید باشند پس از جهان روز از دریافت شرف کورنش محروم ماند لیکن بعد از چند روز بکنور
کیر تسنکه اشاره شد که آن سیه روزه کار را از قید نخوت و پندار وارهانند تا خار از پای عالم برآید
مگر بنا بر پاس عهد و پیمان پدر خود بدفع الوقت پرداخته از بیمعنی آن تیره روزگار را آگاه ساخت
چنانچه باستماع این خبر از بس مشوش و سراسیمه گردیده و در برآمدن مکری بکار برده بکنور مذکور گفته
فرستاد که من از قول و قرار و مدار پدر شما بدرگاه آسمان جاه رسیدم و حیف است که عمل برخلاف
آن رود و اگرچه مشتی استخوان من بخاک آغشته خواهد شد اما ننگ و ظلم آن تا مدتی در عالم و عالمیان
خواهد ماند درینصورت کنور مذکور زبانی دیگران جوابش داد که من در فکر استخلاص شما از شما زیاده تر
هستم پس خاطر خود بهمه الوجوه جمع دارید لعده لصلابت خان بمقتضای قابوی وقت گفت که حقیقت
آمدن سیوا برگروه مشهود و مبرهن است که از قول و قرار پدر من در حضور پر نور آورده و مرضی بندگان حضرت
بنوعی دیگر گردیده لهذا بنامی تمام و عاید پدر من گردد و از —— بهر گونه که دانید متوجه در استخلاص
او شوید که رقم بدنامی از صفحه جهان زدوده گردد / غرضیکه خان مشار الیه که با میرزا راجه ربط الاخلاص درین
داشت و در عالم تدبیر سر آمد مدبران زمانه بود جواب داد که طریق خلاصی آن محبوس مایوس بنوعی
نیست مگر یک نمط مصور باشد که هر روز چهار من شیرینی بر بقسیم تقسیم نماید که سیوی خود از آن
در بازار بفقرا و غربا برید و باقی سبد سبد بخانه امرا و راجها بفرستد و چون یک چندی برین نوع بگذرد
روزی در سبدی نشسته برآید و سوای این تدبیری دیگر نباشد آخر شب کنور مذکور را این تمهید
احسن بخاطر آمده سیوا را از بیمعنی آگهی داد و او هر روز وقت شام شیرینی طلب داشته و تقسیم
کردن گرفته سبد سبد بخانه امیر و راجها میفرستاد و هم بغربا و فقرا میداد چنانچه تا یکماه همچنین

بادشاهی و آمدن باستقلال و طمانیت تمام ببارگاه گیتی پناه عز اصدار یافت پس بعد صدور فرمان میرزا
راجه سیوا را برفاقت کنور کیرت سنگه راهی پیشگاه خلافت ساخت روانه شدن سیوا برفاقت کنور کیرت سنگه
و رسیدن بحضور پرنور و سعادت اندوز شدن از ملازمت والا چون کنور کیرت سنگه روانه درگاه معلی گشته
بمستقر الخلافه رسید حکم شد که امرایان عظام و خوانینان کرام و راجهای نامدار بلباس فاخره ملبس شده
بپایه سریر فلک نظیر بدیوان خاص و عام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه ایستاده / شوند و از دیوان خاص و عام تا (ورق
دروازه قلعه احدیان و برقنداز سرخ پوش جامهای زربفت مخمل کاشانی و زردوزی سقرلات پرتگالی در
بر انداخته و مسلح با هر یک سلاح گشته ترتیب صفوف نمایند و پیش دروازه قلعه فیلان مست کوه پیکر
را با تجمل آراسته دو رویه ایستاده سازند و بر در دولتخانه یساولان با یساول طلا و نقره معقید اهتمام
باشند و میر توزکان و گرز برداران با گرز طلا و نقره در دیوان خاص و عام به توزک و اهتمام تمام پردازند
پس از آن حسب الحکم و الاوقت یکپهر و چهار گهری روز اول سیوا بادراک ملازمت فیض رحمت روانه شده
چون بدروازه رسید از دید انبوه ازدهام احشام متحیر گردید و وقتیکه از دروازه درگذشته بدیوان خاص و
عام آمد بملاحظه سطوت و جلال بادشاهی که نمونه قهر الهیست متعجب گشت لیکن از آنجا لوازم
کورنشات و تسلیمات بتقدیم رسانیده و بپایه سریر عرش نظیر رسیده و بحصول ملازمت اشرف و اعلی
سعادت دارین و مباهات کونین فرا انداخته و از زر سرخ و سفید نثار و ایثار کرده اقسام جواهر و غیره
و اتحاف بر سبیل نذر پیش کشید بعده به میر توزکان امر گشت که در صف پنجهزاریان پایین راجه رای سنگه
ایستاده نمایند درین صورت از بس گرانی بخاطرش راه یافت مگر / تا چهار ساعت ایستاده ماند ازمین (ورق ٥٦
بعد الصلابت خان حکم شد که همراه رفته در حویلی خود فرود آرد و کسان فولاد خان کوتوال و مردمان

و وطن مالوفه آنها نموده از و جدا ساخت بالآخره از جدا شدن آنها سنگ تفرقه در جمعیت افتاده مغلوب

مطلق که بود مغلوب تمام گردید و چون در میان دریا اقامت پذیرفته بود جای برآمد لطف فی نگریده اندیشید

که اگر احیاناً راکب جهازات شده بطرفی بر ایم آن ملکی امان که از من جدا شده اند پی گرفته جای دستگیر

بگناشند و من در ورطه استهلاک افتاده به ننگ عظیم انگشت نمای خاص و عام شوم علی هذا مقتضای

مصلحت آنکه بندگی درگاه والا اختیار نمایم بکه برین بمیرزا راجه پیغام گذارش شده بتوسل عهود و مواثیق

و پیمان موکد نزد میرزا راجه آمد مگر چون بقرب معسکر آمد میرزا راجه اخلاصخان و کنور کیرت سنگه را

پیشواز فرستاد و او وقتیکه بلب بودهی رسید میرزا راجه خود برخاسته و تا فضای دیره باستقبال رفته

درکنار گرفت و از انجا همراه شده و آورده بر مسند نشاند در الوقت غنیم یک قطعه لعل وزن پنجاه

و پنج مثقال گران قیمت بمیرزا راجه نذر کرده در عفو جرایم و تقصیرات که بدرگاه والا بظهور پیوسته بود

دوازده قلعه تسلیم اولیای دولت قاهره نموده و مقالید قلعها بمیرزا راجه سپرده و چهار ساعت

صحبت گرم داشته رخصت منزل خود گردید قصه کوتاه / میرزا راجه عرضداشتی مشتمل بر اطاعت

پذیرفتن سیوا و آمدن او و بابت عفو تقصیرات دوازده قلعه موعوده کلید آنها تفویض نمودن و موقوف

فرمودن نهضت رایات عالیات از توجه آن صوب با عرضداشت او ارسال حضور پرنور نموده

و چون هر دو عرضداشت بنظر انور گذشت مورد تحسین و آفرین فرموده دو قطعه فرمان عاطفت

نشان یکی بنام میرزا راجه متضمن بر نوازش و مراحم خسروانه و عنایات فیل و اسپ با ساز طلا و

شمشیر با قبضه مرصع و خلعت فاخره و فرستادن سیوا را با کنور کیرت سنگه بحضور لامع النور و

ماندن او در همانجا و پرداختن بندوبست و دوم بنام سیوا مشعر و مستبشر بر عنایات و التفات

نزدیک رسیدن و پیرامون گردیدن نداد آخرش معمور چون بنوعی دست نیافت مقابل قلعه بالای کوهی دیگر که در آب شور بمود دار بود در راکب جهازات گشته رفت و از سنگهای کلان دمدمه بغایت استحکام ایمنه بنا داده و بر فراز آن توپها برده از ینلر ؟ نمیر به انداختن توپها مقید گشت و تا دو سال همچنین معامله در میان ماند اما از انکه آخر کار بر متحصنان وقت بسیار تنگ شده کار بجان رسیده سیدی مذکور پیام مصالحت بمیرزا راجه داده و امداد و معاونت خواسته بعهود و پیمان مؤکد شرایط چند در میان آورد و آن اینست که من از امروز بندگی درگاه والا قبول نموده در سلک ملازمان آستان ملایک نشان منتظم گشتم لیکن جهت دیدن صاحب صوبه دکن تکلیف نشود و مبلغ یک لکه و پنجاه هزار روپیه در وجه خرچ سه بندی توپخانه متعینه قلعه هر سال از خزاین بندر سورت عطا کرده که جهازات غنیم را باین راه عبور کردن ندهم و جهازات بادشاهی را صحیح و سالم بگذرانم عاقبت الامر میرزا راجه عرضداشتی مشتمل بر حقیقت مرقومه از فساد سیوا و محاصره قلعه دنداراجپوری و بندگی قبول کردن سیدی یاقوت با شرایط مسطوره و استدعای استمداد جناب سلطنت ارسال داشت چنانچه از روی مرقومه همه کیفیت مفصل و مشروح بعرض اقدس رسیده و درجه پذیرای و استحسان یافته در جواب آن دو قطعه فرمان والا شان یکی بنام میرزا راجه درباب نمودن مدد و معاونت سیدی مذکور و تنبیه سیوای اشقیا و دوم بنام سیدی مذکور مشتمل بر استقامت پذیرفتن در قلعه و بمبارکت رسیدن میرزا راجه از ورود فرمان مرحمت عنوان با فواج بحر امواج در لواح دنداراجپوری رسیده ابتلاش شایان دو سه نوکران عمده الضلالت اندیش را امیدوار منصب والا قدر / به پنجهزاری سوار و صاحب نوبتی و جاگیر

گذشتند مگر نسبت آنکه شاه از غرور و نخوت به تربیت خان ایلچی درگاه فلک اشتباه
سلوک ناپسندیده نموده بود حکم شد که اسپان را در بر گذر و بر مکان تسابیح سر بعنا دبردا
شتن شیوای شقاوت گرا در ملک دکن و محاصره ساختن او قلعه دندراجپوری و جنگ در میان
آمدن با سیدی یاقوت قلعدار قلعه مذکور و بر آمدن او باستعانت واستمداد خواستن از مهاراجه
در اوراق سابق حقیقت فساد سیوای شقاوت گرا مرقوم خامه سوانح نگار گردید و در نیولا خامه
نیز بتحریر آن می پردازد که درین ایام خبر شورش و فتنه انگیزی آن نگون بخت سیه رخت بوضوح
معلی رسید که در ملک دکن لوای تمرد و تعسف باطراف و جوانب برافراشته و اکثر شهرهای عظیم را تاخته
و بغارت داده و بهمه جا تهانهای خود نشانده متصرف خود در آورده است چنانچه خلق از دست
جور و تعدی او مستهلک و پریشان گردیده واحدی را از زمینداران آن ملک یارای مقاومت او نمانده
و همه تا مطیع و محکوم او شدند مجملا چون از بسیار جا خاطر وا پرداخت پس از آن اندیشه باطل در
تسخیر قلعه دندراجپوری که تعلق بولایت بیجاپور است برگماشت الغرض دندراجپوری قلعه ایست
بلند و مرتفع که نهایت متانت و استحکام در میان دریای شور واقع شده و میگویند که ساخته پرس
رام است که هنود او را اوتاری نامند پس خلاصه مطلب آن فتنه سرشت آنکه جهازات هندوستان
را که بولایت روم و شام و عربستان و فرنگستان و گرجستان وانگریزان و لندیزان و غیر آنها
در به پایین آن قلعه شده باطراف عبور می نماید متعرض شده متصرف خود در آورد غرضیکه
آن شقی باین اراده ضلالت آماده با باطل پژوهان ملک کوکن ساخت و باخت نموده جانب
قلعه مذکور رفت و سیدی یاقوت که بحراست قلعه مقید بود باندا ختن توپ و زنبورک مفسدرا

کامیاب شهادت شده و اکثری زخم برگرفته عرصه نبرد را از دست ندادند و از طرف آن
مفسد جمعی کثیر علف تیغ بیدریغ گشته رخت زندگی بجهنم بربستند و چون بقیة السیف را تاب اقامت
نماند در وقوع این صورت مفسد بی استقلال شده بتلپت را غنیمت شمرده و روبفرار نهاده و در
تلپت رفته اقامت گرفت آخر بیش افواج بادشاهی بتعاقب شتافته و تلپت را محاصره نموده تا
سه روز از طرفین جنگ تیر و تفنگ درمیان ماند لیکن روز چهارم جوانان کارآزموده و رزم دوست
از هر طرف حمله آورده به تلپت در رسیدند و از هر طرف دیوار را شکافته اندرون درآمدند و مفسدان
تیز دست از جان شسته و بیکدیگر تمام بجوانان ظفر نشان در پیوسته آنچه لوازم زد و خورد بود بتقدیم
رسانیدند پس در آنجا هم قریب چهار هزار کس از جوانان کارطلب بدرجه اقصی شهادت رسیدند و
و پنجهزار کس از آن فریق بدطریق زیر حسام خون آشام درآمده بدار البوار شتافتند و معهو ربا هفت
هزار کس بدست غازیان اسیر شد و خان مومی الیها مفسد را با اسیران دیگر دستگیر نموده بدرگاه آسمان
جاه آوردند حکم شد که آن مردود را بسیاستگاه برده بند بندش جدا سازند که در هر صورت بدیگر
فتنه پروازان عبرت گردد و دیگر اسرا حواله کوتوال اردوی معلی نمایند که در طوق و زنجیر انداخته
مقید سازد غرضیکه بعد ظهور این فتح حضرت ظل سبحانی از متهره نهضت فرموده در عرض سه روز
بمبارکی و خورمی داخل مستقر الخلافه اکبرآباد شده و اولا بروضه منور که حضرت عرش آشیانی که در
موضع سکندره که بیک طرف شهر واقعست تشریف ارزانی فرموده و بمزار مورد الانوار فاتحه خوانده و
مبلغ جلیل خیرات بمسکینان و غریبان و محتاجان و آرزومندان نموده و بعد از آن داخل قلعه شدند
درین اثنا اسپان عربی و عراقی که والی ایران برسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاده بود به نظر مبارک

خلل انداز در ممالک محروسه شده بودند و موقوف فرمودن آن عزیمت از راه مصلحت بباعث افکندن غنیم سیه گلیم حلقه اطاعت وبندگی بگوش عقیدت و پرستندگی وطلب داشتن آتش بمعرفت سرزا و حاضر آمدن او و نظر بند شدن و بعد چندی از قید گریختن بطرف وطن خود ۞ بندگان حضرت قدر قدرت سلیمان منزلت دانشمند خان را که در معامله فهمی و کاردانی یکتای زمانه بود بصاحب صوبگی دار الخلافه شاهجهان آباد اختصاص وامتیاز بخشیده خود بدولت و نصرت متوجه ممالک دکن شدند که دمار از روزگار سیوای ضلالت پیرا و سایر زمینداران آن مرز و بوم که رفیق طریق مفسده آنجا به فساد اند برآورده بحال مسکن هر یک را داخل ممالک محروسه نموده با فتح و ظفر معاودت فرمایند لیکن وقتیکه مضرب خیام ظفر التیام در شهر سواد متهره که معبد هند واست گردید حقیقت بتخانهای آنجا بعرض رسید اشارا لعبد النبی خان فوجدار آن بلده بحکم شد که هر یک بتخانه را منهدم ساخته در مساجد عالی احداث نماید و چون غداران ایام گوکلا جات زمیندار تلپت متعلقه متهره جمعی کثیر از جاتان و دیگر دهقانیان فراهم آورده سر تعنّد و تمرد برداشته بود حسن علی خان و عبد النبی خان با امرایان دیگر جهت استیصال آن بدمآل دستوری یافتند چنانچه مشار الیها چون مسافت دو کروه راه طرف از تلپت رسیدند مقهور منکوب با جمعیت بیست هزار سوار آزموده کار پیش آمده مقابله گرفت پس از طرفین صفوف انتظام یافت اما پیش از انکه جوانان لشکر نصرت اثر دست بجان رسانند مفسد از کمال غرور اسپان برانگیخته در پیوست درینحالت جوانان جنگجو بکوسه یراق دست و گریبان شده جدال و قتال را بمرتبه نهایت رسانیدند بالاخره از طرف لشکر اسلام بسیاری از مردان کار

اگرچه تردد و تلاش نمایان کرده جنگهای صعب و مترادف نمود اما شورش غنیم روبکمی
ننهاد و بل موجب مزید غلبه گردید آخرش در وقوع این صورت سرا مهاراجه را موقوف نموده
و از حضور سرانجام آن یساق بعهده میرزا راجه جیسنگه متعلق ساخته و دلیرخان را همراه وی
لشکر مقرر کردند چنانچه آن راجه که در عالم تدبیر نظیر خود نداشت دران ملک رسیده و چهار فوج
ترتیب داده یکی بسرکردگی دلیرخان و دوم بسرداری داود خان سیوم براست صف شکن
خان و چهارم به ایالت قطب الدین خان ترتیب داده هر چهار سرداران را بر جمعیتهای
غارتگران برگماشته خود پای همت بر اساس استقامت گرفت غرضیکه آن بهادران عرصه نبرد از مردی
و مردانگی جنگهای نمایان جنگیان را از هرجا آواره و پریشان ساختند و میرزا راجه هم
بحسن تدبیر قلعه پرندهر فتح نموده بتصرف خود درآورد ولیکن در ظهور این صورت غنیم قریب یک لکهه
و شش هزار سوار از هر فرقه و طبقه فراهم آورد و روز بروز تسلط و غلبه او افزونی گرفت چنانچه اکثر
قلعه جات فرنگیان تسخیر نمود و قطب الملک و عادلخان پیشکش دادن قبول کرده ملک
خود نگاهداشتند معهذا در صوبه برار و خاندیس و بگلانه و تلنگانه چوتهه مقرر ساخت و
از نواح اورنگ آباد کهندنی گرفت و رفته رفته به بندر سورت رسیده قریب سه کرور روپیه
از دفاین و خزاین در قبض آورد و از باعث عبور او بسورت تزلزله و تهلکه عظیم در ملک
گجرات راه یافت / آینده دیگر احوال ضلالت اشتمال او بجای خود صورت تسطیر خواهد یافت (درد

سوانح چهارم مشتمل متوجه شدن بندگان حضرت قدر قدرت بملک دکهن بنابر تنبیه
و تادیب سیوای شقاوت گر او رفقای او که رایت فتنه و فساد برافراشته

جوانان دلاور اسپان برانگیخته و بگوشه براق در پیوسته آتش جدال و قتال را بکمال اشتعال در آوردند و از انکه بود دو سه ساعت شام پرده انداز ظلمت بر روی آن سپاه دلان کردید از چهر کی احمد تاب استقامت نیاورده و داغ هزیمت بر ناصیه ندامت گرفته بطرف قلعه پرند هر و غیره فراری کردیدند مگر جوانان شب کرد ظلمت که از تعاقب شتافته بسیاری را به حسام خون آشام کشیده بخاک مذلت انداختند و اکثر را اسیر پنجه تعذیر نموده و معاودت کرده وقت یکپهر شب اول بمعسکر فیروزی پیوستند لیکن از انجاکه بلشکر کوفت تمام رسیده بود اکثری که زخم برگرفته بودند بزخم دوزی می پرداختند و بسیاری از ماندکی مغلوب بیطاقتی شده بودند ازین جهت چندان احتیاط مورچل و بلا به بوقوع نیامد چنانچه وقت نیم شب قریب دو هزار سوار خونخوار نیزه گذار از قلعه برآمده براه مورچل اکر امتحان یاردوی درآمدند و چندی از الجماعه بی مایه جدا شده و به نقارخانه در رسیده و نقارچیان را ـــ داده نقاره و کرنای بلند آوازه کنانیدند که از شورش آن آمدی آگهی نیاید و جماعه کثیر بر ڈیره امیرالامرا رفتند درالوقت برخی کسان از نوکران امیرالامرا که گرد ڈیره بودند زد و خورد نموده بشهادت رسیدند مگر درین زد و خورد امیرالامرا فرصت یافته بجای رفته پنهان شد و چندی را از حرم و خدمگان نظر بر ناموس از دست خود بیکار ساخت و دختر امیرالامرا توفیق گریز نیافته زنده در قید و خیمان آمد الحاصل زمانیکه این خبر بعرض مقدس رسید بسیار گران خاطر شده و امیرالامرا را از سرداری دکهن تغیر فرموده انتظام آن مهم سرداری مهاراجه واگذاشتند پس مهاراجه تا دو سال

را از صوبه داری احمدآباد گجرات تغیر ساخته و نظامت آن صوبه بمهابت خان مقرر نمودند و هم
امیر الامرا شایسته خان را بصوبه داری ملک دکن امتیاز داده مع مهاراجه جسونت سنگه و راو بهاو سنگه
و راو رام سنگه و راجه رای سنگه سیسودیه و آصف خان و نامدار خان و مخلص خان و قطب الدین خان و
راجه دیبی سنگه وغیره منصبداران با جمعیت پنجاه هزار سوار و توپخانه بیشمار بداروغگی صف
شکن خان جهت استیصال آن بدمآل لایق الزوال از پیشگاه سطوت و جلال رخصت فرمودند چنانچه
خان مشار الیه بطی مراحل و قطع منازل در عرض یکماه بقرب و جوار احمدنگر رسیده در انجا بغنیم
عاقبت وخیم مقابله گردید و در صورت بدمآلات جنگهای صعب در میان آمده بسیاری از آن گروه شقاوت
پژوه علف تیغ بیدریغ شده رخت او از بدار البوار کشیدند آخر کار آن گروه نکوهیده کردار تاب
استقامت نیاورده آواره دشت فرار گشتند خان معز الیه در هر ضلع و هر مکان که راه آمد و
شد آن غنیم بدطریق بود فوجها برگماشته و خود بمحاصره قلعه پونه و چاکنه مقید شده و
از هر چهار طرف مورچل مستحکم کرده راه آمد و شد غله مسدود گردانید لیکن فوج نکبت موج هر
روز از کمین در آویخته و زد و خورد نموده میرفتند درین اثنا بسبب النوع غنیمان خسران نشان
خبر رسید که از عدم رسیدن غله کار بر متحصنان بنهایت دشوار است بلکه برین پرتاب رای
و شیخ ابراهیم نام سرداران خود را از طرف پرینده با چهل هزار سوار فرستاد چنانچه نامبردها بمقابل
امیر الامرا آمده معرکه آرای نبرد شدند چنانچه امیر الامرا و مهاراجه از دید کثرت جمعیت کفار
نگونسار جبین نیاز بحضرت کریم کارساز سوده و اتکای بر اقبال عدو مال خاقانی نموده
قدم گذار عرصه مبارزت شدند غرضیکه وقت آخیر روز بتقارب صفین گردید از طرفین

کنند که موافق عمل ابراهیم خان نوازده را سرانجام شود و بعد از اطمینان خاطر از بند و بست آن ملک به تنبیه و

تادیب سایر زمینداران مفسد خصوصاً آشام و ملهیر که از روی کوتاه اندیشی باعث اضرار و آزار مسر

مسلمانان میشوند پرداخته استیصال آن فرقهٔ ضاله با اقتضای دین داری و مراعات لوازم مسلمانی

بر ذمت همت خود لازم و متحتم دانند و حقیقت تعیناتیان متفرقهٔ آن صوبه گذارش نماید و جمعی که تا مدت

یکسال آنها را حکم محکم شده بود که بطریق کمک در آن صوبه بوده باشند و گروهی که درین ولا درگاه والا

طلب شده از افراد جداگانه معلوم خواهد نمود و اگر از جملهٔ مردمی که بحضور طلب شده کسی را مناسب نداند که

تعینات آن صوبه باشد یا از مردمی که تعینات آن صوبه مقرر شده کسی را مناسب نداند عرضداشت

کند که بر طبق التماس او درجهٔ پذیرای خواهد یافت غرضیکه بوفور مرحمت مقدس مستظهر بوده عنایت

اقدس را نسبت خود روز افزون شناسد کیفیت رسیدن بعرض مقدس معلی حقیقت باغی و

یاغی شدن سیوای شقاوت آرای و بطالت پیرا بملک دکن و گرفتن تلکوکن عادلخانیه را با اکثر

قلعجات آن از راه شورش و فتن و هم از روی فن قلعه ساهیر و ملهیر و غیره متعلقه بجلانه را بقبضه

تصرف خود در آوردن و ازین سبب رخصت شدن امیر الامرا شایسته خان از پیشگاه خلافت بنیان

بسرداری همان سرزمین فتنه آئین آشوب نشان و تعینات شدن مهاراجه جسونت سنگه و غیره

امیران چون درین ایام بمسامع همایون رسید که سیوای شقاوت گرا جمعی کثیر از سرکشتگان روزگار

و پریشان ادوار فراهم آورده در ملک دکن سر بشورش و فساد برداشته تلکوکن عادلخانیه

را با اکثر قلعجات آن مع قلعه ساهیر و ملهیر دانکی و ننگی و مهونه و ترملک و غیره متعلقه بجلانه

را گرفته در قبض و تصرف خود آورده است بر همین حضرت ظل سبحانی مهاراجه جسونت سنگه

آن سعید السلطنت منوط و مربوط گردانیدیم و منصب آن ایالت دستگاه از اصل و اضافه
هفت هزاری و هفت هزار سوار که از انجمله سه هزار سوار سه اسپه سه اسپه دو اسپه باشند مقرر نمودیم
و محالی که سابق بجاگیر صوبه داران صوبه تنخواه بوده چیده و سیر حاصل است بموجب افراد علیحده در
طلب منصب یکمرد و در دوام انعام و عنایت کردیم و خلعت فاخره و ده اسپ عراقی و عربی که از ان
جمله یکی سرنگ و سارنگ و سر طویله اسپان خاصه در سوار باشد و از اسپان سوغات خواندکار ورق
روم که برای اعلیحضرت در سال سی و یک جلوس فرستاده بود بود سه چهل اسپ ترکی و فیل
خاصه با ده فیل بان رکن الخلافه مرحمت فرمودیم و حکم نمودیم که اگر محلی را از لون و اندر عوض
آن سرکنده اگر بجاد التماس نماید که بپایه پذیرای خواهد رسید تا در اسپ کمر و خنجر خاصه مرصع
که دستهاش از سنگ یشم باشد نوازش کردیم لهذا می باید که بعد وصول این فرمان عالیشان
سعادت عنوان شکر مراحم مقدس بجا آورده به بند و بست و ضبط و ربط آن ملک و
استماله کافه رعایا و عامه برایا و تنبیه مفسدان و تادیب متمردان و توزک توپخانه و امنیت
طرق و شوارع بوجهی شایسته بپردازد و دست تسلط و تعدی قوی از ضعیف و سرپنجه ظالم
از مظلوم کوتاه سازد و در جمیع امور از قانون شریعت غرا و عدالت عالم آرا عدول و تجاوز
ننماید و همگی همت باستر فاه خلق الله و فراغبالی مقیم و مسافر و امنیت حدود و مسالک مصروف
دارد و چنان کند که جمهور متوطنه و عموم سکنه از آسیب فساد پیشگان در مهد امن و امان بوده
بکشت کار خود مشغول باشند و ضبط و ربط پسندیده بوقوع آید و در باب توزک نواره که از
معظمات مهمات انجاست نهایت سعی و کوشش بجا آورد و دقیقه از دقایق مهمل و نامرعی نگذارد ورق ۹

و سرراهی و دولتخواهی و نیکوبندگی آن مورد مراحم بیکران مشهور عالمیان شد و مجرای عظائم

مهبط الطاف پیشگاه خلافت و جهانداری گشت چنانچه از خطی که به محمد امین خان نوشته بود

بعرض مقدس و معلی رسید که ملک بنگاله بی نظم و نسق است لهذا شخصی که از عهده بندوبست

آن تواند برآمد بصوبه داری معین شود الغرض حقیقت عدم ضبط و ربط و بی پروائی و نارسائی

و حق ناشناسی که چندین سال در آن ملک بود پوشیده و پنهان نیست درین صورت ملک که

عنوان منتظم می تواند بود بتخصیص که شورش مزید علت گشته در هر ضلع مفسدی سر بفساد برداشته

باشند پس در هنگام رخصت آن امارت پناه برای استیصال آن تیره روزگار و تفویض خدمت

صوبه داری بنگاله بان عمدة الخلافة مذکور گشته بود و آن مطرح اعطاف نمایان از روی دولت

خواهی بموقف عرض رسانید که اگر درین وقت صوبه داری آنجا بعهده بنده مقرر خواهد شد

مردمانی که همراه تعینات اند شرایط موافقت و مرافقت از قرار واقع بجا نخواهند آورد و سعی و

تلاش بنده را در استخلاص آن ملک محمول بر غرض خواهند دانست بنابران این معنی موقوف

شده بود الحال که بعنایت الهی تمامی آن ملک که از اعاظم صوبجات ممالک محروسه است و محل

اقامت سلاطین نامدار بوده بتصرف بندگان آستان ملک نشان درآمده بندوبست و

نظم و نسق آن ملک از قرار واقع بغیر از آن عمدة الخلافة در دیاری متصور نیست لهذا از روی

وفور عنایت و فرط مرحمت خدمت عمده صاحب صوبگی صوبه بنگاله بعهده آن عمدة الملک

که آثار سلامت نفس و رعیت پروری و انوار حسن سلوک و دادگستری از اثبات احوال او پیدا

و هویدا است مفوض فرمودیم و رتق و فتق و حل و عقد مهام آن صوبه به استقلال برای رزین

قاتل بنود چون رشته حیات او گسسته بود مدعی مذکور بشمشیر بیباکی او را هلاک کرد پس آن مقتول

را در روضه شاه عبد الغفور که پایین قلعه کوالیار است دفن کردند الله تعالی دولتی را که مثل چراغ

جهان افروز منور سازد نخست سر رخنه گران فساد گزین و شورش انگیزان فتنه بین را از

پا انداخته بجزای اعمال گرفتار گرداند و جمال گیتی آرای سلطنت خداداد را از آسیب چشم

زخم روزگار محفوظ و مامون دارد و غلغله امنیت و جمعیت بگوش جهانیان رساند القرض چون

ملک بنگاله که از اقلیم دیگر است فی جمله بود آنحضرت نظم و نسق آن ولایت برای رزین و خرد صواب

گزین عمده امرای عالیشان معظم خان واگذاشتند و منشور لامع النور که در بیمایه شرف صدور رتبه

رقم تسطیر یابد فرمان بنام معظم خان سیادت و نقابت پناه امارت و ایالت دستگاه عضد

الخلافة الباهره رکن السلطنة القاهره موتمن الدولة الزاهره لایق العنایات الخفیه قابل الا

لطاف الجلیه قدوه امرای کاردان زبده دولتخواه سعادت نشان مطرح عواطف بیکران

شایسته مراحم نمایان عمدة الملک معظم خان بداند عرضداشتی که درین ایام میمنت آغاز و فرخنده

انجام مشتملبر فرار شدن حق ناشناس از ڈہاکه بسمت مگهه و ادای لوازم تهنیت فتح ملک

بنگاله بدرگاه / جهان پناه ارسال داشته بود از نظر اشرف و اقدس و اعلی گذشت الحمد لله (ورق ۸...)

و المنة که مهم بنگاله بحسن تدبیر و سعی جمیل آن عمدة الملک موافق خواهش اولیای دولت

قاهره بالنصرام رسید و این فتح بزرگ که طراز فتوحات سلاطین صاحب اقتدار تواند بود

به نیروی اقبال جهانگشای لغیب و ملخواه ما گشت و انچه از شجاعت و شهامت و خلوص

اخلاص و ارادت آن عضد الخلافة متوقع بود از قوة بفعل آمد و حقیقت کاردانی

از غایت دلیری و فرط دلاوری اعتصام بحبل المتین افغان بهمال ایزد سبحان و تکیه بر اقبال لایزال خاقان گیتی ستان نموده فیل سواری خود را بآب در زد مگر از غایت عمق و تندی آب پای فیل قایم نمی شد و پسر دلیرخان که در عالم سپاهگری قدم بر قدم پدر می نهاد و جوان حسین و بحلیه شجاعت آراسته بود از دیگر مردم پیشدستی نموده اسپ سواری خود را بقعر نهر انداخت و هر چند که اسپ بشناوری دست و پا زد اصلا قوت او بکار نکرد تا آنکه از تلاطم امواج چند غوطه خورده سراسیمه گشت و خود را بضبط نتوانست آورد / دران وقت فیلبان دلیرخان فیل را گردانیده خواست که آن جوان را به پنجه دستگیری داده بفیل آرد لیکن دلیرخان از عار سپاهگری سیلی بر قفایش زده گفت که این کدام وقت فیل گردانیدن است و اگر او پسر دمرده باشد آخر الامر چون اجل جلوگیرش شده بود همان اختیار از دست رفته جان او در سیل فنا رفت سوالیش بهمان ساعت قریب پنجهزار سوار افغان دست از زندگانی برداشته به نهر در آمدند چنانچه گویند که سه هزار کس غریق بحر عمق شدند چون خان مذبور با پانصد سوار مردان کار بر کنار رسید سید خانعالم بمقابله پرداخته مگر در اندک زد و خوردی شکست بر سید خانعالم افتاد پس محمد شجاع از مشاهده این واقعه غریب سراز پا نشناخته و از دولت مایوس گردیده عنان برگردانید و هم امرایان او را خداست نداد که استقامت نمایند و او براه دریای شور بولایت مکهه شتافت و از آنجا بدیار جنگ رخت کشید و در همانجا روزی چند بسر برده بقصد رفتن ولایت راکب جهاز گردید لیکن آورده اند که در دریا مفقود الخبر گردید و العلم عند الله قصه کوتاه پیشتر ازین مرقوم قلم حقیقت رقم گردیده است که مرادبخش بقلعه گوالیار محبوس شد درین ولا پسر فتح الله ابن علی نقی حکم نامه قصاص پدر خود به مهر قاضی اردوی معلی / آورده طلب قصاص از مرادبخش

در ورق

(ورق

باین فریب او را از جا برده خلل در ارکان دولت او انداخت و چون جوهر دماغش پریشان شده
بود باین اندیشهٔ ناصواب بیهوده خود را انگشت نمای خاص و عام ساخته و وقت شب سر بسیری
ظلمت و ادبار در کشتی خورد سوار گشته و با یک خدمتکار یکبار دریای گنگ که مورچل سید خانعالم
و سعادتمند خان ـــــ بهادر بود وارد شده از انجا بسواری اسپ با مردم مورچل بخدمت
محمد شجاع شتافت و محمد شجاع از استماع این خبر لوازم نقارخانه و فیلان و اسپان و علم و طوغ بنابر
استقبال فرستاده و بدیره آورده هم آغوش نموده و در برابر خود نشانده و دختر خود را در عقد
ازدواج او در آورده هر روز از اطعمه و اشربه فراوان و فواکه بی پایان محظوظ می داشت
و معظم خان که جامه ایالت و سپه سالاری بقد او لایق بود خاطر بر اصلاح کار بادشاهی گماشته
و بهمین همت خداداد و وسعت حوصله عالی بنیاد با دل قوی بانتظام آن پرداخته و
ملازمان محمد سلطان را بدستور سابق در سرکار خود نوکر گرفته و سلسله تنظیم و تنسیق را از دست
نداد و محمد سلطان / لشکر مخالف را همراه گرفته با افواج قاهره جنگها انداخته و خود را اموردار (دو ق
ساخته تا مدت دو سال بهمان حال بسر برد آخر الامر معظم خان از راه تدبیرات و تزویرات
لطوری آن صید رمیده را در دام کشید که خود بخود آمده با خان مذکور ملحق گشت و آن خان ذیشان
ممنون طالع خود شده او را بحضور پرنور فرستاد هم چنانچه پس از ادراک ملازمت بقلعه گوالیار
محبوس گردید و معظم خان خاطر ازین طرف وا پرداخته همگی همت بدفع شر محمد شجاع شتافت
غرضیکه در سنه یکهزار و هفتاد و یک هجری معظم خان و دلیر خان بر کنار رهزگوهی که بار و خانه گنگ
هم آب شده بود رسیده رزمگاه آراسته بجنگ سخت در پیوست درینصورت دلیر خان

وشمشیرهای علم بر خرطومش بسته بصلابت کوه بمقابله آن رزم جویان گماشت معهذا چندی از
مردان کارزار بعقب فیل پناه گرفته به تیراندازی و برق اندازی کارپرداز هیجا گردند فیلبانان از
آن فیل مهیب را بر سر آن جوانان سرخوش باده شجاعت رسانید درین وقت خانه زاد خان با سه
تهور خداداد بی محابا دست جلادت کشاده و با تیغ علم قریب دو دست فیل در آمده بی بیم و هراس
بشمشیر بیباکی خرطوم او را دو پاره کرد ازین باعث فیل سراسیمه برگشته در فوج خود افتاد و خانه
زاد خان داد شجاعت داده بر سر آنها ریخته و جمال خان غوری و غیره امرایان متعاقب یکدیگر
رسیده و دستبردی شایسته بکار برده قلعه راجمحل از دست امرایان پادشاهی متصرف شدند و خانه
زاد خان با چندی از مردان کار از سرچشمه تیغ تلخ شربت خوشگوار شهادت چشید ذوالفقار خان
و غیره حارس قلعه قادر بر استقامت نشده و قلعه را گذاشته با فوج محمد سلطان پیوستند و محمد شجاع
در قلعه در آمده و از انتظام قوانین لشکر و تمهید استحکام حصار فراغ حاصل نموده و اسباب عیش و
طرب را آماده ساخته تا هفتده روز دران قلعه بزم نشاط آراسته داشت و هرچند سید خانعالم
و غیره اعیان دولت او صلاح دادند که پیرامون لشکر محمد سلطان محاصره باید نمود اما سخن آنها
گوش التفات ننهاده و از راه غفلت و عدم هوشیاری که منافی دولت و کامکاریست بر تدبیر
خطا نموده تا آنکه آب دریای گنگ فرو نشسته و برای معابران راه مفتوح گردید درین زمان
محمد شجاع قدرت استقامت در خود ندیده و آن روی آب گنگ گذشته و معسکر نموده
مورچلها را استحکام داد مکرر از مقاومت افواج قاهره و غالب آمدن خود بر آنها منقطع الطمع
کشته و طرح آشتی با محمد سلطان در انداخته او را بمصاهرت خویش درخواست پس

ازین واقعه بادشاهی جهان شد آشفته خاطر و لیکن نهان
بظاهر چو گل کردمی می شگفت چو غنچه پریشانیش بد نهفت

غرضکه الحال آمدم بشرح احوال محمد شجاع لندالخی کوش بامن دار که او در نواحی راجمحل رحل اقامت انداخته به تهیه اسباب حرب و پیکار پرداخت و محمد سلطان مع افواج فیروزی کوچ بکوچ ره نورد دویده و در حواشی موضع درکهی و دانا و دوناپور متعلقه راجمحل دایره نموده و حصار راجمحل راتصرف درآورده در استحکام برج و باره کمر همت بربسته ذوالفقار خان و سید فیروز خان و زبردست خان و راجه اندرمن و راجه دیبی سنکه را بحراست قلعه گذاشته خود بمقابل محمد شجاع به تهیا مورچل قیام نمود چنانچه تامدت دو سال هنگامه جنگ تیر و تفنگ و نواره جنگی درمیان ماند اما / در ایام برسات طغیانی آب باران و دریای گنگ پیرامون حصار راجمحل بحدی استیلا گرفته که کبوتر خیال را عبور آن محال می نمود درینصورت محمد شجاع راه امداد محمد سلطان را مسدود داشته و سید خان عالم و سعادت مند خان و جمال خان غوری را بسرکردگی سلطان زین العابدین قریب دو هزار سوار بر نوارهای جنگی سوار کرده بقصد محاصره راجمحل تعین نمود و جمالخان غوری با خانه زاد خان برادر زاده خود چندی از جوانان آزموده کار نوارهای را بپای قلعه رسانیده بلوازم توپ اندازی پرداخت و پس از زد و خورد بسیار نوارها را بساحل کشیده آخرش زبردست خان و راجه اندرمن از مشاهده این حال بر سبیل استعجال از مورچل قلعه برآمده بجنگ تیغ و خنجر در پیوستند مگر باوجود دار و گیر آنجوانان بقوت بازوی خود ها بکنار رسیده خواستند که دربند قلعه را مفتوح سازند لیکن راجه اندرمن فیل دهان خود را که کج پیرومن نام داشت بکجم آراسته و

خاکساری آب شده و باد بکف و آتش بجگر برگردیده از راه هیچ بدیار هلکه رفت پس تدبیر دیگر باشد و تعذیر فی الحیله باوراق سابق چنان لوکر پرخامه بیان گردیده که جیونت سنگه در پلای رها اقامت نموده منتظر بشارت نشسته بود چون اختر سعادتش رهبری نمود فرمان عنایت عنوان بنام جیونت سنگه درباب عطای منصب و خطاب و صوبه داری احمدآباد صادر شد غرضیکه او برطبق حکم لازم الانقیاد بگجرات رسیده بنظم و نسق انجا پرداخت و محمد داراشکوه عزم رفتن ولایت ایران زمین در زمینداری جیون بلوچ که از تهته اتصال دارد رفته و زمیندار مذبور در منزل خود جا داده لوازم مهمانداری بجا آورد پس دراصل چون مذبور بزمانه بتقریب تقصیری که از و سرزده بود مسلسل و محبوس بدرگاه رسیده بود اعلیحضرت بقتل او حکم فرموده بود ولی محمد داراشکوه شفیع جرایم او شده نجات بخشید الحاصل محمد داراشکوه هر چند جهد نمود که از انجا برآمده سر براه مقصود زند لیکن او نگذاشته و تا سه روز نگاهداشته چون فوج تعاقب نزدیک رسید آن بدنیت با سپهر شکوه زنجیر در پا کرده بسران لشکر سپرد و آنها بسواری فیل بدارالخلافت شاهجهان آباد آورند حکم شد که بر چوکهندی فیل نشانده برای / دیدن عوام در شهر و کوچه گردانیده در باغ شاله مار ببرند و باقی خان کوکه (در ۱۰۶۹ هـ) وغیره بجهت حراست محکوم حکم معلی گردید چنانچه در باغ مذبور از دست چیله مذکور کار او تمام شد و سپهر شکوه در قلعه گوالیار محبوس گشت و میرزین العابدین بخشی تاریخ کشته شدن داراشکوه چنین یافته ——— آری ابیات

باان شوکت و حشمت و سیم و زر ؛ نموده غریبی ز کیتی سفر ۱۰۶۹ هـ
بود عارت زینت خسروی ؛ بدانسان که ای بد انسان روی

میر آتش بی جلکر پادشاه اورنگ زیب ساخته و توپهای خالی سر داده همچنان توپ را بر تافتند امادر

خلال این حال شیخ میر که به شجاعت و مردانگی علم روزگار بود الویه کارزار در میدان محاربه برافراخت چنانچه

گوید تو گویی صفوف ارکان زمین از بار اسلحه فیلان کوه پیکر تزلزل یافته و کره این بساط رنگین از سم

باد پایان جهان نورد مانند غبار از جا برخاسته از فوج غنیم دلاوران جنگجو تند و تیز بجرکه در آمدند درین

وقت فاخر خان گفت که زنبورکها در پیش صف داشته / آتش دهند و تکه پرین برق انداز خان در ورق ۳۴۳ ب

با معدودی رو بمیدان شجاعت نهاده و دلاوران بخانه کمان در آمده سپه تیر کردند و چون

شیخ میر از فرط دلاوری مردانه جنبید آخر از شست قضا تیری در رسیده و آواز پا در آمده

بکار ستاره گاه خود سعادت جاوید اندوخت پس دلاوران سپاه رزم خواه قریب پنجهزار کس

شربت شهادت چشیدند و ده هزار کس از ملازمان محمد داراشکوه علف تیغ بهادران فیروزی

گردیده یکصد و پانزده فیل از طرفین بضرب غلوله زنبورک از پا افتادند قطعه نسخه ...

زمین دریای موج افکن شد از خون :: در و کشتی سواره کشته لشکر

اجل با ده دهان بر سو روان شد :: بخون اندر چو مردان شد شناور

الغرض محمد داراشکوه تاب اقامت و محاربه در خود ندیده با چندی از مردم خاصه فیل و خدمتکار

روی بهزیمت بجانب احمد آباد نمود و آورد و جمیع کارخانه جات و اموال و اسباب او در نهب و غارت

رفته و چون بر نهر سابرمتی رسید سرور خان ناظم گجرات و رحمت خان دیوان و میر سیف الله

بخشی و دیگر بندهای پادشاهی درهای قلعه را محکم ساخته و توپها بر قلعه قایم نموده و از آتش توپها بر

بازی بر چهار برج آتشی کرده آماده بجنگ گردیدند و چون راه / تفرقه نیافت از دشمنان در ورق ۱۴۴ الف)

یا دران ضلع استقامت گیرد که سرانشیه بهبود و بر آمد مقصود خواهد گردید غرضیکه چون اختر سعادتش رهبری کرد
در انقیاد این امر صلاح بهبود حال و مآل و مراتب مصلحت انگاشته خود را بموضع پیلاره رسانیده تا
آنکه محمد دارا شکوه از سرحد تهته گذشته برنج که جانشین مرزبان کچه است و از آنجا به بهلود جیسواره
شده باحمدآباد رسید چنانچه شاهنواز خان ناظم آنجا دروازه قلعه را مفتوح ساخته تصرف داد در آنجا
جمعی را از رجال و ابطال شمرده در دانشده و زر سرخ و سفید از تعداد بیرون بآن جماعه خرج کرده
کوچ بکوچ بجالور رسیده سپهر شکوه پسر خود را با نشان و جواهر اقسام بیش بها نزد جسونت سنکه فرستاد
که بر پیمان او عزم رزم با اورنگ زیب نموده متوجه عرصه اجمیر شد تا هم لهذا می باید که خود را الی دیره
درنگ بدانجا رساند بالاخره جسونت سنکه کردو کرده استقبال سپهر شکوه نموده و سه روز بحیله بازی
گذرانیده رخصت داد و خود را مطعون روزگار گردانید و چون داعیه محمد دارا شکوه بعرض رسید اعلی حضرت
خدیو عالم آرا از دار الخلافت عنان فیروزی معطوف فرموده در ظاهر اجمیر نبرد آرا شدند درین
صورت برق انداز خان میر آتش بر قله کوه بی بی حافظ جمال که متصل گذاه بیتلی بارتفاع کمال واقعست
مورچل بندی نموده از توپهای آتش فشان هنگامه جنگ و نبرد گرم گردانید در آنوقت از ابر نیسان
اقبال که توسن باد رفتار و براق برق گذار را سبک رکاب گردانیده و در خانه زین آرمیده
و بنیاد تیز عنانی نهاده آری فرد

سمندی که در راه باریک آید ॥ بقطره زدن همچو در رشته گوهر

و هم با لشکر قوی اساس نبرد آرا شد درینحالت تیغ آزمایان عرصه پیکار کارنامه رستم را تازه
نمودند در عین هنگامه جنگ که صفوف از طرفین انتظام یافته بود خلف خان بی بهور و آتشخان

در ورق ۳۴۳ الف

برق انداز خان

بیدار شده لشکر تعمق بخود اندیشید که هرگاه قلعه اکبرآباد و دهلی که با سد سکندری پهلو میزند و کمند
اندیشه آدمی به ایوان کنگره آن نمی گردد در تسخیر کفش متصرف در آمده باشد حصار چوبی که از استوارش
پیش نیست / در پیش بهادران کوه نورد تا چند سد راه تواند شد پس در ساعتی که موکب فیروزی ظلی (ورق ۲۱۲ الف)
الغواتر میرسید سرشک را از توپهای رعد آواز همچو پنبه حلاج در هوا خواهند پرانید آخرش با این فکر در
اندیشه استقامت گرفتن همت گماشته و جمعی کثیر فراهم آورده در نواحی مندور که از شهر سه کروه واقعیست
فرود آمد درین اثنا زمانیکه محمد امین خان باراجه راسنگه بقصبه لالسونهه رسید جسونت سنگه که از استماع
این خبر در تزلزل ارکان او راه یافته بود پای از جاده اعتدال انحراف کرده کار بجنون رسانیده
بسراسیمگی تمام بقلعه سیوانه در آمد فرضیکه قلعه مذکور بر بالای تله کوهی که در بلندی و ارتفاع نظیر ندارد و با
کوهسار پیوسته است واقع گردیده آری هر که جای خود میگذارد دماغ بیهوده می پزد نه آرام بمقامی
و نه تسکین در جای می یابد پس جسونت سنگه از غایت اضطراری و بی استقلالی در پیش بهادران
کوه نورد ذره برابر آفتاب دانسته بودن خود در اوطان مالوفه فرصت ندیده و چندی را از زنان
و خدمتکاران در آتش زده و کفن مرگ بر سر بسته و اسباب ادبار آماده ساخته سر براهی زد در خلال
اینحال نوشتجات حسب الحکم سرمهر بجسونت سنگه رسید که زنهار جهالت ها اختیار ننموده و قصد ملحق
شدن با محمد دارا شکوه ننماید زیرا که فتح داد الهی است و آن لعین اولیای دولت قاهره شده (ورق ۲۱۲ ب)
اراده دیگر ما سپرده است و غیر از پشیمانی سودی نخواهند کشید و اگر ایشان مرتکب چنین و چنان
خواهند گردید تمام قبیله مع اقربای شما پایمال مرکبان جهان فرسا خواهند شد بالجمله خیریت
مآل و حال دران است که پا بر جاده اعتقاد و صدق اخلاص ثابت داشته عازم حضور شود

در انجا مسموع شد که محمد دارا شکوه بصوب ایران زمین عزیمت نمود چنانچه ایشان هم عزم ایران زمین
نموده بملتان رسیدند و چون عبور دران سرزمین دشوار دیدند از ملتان معاودت نموده برکاب سعادت پیوستند
بنده حسب الحکم اشرف راجه جیسنگه با فوج ده هزار سوار بتعاقب محمد سلیمان شکوه تعین گشت و او از راه فدویت
و کاردانی از کوهستان کمایون محمد سلیمان شکوه را دستگیر کرده حاضر آورد مگر تقدیر الهی کارش بانجام رسید و
آنحضرت محمد مراد بخش را با پسرش همراه معتمد خان که بقلعه داری و برادرستخان بفوجداری قلعه گوالیار سرفراز شده
بود بقلعه مسطور فرستادند و حکم دادند که گوشمال راتب نمایند پس ازان رای ممالک پیرای چنین تقاضا نمود
که تدارک اعمال نکوهیده جسونت سنگه بدامن روزگارش عاید گردد که آینده احدی دیگر از اندازه خود پا
بیرون نگذارد چنانچه از فرط عنایت پادشاهانه راو رانسنگه را بخطاب راجگی و اضافه ٹیکه جودهپور (ورق ۱۸۹ ب)
سربلند و سرفراز ساخته و محمد امین خان را با فوج شایسته و لشکر بایسته از توپخانه وغیره بشوکت و
تسلط تمام دستوری داده حکم قهر توام فرمودند که خود را با راجه مسطور بجودهپور رسانیده جسونت
سنگه برگشته روزگار را از انجا اخراج نموده و راجه مشار الیه را در انجا باستقلال تمام نشانده و
بیکجهتی تا بند و بست شدن استقامت ورزیده پس ازان متوجه درگاه عالم پناه گردد و اگر احیاناً
آن برگشته طالع از فراهم آمدن زمینداران کوه گرد و مرزبانان صحرا نورد دماغ را بخار غرور آمده
و حصار سیوانه و جودهپور و جالور را حصن حصین خود انگاشته از کوته اندیشی با لشکر فیروزی
اثر گیرد او را با زن و فرزندان به پنجه تقدیر اسیر گردانیده جمیع رفقای طریق ضلالت او را علف
تیغ بی دریغ سازد و چنان تردد و تلاش بکار برد که فردی از افراد آنها راه گریز نیابد و خانمان
هر یک را پایمال سم سمند افواج قاهره گرداند و چون این خبر به مهاراجه جسونت سنگه رسید از خواب غفلت

در دماغ او راه یافته و جگبیداس راجپوت نوکر خود را نزد محمد شجاع فرستاده پیغام داد که بالفعل
آمدن این خیرخواه در حضور آن والا منزلت مقتضای مصلحت نیست و الحال تقاضای وقت آن است
که از لشکر جدا شده راه وطن پیش گیرد الغرض از آنکه ستاره اوج او به تنزل در آمده بود و اقبال رو (ورق ۱۳۰-ب)
بر تافته ادبار رهبرش گشت از حرف و حکایات بی سود اراده ناصواب بغی و کفران نعمت مرتسم خاطر ساخته
و دست یغما بر اردوی معلی و مال خلایق دراز تر ساخته رهگرای وطن خود گشت و اگرچه مهیشداس چانپاوت
نوکر عمده او که خالی از مصلحت نبود هرچند ازین حرکت بیهوده به مبالغه ممانعت ساخت اما گفته او را
بگوش شنوا راه نداد و چون حقیقت فرارش بعرض معلی رسید هرچند که منشاء این فعل ناشایسته از
قرب یافتگان حضور تحقیق فرمودند جز بدطینتی امری دیگر ظاهر نشد غرض که مهاراجه از نواح اکبرآباد
درگذشته بجوده پور رسیده با محمد داراشکوه سلسله جنبان اظهار بی سرانجامی شد و محمد شجاع ناشجاع
از داعیه ناسزا محروم گردیده و چندین هزار جان را بیجان ساخته بصوب بنگاله روی هزیمت نهاد در پی
صورت فتح و نصرت نصیب روزگار فرخنده آثار پادشاه جم جاه ملک بارگاه گردیده فوجی عظیم بسر
کردگی خورشید آسمان دولت سربلندی محمد سلطان و رکن الخلافه میر جمله المخاطب بمعظم خان بتعاقب
او تعیین شد و هم دلیر خان داؤد خان و سید فیروز خان و سید شهاب خان و زبردست خان و
ذوالفقار خان و مغل خان و راجه اندرمن دهندهیره و راجه انردوه سنگه گور و غیره با پنجاه هزار (ورق ۱۳۱-الف)
سوار از پیش جاه و جلال همراه آن نوباوه گلشن دولت و اقبال دستوری یافتند و حضرت خود بدولت
با فتح و نصرت بدولتخانه آسمان پایه دارالخلافه شاهجهان آباد قدوم میمنت لزوم رنجه فرمودند و
راجه جیسنگه و بهادر خان کوکه و غیره که بتعاقب محمد داراشکوه رفته بودند چون به تهته رسیدند

نایرهٔ قتال و جدال بکمال اشتعال آوردند در اثنای آن هواخواهان راسخ الاعتقاد بعرض عالی رسانیدند
که خورشید انوار درجت را در عرصه رزم بر عماری فیل ارتفاع گزیدن و چون ماه نو خود را انگشت نمای
دوربینان ساختن از عقل دوراندیش بس بعید می‌نماید زیرا که مبادا از طرفی بهیم سهم الغیب باشد آخرش
آنحضرت باستماع معروضه آنها مقتضای مصلحت از عماری فیل فرود آمده و چون شیر اعظم پا در رکاب بلال
گذاشته خانه زین را از طلوع مبارک شرف رخشندگی دیگر داده و آن براق برق سیر را در ترددات
بجولان آوردند آری ابیات

دمی کز جنبش او حرف راندم | سخن برجسته خیزد از زبانم
زنعل او اگر آهن کند وام | در آئینه نگیرد صورت آرام (ورق ۲۹-الف)

فی الجمله از رزمگاه که عیار گیر نقد دلیری دلیران جانفشانست بعض کوته حوصلگان کم بضاعت فیل خاصه
را از سواری مبارک خالی دیده رخ از آنجا بر تافتند و زندگی را از مغتنمات شمرده بر اطراف و
جوانب تاختند سوابقش از غرایب سانحه که مقارن اینحال بظهور پیوسته باغی شدن جسونت
سنگه است چنانچه مجملی از آن اینکه قباد نام خواص محمد شجاع رقعه بخطش نزد او بدین مضمون
آورد که آنچه آنغدوی عهد و پیمان بتوسل رسل و رسایل بیان کرده بود باید که بران قرار داد
خود درینوقت کما ثابت قدم و راسخ دم بوده و از صدق اخلاص و عقیدت خود بمبارعت
هرچه تمامتر درینجا رسانیده شریک معرکه شود و چون سابقا خاطرش متوهم و مشغوف خیالات
بیهوده شده بود درینولا از رسیدن آن واقعه بخیالش چنان گذشت اگر اثری ازین بر خاطر
اشرف ظاهر و باهر گردد ننگ اسمیعنی بچه درجه باشد لهذا ازین وسواس بخار ندامت و غرامت

از هیبت و دهشت بهانه آزار در پیش کرده روزی چند از حصول سعادت کورنش حضور
محروم ماند و آنحضرت تقصیرات و مداهنه حال را اغماض نظر فرموده از راه عنایات و بنده نوازی
طلب حضور نمودند که بنوعی سراسیمه خاطر نباشد و رفع خجالتش کردد در صورت زیاده تر بمکان
توهم آمده و بیماری را پیشتر در خاص و عام بشهرت داده خود را بکنار در کشید آخر ش آنحضرت بمقتضای
بنده نوازی حکما و اطبا جهت معالجه آن رنجور خاطر تعین فرمودند اما بر خلاف آن موجب زیاد علت
او میشد تا انکه محمد شجاع در رسید و از طرفین مقابله بوقوع آمده اولا توپخانه از هر دو طرف سر یافت
و بعد آن جوانان جنگجو به برقندازی و تیراندازی چیره دستی کرده و بکوشه براق در پیوسته و از
زد و خورد داد شهامت داده تر بخش خون عرصه نبرد رنگین ساختند ابیات

شده اندر آن عرصه کارزار ؛؛ علم منکسف مثل خور از غبار
علمها سر از اوج کرده برون ؛؛ شده آسمان خانه چل ستون

و آنحضرت که بسواری فیل کوه پیکر در برج علمای لسان آفتاب ظلمت زدای جهت دلاوران
بودند و بهادران لشکر را به بیدردی سمت جهانکشا احسنت و تحسنت و تحسین و آفرین فرموده (ورق ۳۶۴ ب)
به تیز دستی و چالاکی دلاوری نمودند و خود هم بانداختن تیر چابکدستی بکار برده و از تیر جانستان
سینه مخالفان را آماجگاه ساخته بسیاری را بر خاک مذلت غلطان میساختند و چون باقی نماند
کوکر و خر و جیله را در قبضهای خود نشانده بودند آن سردو جوانان دلاور نیز بانداختن تیر بدل طولی
میکردند پس از انجا که یلان بهادر در چپقلش رستمانه داد تهور و مردانگی داده بر صد بکرد دست و کریبان
شدند و از لمعات سیوف و اشعات اعلام لسان برق خاطف آتش ربای مخالفان خود دام بوده

کرامی قدر از محمد سلیمان شکوه که طفل مکتب خانه کم عقلی و دبستان نادانیست بر نیاید
از خدمت دولت قاهره و باهره و خداداد چگونه بر خواهند آمد لهذا اقلی میکردد که الحال هم هیچ ترقیه
بشنوند (ورق ۳۸ ب) است اگر سخن ما بگوش هوش بشنوند / از انشاء راه سعادت نموده خود را باز به بنگاله رسانند
که آن ملک وسیع را که جای تخت دو پادشاهان عظیم الشان است برایست آن برادر والا قدر
واگذاشتیم و صوبه بهار و بهادر پور هر دو برادر زادگان را مرحمت فرمودیم و اگر بزن هم حرص با
حصین پای بند خیال پر اختلال سازد بزودی بلاتوقف و اهمال بیایند و ما را هم باستقبال
رسیده دانند رسیدن نامه حضرت به محمد شجاع چون مراسله محمد شجاع رسید مضمون آنرا بخاطر
جا نداده در عزیمت پیشتر تعجیل نمود این خبر بعرض والا رسیده آنحضرت هم جهت مقابله مستعد
شدند درینحال مهاراجه جسونت سنگه که سابقا فرمان والا شان [redacted] مشتمل بر دلاسا و
استمالت او عز اصدار یافته بود از وطن آمده بادراک ملازمت فیض درجت فرق عزت
برافراخت درین صورت بندگان حضرت قدر قدرت از روی بنده نوازی غبار خجالت او را
که بر ناصیه حال خود داشت بزلال مکرمت شست و شو داده مصدر عنایات خسروانه فرمودند
بعده اعلام نصرت انجام به پیشوا رفتن جهت مقابله محمد شجاع ارتفاع یافت چنانچه پس از
طی مراحل و قطع منازل نزول رایات عالیات را بقصبه کجهره که متعلق پرگنه کوره و
کهاتمپور است اتفاق افتاد درانمقام شیخ منیر حقیقت نفاق و کینه مهاراجه که مرتسم خاطر
داشت بایمن گزین بعرض والا رسانیده / ازین خبر بر مرات ضمیر آفتاب نظیر غباری پدید آمد (ورق ۳۹ الف)
و چون اینخبر گوشگذار مهاراجه گردید اگرچه بهمت والا نهمت اصلا تدارک آن ننمود اما

سنکه را با چهل هزار سوار و توپخانه بیشمار رواسطه مقابله برگماشت چنانچه او بمسارعت هرچه تمامتر با وجین رسیده چون ما و مرادبخش در انجا وارد شدیم مستعد مقابله گشته در جنگ و جدل هیچ تقصیری نکرد اما لفضل و فضال حقیقی چنانکه از کوته اندیشی بجناب سعادت مآب گستاخی نمود همچنان بسزای کردار خود رسیده پریشان وادی ناکامی گردید. و چون ما و برادر معز الیه از اوجین مظفر و منصور در نواح اکبراباد رسیدیم خود با سپهر شکوه و غیره امیران و منصبداران پیشوا آمده در شنبهو گڈه عرصه نبرد آراسته آتش جدال و قتال بکمال اشتعال آورد و بیکی پر علانیه باشد که باطل اندیش هرگز روی فلاح نه بیند آخر کار بشومیت اعمال خود گرفتار گشته / سرزه گرد وادی استهلاک و پریشانی گشت (ورق ۱۴۸ الف)
من بعد محمد مرادبخش بر عهد و مواثیق خود قایم نمانده بکلام فریب و حیله ترتیب داده مکر از انجا که گفته اند هرکس هرچه بیند از خود بیند چنانکه مخالف خیال فاسد بخاطر فاتر خود آورده بود همچنان اسیر سرپنجه تقدیر گردید پس حاشا و کلا خواهش فرمانروای و کامرانی اصلا و مطلقا محظور خاطر خیر طلب نبود اما اقتضای تقدیر چنان ملحوظ و معاینه گشته که قدرتی چند نظام این کارخانه تکوین و ایجاد از دست این مستهام درگاه رب العباد ساخته پرداخته کرد و مخصوص انظهور این فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه رسد طالع ... و تضاعف بخت مارا دلیلی است قاطع و برهانیست ساطع عجب است که باوجود این حال آن برادر کامگار بگمان موهوم و ظن فاسد عساکر بسیار فراهم آورده عزیمت این صوب نمودند درینصورت فرض کردم که توقع همه وقتی آن کامگار نامدار را از عقل دوراندیش محروم و مهجور داشت اما مصلحان صواب اندیش را چه شد که آئین جرات دشوار دور از کار مانع نیامدند و ازانجا قیاس باید کرد هرگاه آن برادر

جنوبت سنکه غزا ایراد فرمود القصه چون در اوراق سابق تحریر خامه اخبار گردیده که محمد شجاع
از قلعه منگیر برآمده از طرفی مفقود گشت و محمد سلیمان شکوه در قلعه منگیر جهت بند و بست مانده
باستماع خبر مقابله محمد دارا شکوه با محمد مراد بخش از آنجا کوچ نمود محمد شجاع بعد کوچ کردن محمد سلیمان
شکوه از طرفی آمده و باز بمنگیر متحصن گشته و در اندک ایام فراغت خزانه وافر بهم رسانیده و
لشکر عظیم فراهم آورده عزیمت بصوب دهلی نمود و چون خبر آمدن او بعرض اشرف اعلی رسید نامه
صلح آمیز بنامش مرقوم فرمودند نامه از طرف بندگان حضرت به محمد شجاع برادر بهادر گرامی قدر
بجان برابر بعد سلامت سپرطار است که این نیازمند درگاه کبریا از بدو شعور تا حال اگرچه
بحسب صوری ردای تعلق بر دوش دارد اما در معنی لباس تجرد و آزادی در سر جان انداخته
ازین قرار بجدار و رباط نااستوار آستین افشانده می باشد معهذا چون حسب الحکم مقدس حضرت
اعلی خاقانی که پاس بر ذمت همت ما لازم و ملزم است بر پاست ملک دکن مقرر شده بود و
در آن ملک بنظم و نسق که شایان این لباس است پرداخته به نشاء خاص سرخوش و شادکام می ماند
لیکن ازانکه درین ایام محمد دارا شکوه از برگشتگی بخت بدفرجام باندیشه تباه دل و دماغ خود را
سوخته و قدم اطاعت و بندگی از جاده عبودیت و پرستندگی باراده شقاوت آماده باراده شقاوت
آماده که آثار ندامت و پریشانی در ضمن آن منطویست در خدمت پدر والا قدر بیرون گذاشته
و عصیان خود را بیماری آنحضرت در خاص و عام شهرت داده تمام ممالک محروسه پامال مبانی فتور
گردید و محمد مراد بخش در احمدآباد گجرات سر برآرای سلطنت شده و ما را به تپاک و اخلاص
کمال جهت رفاقت طلب داشته عازم بصوب دهلی گشت و مخالف باستماع خبر این عزیمت جنوبت

چون گل بازار شگفتگی را گرم ساخته و طبق طبق زر سرخ و سفید نثار فرق عالمیان گردانیده نقاره
شادمانی و شادیانه بلند آوازه گردانیدند من بعد بقاضی القضات حکم اقدس صادر گشت که خطبه بنام
نامی و اسم سامی بخوانند مگر قاضی القضات بعرض رسانید که در حین حیات پدر والا قدر خطبه بنام پسر خواندن
در شرع شریف جائز نیست لهذا خاطر مقدس و معلی متفکر بود. درین صورت شیخ شریعت و شرافت پناه
فضیلت و کمالات دستگاه شیخ عبد الوهاب که بخدمت افتای اردوی معلی سرفرازی داشت (ورق ۱۰۶ ب)
ازین معنی آگهی یافته بعرض ساخت که اگر ارشاد گردد بنده قاضی القضات را قایل سازد. آنحضرت
فرمودند که جای مجرد حسبت چنانچه بعد رد و بدل شیخ مومی الیه بعرض ساخت که اعلیحضرت خاقانی را ایام
ضعف بکمال رسیده و هیچ هوش بر جا نمانده و مدار کار سلطنت که عبارت از انتظام مهام و رفاهیت
آرام خلایق است از دست رفته درین صورت خطبه بنام پسر که قابل سلطنت و جهانداری باشد
خواندن در شرع شریف جائز و نافذ است معهذا بسیار روایات کامل در پیش آورد و چون
قاضی القضات و دیگر علما و فضلا را که حاضر بودند باستماع روایات کامله جای سخن نماند همه ها را
تسدید جواب دادند و در الوقت بشیخ مشار الیه حکم شد که خطبه بنام مبارک و معلی بخوانند پس از آن
شیخ مومی الیه را از روی فضل و کرم بخدمت قضای حضور فیض گنجور سرفراز نموده بخطاب قاضی
القضات مفتخر و مباهی فرمودند پس چهره زر سرخ و سفید بسکه مبارک زینت تازه یافت
و روز دیگر در ظهور این عطیه عظمی و موهبت کبری فرمان والاشان بنام صوبه داران ممالک
محروسه مشتمل بر عنایات و تفقدات خسروانه شرف اصدار یافت و هم فرمان عالی/ عالم عنوان (ورق ۱۰۷ الف)
متضمن بر دلاسای و استمالت و مرحمت منصب و عطای ملک مارواڑ بنام مهاراجه

نشست و کلیه بدگمان گشته ازین سبب عبدالله خان و عسکری خان و مرتضی خان و قلیچ خان و
مغلخان و غیره سعادت از خاص حاصل نموده از رکاب جدا شدند و محمد دارا شکوه با ارادتخان و
نهرخان و غیره کوچ نموده و بعد از کوچ خواجه محمد صادق مذکور برگشته و در حضور محلی رسیده حقیقت
منفصل و مشروحا بعرض رسانید پس الویه گیتی نورد باستماع خبر کوچ مخالف بلاهور رسیده و دو روز
جهت مطلع شدن از خزائن و غیره کارخانه جات مقام فرموده و روز سیمی خدام عالی مقام تخفیف
اسباب زیادتی نموده و طریق یلغار متوجه بتعاقب او شده و در یکهفته طی مسافت ساخته شهر ملتان
رالعقبه دوم فرخنده لزوم رشک بهشت گردانیدند و محمد دارا شکوه باستماع عبور رایات (بفرخنده لزوم)
عالیات از ملتان صعوبت کوهستان و کتال بر خود گزیده خود را به تهته و بهکر رسانید آمرش
آنحضرت عبور کوهستان دشوار گذار را باعث تصدیعات و توزعات بحال لشکر منصوره تصور
نموده راجه جیسنگه و بهادر خان و غیره امرا را بنا بر رفتن بتعاقب مقرر کرده خود بدولت (ورق ۳۴۶ الف)
سعادت بلاهور فرمودند و بعد رسیدن در لاهور یکچندی دران سرزمین فردوس آئین مانده
ظل رأفت و سایه رحمت بر فرق ساکنان آن دیار انداخته و عزیمت بصوب دار الخلافه شاهجهان
آباد نمودند بتاریخ بیست و هفتم شهر شعبان المعظم بهزاران میمنت و فرخندگی و برکت و خجستگی در آنجا که
مقر سلطنت پاینده و بستان است در رود اقبال ساخته بتاریخ غره رمضان المبارک در ساعت مسعود
زمان محمود که مختار انجم شناسان دقیقه یاب بود بر اورنگ خلافت و جهانبانی و سریر سلطنت و آفاق
ستانی آبا و اجداد خود که ملجای پادشاهان هفت اقلیم و ماوای صاحبان تخت و دیهیم است
جلوس فرمودند که بریت اولیای دولت ابد مدت از هر طرف رسانیدن کلمات تهنیت و مبارکباد

فرامین نیز بمهر خاص ملاحظه کرده واو را معه فرامین بحضور محمد داراشکوه برده وآن فرامین نظر

درآورد لیکن ازانکه خواجه خود را قاصد قرار داده بود او را واکذاشتند و بر بی وفای رفیقان و نیرنگی

دوران انکشت بدندان / افسوس کرفته حکم کوچ فرمود دران وقت بعضی ارکان دولت عرض نمودند که (ورق ۲۰۳ الف

هنوز محمد اورنگ زیب در راه است و هیچ حرف جنگ درمیان نیامده و هم ما بندگان از دل و جان آماده

جنگ شده نشسته ایم بنابران آنحضرت در حصن حصین متحصن باشند که هرگاه مخالف بمسافت یک منزل خواهد

رسید ما انجا رسیده مقابله خواهیم کرفت چون فتح از امور آسمانیست اگر آن نصیب اولیای دولت کردد

اولی والنسب والا در کار قبله گاه خود جان فدا خواهیم ساخت و بعد آن هر چه بخاطر مبارک احسن آید صحیح

بران عمل باید فرمود سوای این در نبرد سابق ترددی که از دست فدویان شده بود در نظر است اما

چه توان کرد که خلیل الله خان نبرد دغا باخت والحال با وجود بودن ما بندگان کوچ فرمودن

از مصلحت دور است عاقبت الامر محمد داراشکوه بعد مرحمه آنها آن نوشته جات را بدست

هر کس داده کفت که بمخالف چنین ساخت و باخت می دارید و با ما چنان کلام فریب آمیز بمیان

می آرید یک آن کرده صدق پژرده بعد ملاحظه فرامین باز عرض نمودند که این نوشته جات جعلی

مصنوعه کرده نوشته اند تا خاطر مبارک از فدویان متغیر و مظنون کردد حقا که ما بندگان از

این معنی اصلا و مطلقا اطلاع نداریم و در بیاده انواع الواع قسم خوردند اما محمد داراشکوه

کفت که درینوقت هیچ مرجع اعتماد بر عهد و قسم نیست ازیراکه حکام دنیوی با وجود عهد و (ورق ۲۰۳ ب)

قسم قرآن مجید همه چیزها را منسوخ ساخته چنانچه چون محمد مراد بخش از ساده لوحی بر عهد و قسم

اعتبار نموده بود رابطه بلا افتاد الحاصل ازانکه امرایان دیدند که خاطر مبارک آنحضرت اعتبار ما بان

مگر درانجا اندیشه نمود که در جنگ سوابق بسازی حیات علف تیغ بیدریغ گشته و رخصت به پیر نامهات
کشیده اند حالا چنان فکری باید ساخت که لشکرکشی و آدم کشی در میان نیاید و کار با نواع رسانیت بوجه
و اوضاع سهولیت ساخته آید نکه برین از رای بیضا ضیای مصوبه برانگیخته فرامین قضا تمکین بدستخط
خاص قدرت اساس بنام امرایان محمد داراشکوه قلمی گردید که چون آنها در قول و قرار و عهد و مواثیق
بعرض اشرف رسانیده بودند که چون عرصه دهلی از پرچم لوای گردون فرسای فروغ تازه یابد ما همه با تفاق
یکدیگر محمد داراشکوه را زنجیر کرده سعادت اندوز حضور پرنور خواهیم شد از انجا که عون و معاون حقیقی
بروفق مراد دولت خواهان راسخ الاعتقاد ظل عاطفت و سایه مرحمت بر فرق ساکنان دهلی انداخته اتمام (ورق ۱۸۹ ب)
از آنها توقف در کار معهود بوقوع آمد باعث چیست و چون مراد دستگیر نمودن مخالف ضرور است بنابران
از دهلی رایات فتح آیات توجه بصوب لاهور فرموده امروز که پانزدهم شهر جمادی الاول باشد خیم
سرادقات اقبال بر نهر لود دیانه گشته باید که پیش از رسیدن اولیای دولت قاهره بروفق قرارداد
خود تعمل آورده خود ها را بحضور فیض گنجور رسانند که بر طبق آرزو مصدر عنایات بیغایات خواهند
شد و آن فرامین را بخواجه محمد صادق که در کار دنیا بی بدل روزگار بود حواله فرموده ارشاد نمود که
که بلاهور رسیده چنین تدبیر باید نمود که این نوشته جات بدست محمد داراشکوه بر سد اگر چه شخص
او با فرامین چون نزدیک شهر لاهور رسید از اتفاقات ناظر جواهر خان خواجه سرا که محرم راز دارا
شکوه بود در آنجا گذشته و خواجه مذکور دیده و دانسته بلبوسش گذر کرده و او را مسافر دانسته
و نزد خود طلب کرده از احوالش استفسار نمود و خواجه سخنان لباسی گفتن آغاز نهاد و
زینصورت ناظر از فحوای کلام او مشکی گشته و خریطه را از دستش گرفته وا نموده و دران

شمشیر تسکار از کشید و تیز و بر گرفتار گشت امروز ادای حقوق دیرینه نعمت بر بندهای راسخ الاعتقاد
از جمله ضروریات و واجبات است لهذا مردانه و شیرانه در سراپرده درآمده و آتش جدال و
قتال را باشتعال در آورده از قید خلاص باید ساخت و گرنه جان را در کار آن خداوند باید باخت
حکم قطب الدین خان بجهت کارنموده گفت که ما بندها در عدم رفتن هرچند معروض داشتیم چون
مشیت امیر بری برین رفته بود اصلا بگوش جاندار والحال کار از دست رفته است و سوالیش
در حریم بادشاهان قدم ازین ادبها گذاشتن سر خود را رایگان باختن است پس هر یک سوار
شده بدایره خود رفتند و محمد اورنگ زیب شیخ میرزا را با دو هزار بهادران آزموده کار جهت
حراست آن محبوس روزگار بر گماشته نور الدین نمک حرام را بواسطه آوردن پور محمد مراد بخش فرستاد
غرضکه آن وخیم العاقبت بدایره محمد مراد بخش رفته و آن گل نورس بوستان جهانداری را بیالکی
سوار کرده در حضور اعلی آورد درالوقت حکم والا صادر شد که نزدیدرش برده جمله اموال را ضبط نمایند
چنانچه خانسامان سرکار والا رفته حسب الحکم بعمل آورد بالاخره صباح آنروز هر دو پدر و پسر را القلعه سلیم گره
فرستاده شیخ منیر با چهار هزار سوار همراه داد که بقلعه دار سپرده مراجعت نماید بعده جمیع امرایان محمد مراد
بخش را بنوازش خسروانه سرفراز نموده بعنایت مناصب بلند و مراتب ارجمند سربلند فرمودند (ورق ۱۸۳ الف)
و بعد چهار روز الویه عالیه متوجه دهلی شده و در ساعت مسعود عرصه دهلی مضرب خیام نصرت
انجام گردید و درانجا بگزارش عرض معلی رسید که محمد دارا شکوه در لاهور باجتماع لشکر و سامان و سر
انجام جنگ سعی فراوان بکار می برد بنا بران در دهلی توقف نورزیده و با هشتاد هزار سوار طریق
یلغار طی دشت و صحرا نموده بسرعت تمامتر برلب آب لودهیانه رایات عالیات برافراخته ساختند

درآمده بسوی شهبازت اشارت کرد که تو برخیز و من پا خواهم مالید لهذا شهبازت از اشارات

(ورق ۳۳۳ الف آن کم اندام از مالش پای آن والا درجه برخاسته بیرون آمد و آن ماه رخ چون پا را گرفته مالش

داد از نرمی دست او خواب گرم کمر او در رسیده هوش را بغارت برد آخرش آن پرستار فی الحال

برخاسته و شمشیر و خنجر از بالینش گرفته نزد محمد اورنگ زیب برد و آنجناب بلند اقبال فی البدیهه

بشیخ منیر فرمود که شیر در دام خواب افتاده مبادا که بیدار گردد پس نزد وی در رسیده به زنجیر در

آرند بنا بر علیه شیخ منیر با پانزده کس رفته بر بالین محمد مراد بخش آمد و چون او بعد ساعتی

بیدار شده کرد و پیش مخالفان را دیده و دست بر یراق انداخته و حربه نیافته زبان لعن و طعن

گشاده این چند بیت بر خواند بیت .

بسوگند و عهد و وفای شما — به نیرنگ و تزویر و رای شما

چه گویم سراسر خطای منست — به قیدی فتادن سزای منست

اگر کردمی گوش پند پدر — ز کیدی کجا میشدم بیخبر

مرا شکوه دیگر ز تقدیر نیست — که خود کرده را هیچ تدبیر نیست

علیم است و بینا خدای جهان — که آگاه بود از سر بندگان

بداند اعمال و کردار خویش — من و صبر و شرمنده از کار خویش

چو بشنید اورنگ زیب این خطاب — برآشفت و دیگر ندادش جواب

الحاصل شیخ منیر جولان طلائی در پیش گذاشته و آداب و تسلیمات بجا آورده در پا انداخت چنانچه

از وقوع این صورت فتح جنگ خان / به قطب الدین خان گفت که چون شاهزاده شیر گیرد شیر شکار (ورق ۳۳۳ ب)

والادستگاه [illegible] تواری عهد و قرار و [illegible] بر دو سر در شد دولت خواهان را مسرور
کرده عنان بانصوب [illegible] برتافته و [illegible] چشم زدن متوجه دولتخانه اکبرآباد [illegible] و چون بنزدیکی
رسیده قدم از رکاب بر زمین گذشت خواجه شهباز از روی [illegible] حال از روی فراست و ریاست
که [illegible] از حقیقت بنابران بادشاه باشاره عرض نمود که هنوز [illegible] است
از ینجا بمراجعت بدولتخانه [illegible] مانند عین [illegible] است لیکن آنشاهزاده بر خواجه چین ابرو
شد در ین اثنا قاصدی نظام از مقدم آن والا اقتدار محمد اورنگ زیب مژده رسانید [illegible]
چنانچه آن اورنگ آرای کامرانی بسرعت هر چه تمامتر تا دیوڑهی برآمده و از اعلام [illegible] تمام اظهار
استیلای اشتیاق نموده با خواجه [illegible] بشارت تمام اندرون برده در خواص و عوام صدر نشین
مسند اقبال گردانید بعده میر توزکان در رسیده و قطب الدین خان و شیخ [illegible] خان و خواجه
شهباز خان وغیره امرایان را اعلام نموده بودند دیوڑهی [illegible] اند و شیخ میر وغیره امرایان
از گرد و پیش فراهم آمده در صحن دیوان خاص و عام ایستاده ماندند الغرض محمد اورنگ زیب
اولا از عطریات همه [illegible] خود بر بدن آن گل تازه سلطنت و گلگونه غازه [illegible] بیت
مالش داد و چون بعد از ان طعام را عرض دادند پس از تناول سه ساعت نشسته اورنگ زیب
گفت که ماندگی شکار خواهد بود بر بستر راحت استراحت نمائید و من هم بخوابگاه رفته آرام
میکنم پس محمد اورنگ زیب در خوابگاه تشریف ارزانی داشت و محمد مراد بخش پا بر بستر استراحت
دراز کشید در [illegible] بشارت خواجه سر بمالیدن پایش سرگرم گردید چنانچه بعد از ساعتی
خواب بچشم آشنا شد و همدران اثنا پرستاران گلعذار سیمبری پری وشی بخوابگاه

مریدان صادق بوده از حقایق این کار آگاه ساخته و با پانزده کس مسلح بر کنار ڈلو دلهی تماشا
شنیده بمیر توزکان فرمود که هرگاه محمد مراد بخش درینجا بیاید زیاده از چهار و پنج کس احدی را
احدی را همراهش نباید گذاشت پس از سرانجام کار اینجا خاطر جمع ساخته و بعد آن نور الدین
خواص را باضعاف الطاف امیدوار ترقیات نموده فرمود که حضور محمد مراد بخش رفته و بهر تمهیدی که باشد
آن برادر والاقدر را ترغیب آمدن اینجانب داده سر سواری اینجا باید آورد آن بی تمیز
از جهت وحق ناشناس باندک حطام دنیا حقوق عنایات دیرینه خود را فراموش
ساخته و بهر تو یش باز اسوار شده بطور سیر رفت و محمد مراد بخش که از شکار احمد آباد و افر برداشته
متوجه دولتخانه بود آن کفران نعمت سرشت در راه رسیده و ملازمت نموده دوام
تمهید گسترده سخنانی چند از تمهیدات و تسویلات گزارش کرده بعرض رسانید که محمد اورنگ
(ورق ۳۲ الف) زیب ظاهر نموده که امروز قدوم میمنت لزوم بدایره عارجه فرمایند چراکه شوق از
بس تفوق جسته حوالی ساخته چند صحبت بهجت سرای کرم داشته واز دید و دید
اضطراب خاطر را به انبساط و استبدال ساخته دل را از قران السعدین مسرور و مستعلی
سازم بکنه برین محمد مراد بخش بر مصرع آن کیا دسیسه درون عنان اسپ بآنصوب
معطوف ساخت و در آنساعت قطب الدین خان و خواجه شهباز خان وغیره امرایان
و دو تنخواهان دست از بیم جان برداشته و بی تحاشای جلوی دامن گرفته بعرض
رسانیدند که این منصوبه خالی از دغدغه نیست و اثار این مکار غیر از مکری و
غدری نه پیدا اگر بانصوب توجه نفرموده تشریف بدولتخانه ارزانی دارند مکر آن

هر دو برادران کوچ نموده بگهو گهات برکناری دریای جمن دایره فرمودند پس آنروز محمد اورنگ
زیب بدولت خانه محمد مراد بخش فرود آمده از انواع انواع حرف اخلاص واز اقسام اقسام
سخن اختصاص دل آن والانژاد را شادکردانیده در رام نموده ظاهر ساخت که در حینی که ازان
برادر گرامی جدا شدم مهاجرت سامی بهجه مفارقت جان از غالب بر حال من استیلا یافت
چنانچه خواب بچشم آشنا نشده طعام بذائقه لذت نداد لیکن شکر خدای عز و جل که اینهمه
تکلیف قدوم راحت لزوم باعث انجذاب طبیعت باطنی ماست که بعرصه ظهور آمده و
انشاءالله تعالی در یک هفته منصوب خیام بدهلی میگردد و هر چند که بعد از تشریف فرمای تخت دهلی
از جلوس مبارک فروغ آگین گردانیده بسرانجام دیگر مطالب اهم پردازم چنانچه پاسی
نشسته و آهوی دل آن والا اختر را باین گزین بدام آورده و برخاسته بدولت خانه آمد
و چون صباح آنروز از گهو گهات رایات دولت آیات نهضت نموده بموضع سیندرا
بن کناره دریای جمن نزول اقبال نمود بموجب ارشاد هر دو دولتخانه برابر ایستاده
ساختند و به پشت آن سراپرده خاص و عام برافراختند پس ازان هر دو برادران
همعنان والاشان از مقام گهو گهات بخانه های زین در آمده همعنان روانه شدند مگر از اثنای
(ورق ۱۳۱ ب راه محمد مراد بخش با قطب الدین خان / و شیخ میرک خان و خواجه شهباز خان وغیره مقربان
جهت شکار رفت و محمد اورنگ زیب بدولت خانه آمده نورالدین خواصی را در رکاب
آورده اندیشه نمود که امروز تا فرصت روز دیگر به ازین بدست نخواهد آمد باید که این
صید متوهم را در دام گرفتار ساخته خاطر را از وهم و وسواس بپردازیم و شیخ میرزا را که از

پنجاب. مقرر سازیم که از بیم جان آواره بادیهٔ ناکامی نشود ما هر دو برادران بیکدلی و یکجهتی
بسرانجام مهام سلطنت پردازیم بار صاحب رایان دوراندیش بعرض رسانیدند که فکری که بخاطر
مبارک مخطور گردیده هیچ ازین بهتر دیگری نیست اما بعمل آمدن بس محال می نماید زیرا که این مقدمه
دارد کرا است کماهی چنین بوقوع نیامده و نخواهد آمد و بالفعل صلاح وقت آنست که محمد اورنگ (ورق ۱۹۸ ب)
زیب را تنها بدهلی رفتن ندهند. آنحضرت هم سلطان محمود را در مستقر الخلافه گذاشته عزیمت
آنصوب فرمایند و در آنجا رسیده بزبان مسعود و داوان محمود بر تخت سلطنت و کامرانی جلوس
فرموده بعد آن هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آرند. از بیجهت محمد مرادبخش زبانی نور الدین
خواص که محل اعتبار بود محمد اورنگ زیب را گفته فرستاد که ما هم عزم سفر دهلی داریم یکی دو مقام
نمایند که برفاقت یکدیگر انتهاض الویه عالیه کرده و پیشخانه را بسکندره فرستاده روز
دیگر سلطان محمود را بریاست مستقر الخلافه مقرر نموده خود هم داخل دایره شد چنانچه در وقوع
این صورت واهمه بخاطر مبارک اورنگ زیب راه یافت که باعث ماندن و آمدن چه باشد و
شاید که صلاح کاران و مصلحت پردازان ایشان صلاحی نوعی دیگر داده اند که عزیمت دهلی
پیش نهاد خاطر نموده پس همان بهتر که علاج واقعه پیش از وقوع نمایم و بعد رفتن کار از
دست دریغ و افسوس سودی ندارد و در راه این کار بانصرام رسانم و بعد رسیدن دهلی
سرانجام یافتن بس کار محال باشد بعده از عهد و سوگند دست برداشته و فکری در تدبیر
آن برگماشته و انتهاز فرصت و قابوی وقت را در نظر داشته مقرر ساخت که هر دو پیشخانه
برخلاف قاعده روزهای دیگر باندک فاصله برابر ایستاده کرده باشند آخر شب روز دیگر (ورق ۱۹۹ الف)

مستقر الخلافة اکبرآباد به مسافت دو سه کروه فرستاد و روز دیگر خود از محمد مراد بخش رخصت

شده به عز فرزندی و مبارکباد داخل دایره شد که در روانه شدن محمود و یکی از عیب ارکان دولت محمد مراد

بخش به عرض رسانیدند که این فتح عظیم از رب عالی نصیب اولیای دولت شده و فتح ... نموده

مستقر الخلافة باقبال عالی به روی کار آورده پس اگر در امور سلطنت ... از آیین جهان

بانی و کامرانی ... است معهذا بر علانیه باشد که دو بادشاه در اقلیمی نگنجند و این مقدمه سلطنت است

همینکه آنحضرت روشن ضمیر اشرف چنانچه از تواریخ فرمانروایان گذشته مبرهن خواهد بود که جهت این فرمانروائی

بسا پدران پسران را و بسا پسران پدران را تسلیم نموده اند تا به برادران و خویشان چه رسد سوای آن

قطع نظر از گذشتگان خود مقدمه محمد داراشکوه پیش نظر مبارک است که در عهد با وجود

ولیعهدی با پدر بزرگوار چه سلوک نموده با برادر بجان برابر چگونه پیش آمد بنابران (در ق ۲۱۳ الف

هوشیاری و خبرداری بکار برده اعتبار کسی نباید کرد در آن زمان آن شاهزاده یزدان شناس

حق اساس در جواب آن فرمود که مابین ما و برادران سوگند قرآن مجید و عهد موکد در میان

آمده که چون رایات فتح و فیروزی به سهلی برافراشته آید ما را سر آرای سلطنت گردانیده و

آن والاشان به امر وزارت پرداخته در انتظام ممالک ساعی سرگرم باشد در هر صورت چنین حرف

ناسزا بر زبان نیارید که ما اگر شکستن عهود و مواثیق خود که ناستوده روزگار است متعهد شوم از

طرفین کراهیها بخاطر پدید آید و محمد داراشکوه چنانکه حقوق پدر والا مقام بر طاق نسیان گذاشته

با برادران چنین سلوک کرد همچنان نکرده خود در سپید الحال نخلبندان قضا و قدر در حدایق

آرزو و نخل مراد شگفتگی آورده اند نهایت مقتضی خاطر ما آنست که محمد داراشکوه را برکات

مرادبخش بصوب بعزم تسخیر ان و بعد روانه شدن اغوا ساختن بعضی دولتخواهان محمد
(ورق ۲۹ الف) مرادبخش را // و از عقب روانه شدن او و ملاقی گشتن هر دو برادران و عزیمت
پیشتر نمودن و رسیدن در بندرابن و دایره نمودن بر کنار جمن و قید ساختن محمد اورنگ
زیب محمد مرادبخش را در آنجا و روانه شدن بطرف شاهجهان آباد = هر دو برادران والا
شان در باغ دهیره تا یک ماه و هفت روز مقام فرمودند چنانچه زخمهای که بر کلبدن مبارک
محمد مرادبخش رسیده بود درین ایام به شده بعد یافتن فتح فرصت غسل نمود و محمد اورنگ زیب مبلغی
خطیر از زر سرخ و سفید به غربا و مساکین از درویشان و گوشه نشینان و عزلت گزینان و محتاجان
و نامرادان خیرات ساخته و در ظهور این عطیه عظمی مجلس جشن بآئین شاد و عنوان بایسته ترتیب
داد بعد دو سه روز بدولتخانه محمد مرادبخش آمده و بحفل راز گوی متحد ساخته ظاهر نمود که محمد دارا شکوه
قریب یکماه دیگر است که عازم بصوب دهلی گردیده و در پنجاب رفته اقامت پذیرفته نباشد
که در انفصلح جمعیت وافر فراهم آورده و قلعه دهلی را تصرف در آورده و باز مستعد جنگ گردیده
فتوری برپا سازد بنابران اگر آن برادر صلاح وقت دانند مرا رخصت نمایند که خود را بدهلی
(ورق ۹ ب) رسانیده و قلعه آنجا را بحوزه تصرف خود درآورده لشکر بتعاقب او تعین سازم و جزوی زر را از
خزانه گرفته در طلب سپاه بدهم در انوقت محمد مرادبخش جواب داد که هرچه صلاح نیک بخاطر آن
برادر گرامی آمده بهتر و اولی است لیکن بمسارعت هرچه تمامتر عازم آن صوب شوند و جزوی
خزانه برای ما هم بفرستند که به سپاه داده آید بالاخره محمد اورنگ زیب مبلغ بست لکهه
روپیه خود گرفته و بمالغدر به محمد مرادبخش فرستاده پیشخانه را بسکندره که از . . .

داخل قلعه گشت درین اثنا صبح سلطان گل آفتاب بر سر زده نورافشان عالم گردیدن گل نورس
بوستان شهریاری جمیع کارخانه جات سرکار والا را در زیر مهر آورده و سرکل اعلیحضرت را دستگیر
نموده و بجای آنها از سرکار خود مقرر کرده مژده فتح در خدمت پدر بزرگوار معروض داشت و چون
ضابطه این دودمان والاست که هرگاه بادشاهزاده های والا اعتبار با یکدیگر چپقلش می نمایند احدی
از ارکان دولت بنا بر پاس ادب برفاقت و معاونت بادشاهزاده سبقت نمی نماید مگر اتفاقات ضروریات
(ورق ۲۲۸ ب را / چاره دیگری ندارد بنابران رکن سلطنت شایسته خان و امیرالامرا جعفرخان و راجه
رگهناته و غیره که در شروع جنگ کناره گرفته بودند بباعث تسخیر قلعه بمبالغ و غیره بادراک شرف
ملازمت کیمیا خاصیت فرق عزت و افتخار برافراشتند و در اوراق سابق مرقوم قلم سوانح نگار
گردیده که سلیمان شکوه که در ضلع منگیر جهت بند و بست مانده بود باستماع خبر مقابله محمد دارا شکوه
با محمد اورنگ زیب و محمد مراد بخش از آنجا بکوچ متواتر به الهآباد رسید لیکن از آنکه بهادرخان عرف
نسخهٔ ص سید قاسم قلعه دار آنجا اسباب استحصان قلعه را آماده ساخته در محافظت قلعه سعی بلیغ بکار برده بود
فایده مرتب نشد سوانیش در خلال این حال خبر شکست محمد دارا شکوه و فتح یافتن هردو
برادران استماع نموده و تاب استقامت نیاورده با چندی از ملازمان خود بجانب سرینگر
نسخهٔ بی ۲ شتافت درآن زمان راجه جیسنگه و دلیرخان و بهادرخان و غیره بنده های بادشاهی ترک
رفاقت محمد سلیمان شکوه نموده و روی عزیمت به تقبیل آستان فلک توامان نهاده و
به محمد و والایام بمبالغ و غیره آمده بادراک سعادت زمین بوس مشرف شدند سوانح نسیم
صحت یافتن محمد مراد بخش از زخمهای و رخصت شدن محمد اورنگ زیب از محمد

از استحکام قلعه باز بدارند غرضیکه آنها در سر قندازی چنان چستی و چالاکی بکار بردند که احدی نمی
توانست که بر بالا نماید در بحالت محمد اورنگ زیب تسخیر قلعه دشوار دید و چون بر دور آن حصار خندقی
عریض و عمیق بود هر چند که فکری بر گماشت بجای نه رسیده ناچار با اعتقاد خان داروغه توپخانه قلعه
گفته فرستادند که اولیای این دولت عظمی در تسخیر قلعه کمر سعی بر بسته اند و انشاء الله تعالی امروز فردا به
تصرف می آرند و او در سر کردن توپخانه ید طولی مینماید عبث دست خود را به خون خود میشوید و
اگر او را طالع یاوری نماید و سعادت رهبری کند کمر اطاعت و خدمت بر میان جان بسته و دست از توپخانه
بر داشته قلعه را حواله ملازمان سرکار فیض آثار نماید و الا هر چه بیند از خود بیند ازین سبب خان
مشار الیه سر بگریبان تفکر فرو برده بار تنهای خود مصلحت نمود که آفتاب رخشان هندوستان در
برج نظر بندی نزول فرموده فتح نصیب این هر دو برادران بلند اقتدار شد سوای این از آنجا که
بخت فرخنده کی وقت این هر دو برادران والا شان معلوم میشود که تاج خلافت بر فرق مبارک
یکی ازینها گذاشته آید درین صورت ما / بندها را از طریق ادب قدم بیرون گذاشتن با
ستیصال خویش پرداختن است پس همان بهتر که در راه عقیدت و عبودیت سلوک نمائیم
لهذا در جواب آن هر دو هند داشت که بنده خانه زاد است از حکم مقدس و معلی عدول
کردن نمی تواند و هم از حکم عالی یارای انحراف ندارد چنانچه توپخانه را خالی سر داده و امروز
آخر شب به تقریبی دروازه را وا خواهد کرد و الصاحب عالمیان بمبارکی و فرخندگی داخل قلعه
شوند چنانچه آن خان آخر شب شور و غوغا انداخته و توپخانه خالی سر داده دروازه قلعه را وا
کرد آخر کار شهزاده والا تبار که ازین اشارت آگهی داشت بالتحقیق از برادران سوار شده

مسندی خاطر اشرف و اعلی باشد بعمل آرند در انوقت محمد اورنگ زیب جرا بداد که محمد دارا
شکوه انچه پاس پدر بزرگوار داشته باشد است و سوای این سنی از طریق شریعت غرا و ملت بیضا
برگشته باشد لهذا انهدام بنیان وجود ش بر اهل اسلام فرض و واجب است آمده معهذا اعلیحضرت
خاقانی تا مدت سی و دو سال تخت سلطنت و کامرانی را بوجود فیض آمود زینت و زیب
بخشیدند مگر الحال که سن سامی بهفتاد رسیده و مزاج و طبع تغیر شده و هوش فرماندهی و کارگذاری
بر جا نمانده بنابران خبر عالم و عالمیان گرفتن بر ذمت همت ما لازم متحتم است چون بیگم صاحبه
چنین سخنان دور از کار سماعت نمودند کران خاطر شده و برخاسته و بخدمت اعلیحضرت خاقانی
رفته همه را عرض داشتند آخرش اعلیحضرت خاقانی از استماع آن دست از خلافت و جهانداری برداشته
کنج عزلت اختیار فرمودند و بعد رفتن بیگم صاحبه محمد اورنگ زیب از مراد بخش ظاهر ساخت که بدون
انداختن جنگ قلعه بدست نخواهد آمد پس داروغه توپخانه را حکم نمود که نزدیک قلعه بمکانی که از سطح
آن مرکوب باشد توپها قایم باید کرد تا گوله توپ بقلعه برسد چنانچه توپی بر مسجد بیگم صاحبه که در
بازار لعل چوک نزدیک دروازه قلعه باشد و توپی بر عمارات دارا شکوه که متصل دریای جمن واقعست
قایم نموده اولا توپ مسجد بیگم صاحبه را سر دادند و از اتفاقات آن توپ بر توپ قلعه که بر دروازه
بود چنان رسید که دهنش را لخت لخت گردانید و توپ دیگر که بر عمارت محمد دارا شکوه بود چون
آنرا سر دادند تیر آن توپ بعمارت دو تنخانه رسیده منزل بالا را بر انداخت چنانچه در وقوع
این صورت کار بر اهل قلعه تنگ گردید / چون در قلعه یک هزار و پانصد کس از غلامان
قلماق و حبشی و ترکی بودند اعلیحضرت خاقانی بآنها قدغن نمودند که تا جان در قالب است

یافته مضرب خیام نصرت انجام در باغ دهیره که از مستقر الخلافه بمسافت یک کروه است گردید
و از آنجا محمد اورنگ زیب شاهزاده والا اعتبار سلطان محمود را با فوج گران بمستقر الخلافه اکبرآباد
رخصت نموده حکم کرد که اندرون شهر رفته به نظم و نسق پرداخته قلعه را بتصرف درآورد و در پی شاهزاده
سلطان محمود به شهر در آمده چون نزدیک قلعه رفت از آنکه برج و باره قلعه را از توپخانه استحکام داده
بودند یکبارگی سر دادند چنانچه شاهزاده از رسانیدن توپخانه نتوانست که خود را بحصار رساند لا بشهر
را بتصرف خود در آورده سیدی مسعود کوتوال را که سالک مسالک عبودیت نشد علف تیغ ساخته
و بجای او معتمد خان نامی قلماق را کوتوال مقرر نموده او را قید عرض کرد که چنان مبادا در این کار برج
که درین وقت بر بام و برج دست تعدی برجال ضعیفان دراز نگردد و حقیقت سر دادن توپخانه از
بالای حصار در خدمت والا درجت پدر بزرگوار خود معروض داشته لعبده محمد اورنگ زیب
پیش محمد مراد بخش رسیده آن معروضه را بنظر درآورد درین اثنا هودج نشین عصمت و حجله گزین عفت
مریم الزمان ملکه دوران بیگم صاحبه جهت الابلاغ پیغام اعلی حضرت خاقانی بخدمت سامی هر دو برادران
گرامی بباغ دهیره رسیدند و فیل سواره بدایره محمد مراد بخش تشریف بردند و چون هر دو برادران
یک جا بودند از آمدن آن رابعه دوران آگهی یافته و تا بیرون دولت خانه باستقبال آمده
با عزاز تمام اندرون آوردند چنانچه بیگم صاحبه اولا لب را به تهنیت درفشان ساخته بعد از آن
بعد از آن گذارش پیغام اعلی حضرت خاقانی نمودند که در حین حیات پدر بزرگوار شما را با برادر
محمد دارا شکوه چنین چپقلش کردن و مدعی تخت سلطنت شدن مناسب نبود بتقدیر هر چه
شدنی بود الحال آیین سعادت آن است که حلقه اطاعت بگوش هوش کشیده در آنچه رضا

مقام نمودند و درین جنگ از سران لشکر منصور مهیمانان ورا و ستر سال و راجه رو پسنگه و رام سنگه راتهور و محمد صالح و وزیرخان و قاضی افضل و غیره بندهای بادشاهی و ملازمان والاشاهی از ظرفین قریب پانزده هزار کس نام آور باشند که در کار مقابله نگاه جانفشانی نموده حیات ابد را کامیاب گشتند و محمد دارا شکوه که بمستقر الخلافت اکبرآباد بحضور اعلی حضرت خاقانی آمده همه ماجرا از یافتن فتح و شرد و غا باختن خلیل الله خان بعرض اقدس رسانید ازین سبب اعلی حضرت خاقانی اشفاق پدری که بحال آن فرزند بسیار زیاده ترداشتند بسیار غمگین واندوهگین گشته فرمودند که بابای من بر تدبیر آدم تقدیر خنده می نماید موجب نداء مصرع ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال - معهذا اگر خلیل الله خان باوجود چندین رعایت و عنایت اگر مرتکب چنین کار شده است آخر بکردهٔ خود خواهد رسید الحال مقتضای مصلحت وقت آن است که چون مخالفان شما مظفر و منصور شده اند و اینکه متعاقب میرسند فرصت را غنیمت دانسته خود را ازینجا برآرند هر چند مرتسم خاطر عاطر آن بود که آن مردمک چشم را از پیش چشم لحظه و لمحه دور نسازم اما فلک کجرفتار دور ناهنجار سنگ تفرقه بر شیشه مرادم انداخته و تار و پود امیدم را پراگنده ساخت پس ازان مبلغی از خزانه عطا فرمودند چنانچه محمد دارا شکوه شب در خدمت اعلیحضرت خاقانی مانده و صبحی نقد رخصت حاصل نموده عازم بصوب دهلی شد مگر در وقت روانه شدن محمد دارا شکوه اعلی حضرت خاقانی این بیت را بر زبان راندند - فرد

رفتن جان را بچشم خود ندیده هیچکس ؎ من بچشم خویش می بینم که جانم میرود

روز دوم رایات عالیات هر دو برادران والاشان بصوب مستقر الخلافه اکبرآباد ارتفاع

خلیل الله خان برهم خورد چون بر اسپ سوار شد خان مذکور از انجا برگشته و بابندهای درخورده
ظاهر ساخت که برای چه جانفشانیها می نمائید که محمد دارا شکوه فرار بر قرار اختیار
نموده و اینک فیل سواری خالی ایستاده است نگه بر بینید چون امیران نگاه کردند فیل را خالی
دیدند و متعجب ماندند که باوجود یافتن فتح سبب آن چه باشد آخرش همه ها سراسیمه شده دست
از کار کوتاه ساختند و آن نا دولت خواه بسرعت هر چه تمامتر نزدیک محمد اورنگ زیب رفته
مژده رسانید که بنده مخالفت دولت را از فیل فرود آورده و بر اسپ سوار ساخته به بندهای
بادشاهی که سرگرم جنگ بودند خبر فرارش رسانید چنانچه آن همه ها دست از کار برداشته متفکر
و سراسیمه شده اند پس الحال آنحضرت فرصت را غنیمت شمرده حمله نمایند درین اثنا داؤد خان
با چهار هزار سوار افغانیه از عقب در رسید و محمد اورنگ زیب خان مشار الیه را همراه گرفته فیل
پیش براند و افغانان از هر طرف ریختند بنا بران از بندهای پادشاهی و والاشاهی که
متشوش و — بودند احدی را پای استقلال برجا نمانده همه ها هزیمت خوردند و محمد دارا شکوه
تنها با معدودی از همراهان خود بمانده و چون دید که محمد اورنگ زیب با فوج گران زد و خورد
کنان می آید آن قوت خود هم تاب استقامت نیاورده بادشاهزاده سپهر شکوه را بفرار آورد
عاقبت الامر محمد اورنگ زیب باستماع خبر فرار هر دو پدر و پسر ناظر اعتبار و محمد جعفر چیله را جهت
ضبط اموال و احمال و اثقال محمد دارا شکوه فرستاده و خود مبادرت نموده و نزد محمد مراد بخش رسیده
در زبان به تهنیت و مبارکباد بر گشاده که مخالفان یعنی پدر و پسر فراری گردیده و فتح و نصرت
نصیب آن گرامی برادر / والاقدر گشت لحده آن هر دو برادران بلند اقتدار آن روز همانجا

نمودند که از ریختن خون همچو نوشته با انگشتها حنابندی گردانیدند پس هفت زخم تیر بر چهره
مراد بخش در رسیده و خونی که از زخم تیر او دیده بر جامه افتاده جامه همچو گل رنگی تازه در گرفت
و نیز رنگ بود که بندگان بادشاهی بفیل سواری مراد بخش در آن رسیده و قدم از جاده ادب و عبودیت
بیرون گذاشته دست بی ادبیها دراز نمایند در نیضمن خلیل الله خان که دران گروه مصدر ترددات
بود تا بو یافته بحضور محمد اورنگ زیب رسیده و بعرض رسانید که در فتح یافتن محمد داراشکوه
هیچ باقی نمانده و کار از دست رفته است اگر بنده تدبیر نماید که هزیمت در لشکر محمد داراشکوه
پدید آید و فتح نصیب اولیای دولت گردد در ظهور این امر فدوی چگونه به نتایج حسن خدمات
مصدر مراحم و تفقدات خواهد گردید محمد اورنگ زیب در جواب آن فرمود که شما منصب هفت
هزاری ذات و هفت هزار سوار و خدمت دیوان اعلی و بخطاب   الملکی سرفراز درق
و ممتاز خواهد شد پس خلیل الله خان عطف عنان نموده نزد محمد داراشکوه آمده زبان
تهنیت و مبارکباد برگشاده معروض داشت که فتح و نصرت نصیب ملازمان عالی گشته مخالفان
تبه کار اعمال گرفتار آمدند لیکن الحال مقتضای مصلحت آن است که آن حضرت از فیل فرود
آمده بر اسپ سوار شوند مبادا از طرفی تیر زنبورک بدشمنان برسد و اگرچه حافظ حقیقی
همه جا حافظ و ناصر است اما از عالم تدبیر نباید گذشت و چون آن گوهر اکلیل سلطنت
کامیاب مراتب اقصی گردیده نظر بر خیرخواهی و عقیدت خان مومی از فیل فرود آمده بر اسپ
سوار شد چنانچه در هنگام فرود آمدن هر چند شاهزاده سپهر شکوه مانع آمد مگر نا مسموع کرده از آنکه
مشیت ایزدی بر این رفته بود که کار ساخته و سرانجام یافته از باعث نمک حرامی روسیاه دو جهان

آخرش از هر دو طرف / توپخانه مقابل ترتیب داده و صفوف از یمین و یسار آراسته شد (درق)
چنانچه اولا از طرفین توپخانه چنان سرایت که تا دو گهری از بخار احدی با دیگری دید داد ید شدن
نمی توانست گویا که ردای شب تار بر روی روزگار کشیده گشت و بعد ازان جوانان هر دو طرف
حمله آورده بایکدیگر ملحق شده بگوسه براق در پیوسته و از دم شمشیر و بر گرفتن زخم رنگ افزای
عرصه سبز و شده روی زمین را چون شفق گلگون گردانیدند درینصورت صف شکن خان
و اصالت خان و شیخ منیر و غیره امرای چند از سعادت اندوزان رکاب محمد اورنگ زیب
مصدر ترددات نمایان گردیده و داد تهور و جلادت داده بزلال شهادت لب تشنگانی
را سیراب ساختند و از فدویان محمد مراد بخش تجلی خان و سرفراز خان و سلطان باز خان
و راناغریب داس بجانفشانی لوازم فدویت به تقدیم رسانیده و گلگونه شهادت بر و کشیده
سرخروی دارین حاصل نمودند و از امرایان چند بادشاهی و چندی منصبداران دارا شکوه
در کار مقابله گاه خود دستمانه و دلیرانه صف شکنی کرده و از نسیم شهادت مشام جان معطر
ساخته حیات ابدی یافتند مهندا انجابتجان و سید قاسم و راجه جبسنگه و غیره امیران از
میمنه و میسره اسپان رنجتند چنانچه در وقوع اینصورت لشکر هر دو برادران / پراگنده (درق)
گردیده و سلسله انتظام از دست برفت و فوج بادشاهی غالب آمده هر دو برادران
را محاصره نموده تا عین سواری رسیدند عرضیکه در ظهور اینحالت محمد اورنگ زیب و محمد مراد
بخش چون آفتاب براوج عماری طلوع نموده و از پنجه شجاعی قوس کمان را بدست
گرفته باندختن تیرها با مخالفان را بر خاک استهلاک غلطان ساختند تا انجا تیراندازی

جنگ شده نشسته است پس آن هر دو برادران بلند اقتدار باستماع این خبر از ~~[illegible]~~ شتابزده عطف
عنان نموده متوجه شنبهو کده شدند و بمفاصله هفت کروه از انجا این طرف نهر چنبل رسیده دایره
نمودند و چون آب آن نهایت مهیب است بشدت سیرت عبور ازان دشوار نموده / در فکر شدند اما دو روز
از اتفاقات حسنه راجحات زمیندار پرگنه گوهد تعلقه سرکار گوالیار که از انجا بملازمت عالی
برافراخته در رکاب سعادت اندوز بود بعرض رسانید که ازینجا پنج شش کروه گذر کنیره پایاب است
پس لشکر بآرام عبور تواند کرد بنابران آن هر دو برادران فرازنده لوای کشورکشایی راجه راج
را پیشوا نموده آخر روز روان شدند و چون راه پر نشیب فراز بود لشکر بصد دقت آخر شب
بگذر کنیره رسید مگر در راه قریب پنجهزار کس از تشنگی هلاک شده جان دادند و صبح لشکر از گذر
انجا که آب از سینه بالا بود درگذشته و آنطرف دایره نمود عاقبت الامر روز دیگر این هر دو
برادران بصوب محمد داراشکوه روان شدند و هم محمد داراشکوه بصوب ایشان راهی گشت ابیات

روان شد سپاه طرف دستگاه ؛؛ سر جنگجو و دل کینه خواه
غریو بلندی که آمد ز کوس ؛؛ هوا شد ز گرد سیه آبنوس
چو گشتند آن هر دو لشکر سوار ؛؛ شد از گرد در روز شب آشکار
غبار از زمین شد بلند آنچنان ؛؛ که شد سطح سیه خانه آسمان
خرامان نهنگان دریا شکوه ؛؛ خروشان و جوشان چو سیلاب کوه

القصه وقت یک پهر چار گهری روز اول بمیدانی که قرار انجا رفته بود رسیده بیت

روان شد پیاده گروه فوج فوج ؛؛ بسرعت چو سیل بکثرت چو موج

بالاخره محمد داراشکوه از مطالعهٔ آن دستوران عظام را طلب داشته محفل رازگوی ترتیب
داده چنانچه بعد رد و بدل بسیار قرار بجنگ افتاده خلیل الله خان بعرض رساند که از عهد حضرت
صاحبقران امیر تیمور بدون جنگ تخت سلطنت نصیب احدی نگردیده و هر که گرفته اقرب
شمشیر گرفته بنابران از تدبیرات دیگر درگذشته سامان و سرانجام جنگ موجود نمایند که هر دو
برادران بسرعت تمامتر سر رسند پس محمد داراشکوه چون روز دوم محله سپاه گرفت یک لک و
هشتاد هزار سوار به تصحیح در آمد الحاصل چنینکه آن سرد برادران طی مسافت نموده تعلقه
گوالیار رسیدند محمد داراشکوه شاهزاده سپهر شکوه را با سی هزار سوار و بست هزار پیاده
های برقنداز و جرار رخصت نمود تا او بر لب رودخانه چنبل رسیده گذر دریا را از توپخانه
چنان مستحکم ساخت که طایر ذی بال از ان طرق بهزار دشوار عبور نماید پس ازان محمد دارا
شکوه بجابتخان وغیره امرای عالیشان را هراول نموده خود با افواج گران و عساکر بی پایان
از خیل خلیل الله خان داود خان و قاسم خان وغیره امیران نامدار و بلند اقتدار و توپخانه
از حد بی شمار از مستقر الخلافه اکبرآباد برآمده و بسنبهوگذه رسیده مغرب خیام ظفر
التیام نمود و از سنبهوگذه بمفاصله یکگرده که میدان بس وسیع است رزمگاه قرار داده
و درانجا توپخانه ترتیب داده مستعد جنگ نشست درین اثنا هر دو برادران والاقدر
از گوالیار کوچ نموده روانه شدند و در راه بعرض رسید که شهزاده سپهر شکوه هر چنبل را
با توپخانه عظیم بند ساخته و خود سد راه شده نشسته است و محمد داراشکوه از مستقر الخلافه
برآمده در سنبهوگذه رسیده و بمسافت یک کروه ازانجا رزمگاه قرار داده آمده جنگ

بر رو کشیده بکار آمده بودند و شش هزار سوار و امرای بادشاهی متعینه کامیاب درجه شهادت
شده بودند فی الجمله آنروز محمد اورنگ زیب و محمد مراد بخش بمحافظت و محارست اردوی معلی متوجه
شده و روز دوم بلده اوجین را از قدوم میمنت لزوم رشک فردوس گردانیده و بلده مذکور بدار الفتح
موسوم نموده مامور خاص و عام فرمودند و ارشاد نمودند که در زمین جولانگاه بنای قصبه و سرای و باغ انداخته
معموره را بنام فتح آباد مسمی سازند و تا دو سه روز در دار الفتح جهت زخم دوزی مجروحان مقام فرموده
روز چهارم بصوب مستقر الخلافت اکبرآباد متوجه شدند و هم آوازه فتح و نصرت باطراف و اکناف سامع
افروز خاص و عام گشت چنانچه از روی وقایع دار الفتح اوجین حقیقت شکست خوردن و نزعیت
ورزیدن مهاراجه بعرض اشرف و اقدس اعلی حضرت خاقانی و محمد دارا شکوه رسید و محمد دارا شکوه
اولا صلح نامه بدین مضمون بنام هر دو برادران عالیشان نوشت که تا حال هیچ پسری قصد پدر نکرده
و شما که قدم از جاده عقیدت و عبودیت برون گذاشته و سالک مسالک تخلف و انحراف شده در دورق
عالم و عالمیان شورش و فتنه انداخته اید وقوع این معنی از پاس ادب و بندگی بعید نموده پس
ثمره آن غیر از ندامت و پشیمانی دیگر عاید نخواهد شد من بعد در جواب آن هر دو برادران والاقدر
آنچنان تعلیم آوردند که زهی خلف الصدق سعادتمند که پدر عالیقدر را که به توجهات و تفضلات آن
حضرت کامروای سلطنت باشد بقید درآورده و برادرانجان برابر رالبسان دشمن جانی کمر بجان ستانی
برلسته بی نام و نشان سازد سوالش سرعلانیه اینست که این همه علامات سعادت جاودانی است
و چون اخلاص پدر والاقدر بر ذمت ما هم مقرر است بناءً علیه پنبه غفلت از گوش برآورده
و سامان و سرانجام تیار نموده آماده جنگ باشید و ما عنقریب بر جناح استعجال رسیده دانید

دیرت خود کردید در صورت محمد مراد بخش احسنت فرموده و بر فیل سوار گردانیده همراهان او را

حکم فرمودند که شامل بندهای این جناب شده، ترددات نمایان نمایند و آنحضرت متکای بر

عنایات الهی که مدام شامل حال این طبقه اعلی است نموده فیل را پیشتر راندند و راجپوتان نیز از

کمال تهور و جلادت سبقت جسته و قدم بر قدم پیشتر نهاده زد و خورد کنان خود را تا فیل سواری

هر دو بادشاهزادهای والا تبار رسانیدند پس در وقوع اینحال بهادران نبرد کیش از هر طرف

حمله آورده راجپوتان را ته تیغ گرفته و هم از ریختن خون دامن عرصه جولانگاه را رنگین ساخته

خود را تا مهاراجه رسانیدند و مهاراجه که با معدودی راجپوتان عمده مانده بود از رسیدن دلاوران

جنگجو کار بر خود دشوار دیده خواست که اسپ را در میدان انداخته بکار آید دران زمان مهیش داس

و آسکرن و سردهانان دیگر این معنی را دریافته مهاراجه را فهمانیدند که وقت این است که خود

را ازینجا باید برآورد و جلدی عنان اسپ مهاراجه گرفته از جولانگاه برآوردند و در برآمدن

مهاراجه اکثر راجپوتان هم برآمده راه پیمای بصوب جودهپور شدند الغرض فتح و نصرت نصیب

اولیای دولت گشته اول محمد اورنگ زیب مژده فتح و فیروزی بشاهزاده والاقدر محمد مراد بخش رسانیده

و لحظه ازان دیگر بندگان در تهنیت و مبارکبادی نثار فرق مبارک هر دو بادشاهزادهای والا

تبار ساختند و نقاره شادی و شادمانی بلند آوازه گشت و چون شمار کردند از طرف لشکر ظفر اثر

صد امرای نامدار بلند اقتدار، و چهار هزار منصبداران والاشاهی و هفت هزار سوار سیبیش قرار

و نامی شربت خوشگوار شهادت در چشیده بودند و از طرف مهاراجه بیست و چهار راجپوتان

عمده مثل مهاراجه چانپاوت و کونپاوت وغیره و ده هزار راجپوتان ماردار ی قشقه تهور

را باده هزار سوار جرنغار و شیخ میرزا با هفتصد سوار برنغار مقرر نموده مع افواج بحر امواج بآئین

شایسته و روش بایسته زینت افزای عرصهٔ رزم شدند و ازان طرف مهاراجه دیبی سنگه سیدیه و مکند سنگه

هاڈه را هراول و قاسم خان و بادهو سنگه و کشور سنگه هاڈه ڈهین و شیر سال هاڈه مهیس داس

چانپاوت ... و اندر سنگه گور را بسیار مقرر نموده بمیدان نبرد در آمد در ین صورت از هر دو طرف صدای نقاره

بلند آوازه گردیده مردان پیکار طلب بجوش و خروش در آمدند و از هر دو جانب افواج منصوره

مقابل شدند در ین ضمن مکند سنگه هاڈه عنان تدبیر از دست داده و سبقت جسته باده هزار سوار یورش

آوردند و زمانیکه از یک طرف توپخانه را سر دادند بسا راجپوتان جلادت اندیش در دم تیر قضا

کشته از نام و نشان محروم شدند پس ازان جوانان کارطلب ملازم سرکار دولتمدار از هر طرف آمده

و باهم دگر ملحق شده بکوتهٔ یراق در پیوستند و ازدن شمشیر آتش جدال و قتال بکمال اشتعال

آوردند درانوقت زخم تیر جگر دوز بر چشم مکند سنگه هاڈه رسیده از اسپ بر زمین افتاده بجان

کندن مستهلک گشت و مرشد قلی خان با هشتصد سوار داد تهور و جلادت داده به شربت

خوشگوار شهادت کام زندگانی شیرین ساخت و گوپال سنگه برادر خورد دیبی سنگه سیدیه

کنور ارجن سنگه با یک هزار سوار راجپوتان کار آزموده پروانه وار بران شمع مخفل کشور کشای

نثار گشتند و دیبی سنگه سیدیه که هراول مهاراجه بود از درگاه عالم پناه کفران نعمت ورزیده و

رفاقت مهاراجه گذاشته و از لشکر بادشاهی بر آمده و حضور محمد مراد بخش رسیده بعرض رسانید

که بنده اگرچه بحسب ظاهر همراهی مهاراجه را پذیرفته بود اما اراده بندگی و عبودیت جناب

سعادت مآب مرتسم خاطر عقیدت مظاهر داشت چنانچه بمساعدت بخت فیضیاب آرزوی

و کمیت را بعرض رسانید و چون محمد اورنگ زیب دید که مهاراجه از نصیحت هوش افزا متنبه
نگردیده کمر بعصیان و طغیان بر بسته بدل خود گفت لازم آمد که تدارک اعمال او بدامن روزگارش
باید نهاد پس حکم فرمود تا توپخانه را آراسته بمقابل ترتیب دادند مگر وقتیکه خبر آراستگی توپخانه
در لشکر مهاراجه اشتهار یافت آسکرن راجپوت کمر تونت که عمده سپهدار مهاراجه بود به پیشش
ظاهر ساخت که توپخانه هر دو بادشاهزاده والاتبار بمقابل ما آراستگی یافته است و راجپوتان
رمه دار از کمال تهور و جلادت از خویش و از خود چندان رغبت ندارند لهذا هرگاه که بمقابله خواهند
شتافت قدم هرگز عقب نخواهند گذاشت و از آنطرف که توپخانه سر خواهد یافت همه ها در توپخانه
گرفتار تیر بلا گشته بکار خواهند آمد بنابران صلاح وقت آن است که اگرچه لوم باشد من با جمعیت
چهار هزار سوار وقت نیمشب بر توپخانه ریخته و مردمان توپخانه را ته تیغ کشیده همه توپخانه بدست
آرم و بعد از آن مغولان چندان یارای نه که در صف جنگ از عهده راجپوتان بر آیند در این
صورت فتح نصیب مهاراجه است لیکن مهاراجه جواب داد که دغا نمودن و بشبخون پرداختن از دغا م
اطوار مردان و شعار راجپوتان بسی بعید است پس صبح از / عنایات ایزد متعال چنان تدبیر دور
خواهم کرد که توپخانه یکطرف بجای خود افتاده خواهد ماند و راجپوتان کار طلب بلشکر در
آمده فتح خواهند ساخت و با حدی آسیب توپخانه نخواهد رسید و چون آسکرن دو سه مرتبه
در اینباده مبالغه نموده گفت که چنین وقت فرصت از دست رفته باز بدست نخواهد آمد مهاراجه
قبول نکرد غرضیکه صبح آنروز روز شنبه و تاریخ هشتم رجب سنه الله هر دو اکلیل خلافت نجابت
و مرشد قلیخان و صف شکن خان را با جمعیت هشت هزار سوار آهن پوش هراول و فولاد خان

ادب سلطانی بس بعید باشد غرضیکه اینچنین عزم بیجا کردن و قصد ناسزا نمودن در ترازوی
عقل دور اندیش ناسنجیده نمود سوالش از هیبت و شوکت بادشاهان عظیم الشان بر حذر باید بود
که سعادت دارین در ضمن آن منظور است خوب هرچه از روی بشریت بوقوع آید آمهاراجه مصالحه مگر
اکنون هیچ نرفته است اگر آنفدوی را سعادت رهبری نماید و بخت یاوری کند چشم عبرت بین (در
گشاده از ادراک شرف ملازمت کیمیا خاصیت استفاده جاوید حاصل نماید که مشمول عنایات
فراوان و مورد تلطفات بی پایان خواهد شد و اگر از نامساعدت بخت جاده پیمای مخالفت
و منازعت خواهد گشت تدارک از محالات خواهد شد و از آنجا که بخت روزافزون بادشاهان
عظیم الشان مدام اوج پذیر ترقیات است دیگری را نمی سزد که در پیش این سرفراز کردهای
خدا و برگزیدهای بارگاه کبریا قدم جرات و مبادرت پیش گذاشته از فرط زبونی طالع استیصال
خود پردازد پس خلاصه مطالب آنکه بعد وقوع کار ناهنجار و ظهور امر دور از کار ندامت و پشیمانی
فایده بخش نخواهد شد و پاداش کردار بعنوان نیک عاید روزگار شما خواهد گشت مهاراجه جواب
داد که هرچند گفته آنحضرت مقتضای مصلحت و باعث سود و بهبود منست اما من این جرات و
مبادرت از خود نکرده ام و حکم اقدس و اعلی مرا برین کار آورده و اکنون اگر از حکم جهانمطاع
انحراف می ورزم و از قصد خود قدم علی الرغم میگذارم در عالم و عالمیان ننگ عظیم لاحق حالم
میگردد و در پیش اهل حمیت غریق لجه خجالت میشوم ازینجهت حالا صلاح وقت همین است که
بکار مامور مصدر تلاشی شده سرانجامش سرانجامش بآئین گزین پردازم فی المجمله مهاراجه فرستاده
از مهاراجه جواب صاف یافته و برخاسته و بحضور بادشاهزاده محمد اورنگ زیب آمد و کیفیت (ورق ۹

بندهای چنان بخاطر پرتو می اندازد که انجام آن ازان مندوی کار مطلب صورت پذیر گردد آخرش
مهاراجه جسونت مناسب زیب حکم است و بوجهی از فرموده مبارک عذری ندارد پس درین وقت
فرصت اگر این هر دو برادر را علف تیغ بیدریغ میسازیم و بعد کشتن اینها احدی نیست که بمقابله
ما بپردازد و بعده اسیر نمودن محمد سلیمان شکوه چندان کاری ندارد سوای این درینصورت فتح اسباب
سلطنت آماده و مهیاست ... به محمد شجاع خان که از فعالیش بود بموجب امر اشرف حکم داد که از
اقبال ابد اتصال پیشتر رفته و بمقابله بپردازند و باقبال حضرت ظل الهی آن هر دو برادران را
بلطف ... در گوشه کمان اسیر ساخته بحضور اقدس بیارید غرضیکه حضرت اعلی خاقانی بر
جرات و بسالت مهاراجه احسنت و تحسین فرموده خلعت خاصه سه شمشیر مرصع او فیل و اسپ
با ساز طلا و مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد مدد خرچ عطا نمودند و قاسم خان و راجه ... سنگه بندیله
و مکند سنگه هاده و کنور رام سنگه کور را بهمراهی تعینات ساخته با جمعیت پنجاه هزار سوار رخصت
فرمودند پس مهاراجه مذکور بعد حصول سعادت از خاص طی مراحل نموده پیشتر از ده روز رسیدن
محمد اورنگ زیب و محمد مرادبخش در اوجین رسیده اقامت گرفته بود و چون هر دو کوه اکلیل
نامداری در اوجین مغرب خیام ظفر التیام فرمودند از آمدن مهاراجه آگهی یافتند محمد اورنگ زیب
یکی از ملازمان کاردان نزد مهاراجه برای گذارش هذا الصلاح فرستاد که پنبه غفلت از
گوش هوش برآورده براه عقیدت و انقیاد سلوک نماید که آیین بندهای عقیدت شعار است
و الا چند از خود بیند بالاخره او نزد مهاراجه آمده بر وفق ارشاد گرامی ظاهر ساخت عجب است
که شما یکی از بندهای خاص بوده بمقابله بادشاهزادهای والا تبار آمدید و این حرکت از پاس

که محمد اورنگ زیب بتوسل به سلطان محمد مراد بخش عهد مودت و موالفت مستحکم بسته و متفق و
هم داستان یکدل و یکزبان گشته با فوج بیکران از لشکر بنگاله عزیمت آشوب بسیار ازین جهه
استماع این خبر حقیقت مآل از بیرون مقدس ... حضرت اعلی خاقانی از روی
شفقت پدری که بحال او زیاده از حال اولاد دیگر مبذول داشتند باوجود این همه بی ادبی
و بی احتیاطی که آنحضرت را نظر بمقید داشته بود هرگز بر خاطر قدسی تعلق نداشتند که او شکستگان نزدیک
سلطنت باشد بنابراین جمیع بندهای سلطنت و ارکان خلافت را بحضور طلبیده اشاره فرمودند
که ما فی الضمیر ما چنین است که محمد دارا شکوه کامیاب و کامران تاجداری باشد و ازانکه اورنگ
زیب از دکن ... ... تمرد بر داشته عازم این صوب شده اند بنابران یکی
از میان شما لشکر فیروزی ... دیگر بندهای درگاه باجمعی سپاه ... تربیت یافته
نمایان ان ... را اسیر ساخته بیارد ... ... برسانید که ما بندگان
... و بایان ... سرانجام دیگر مهمات عظیم مامور شویم ... سعادت دارین ...
... لوازم خدمت و جانفشانی کما ینبغی بتقدیم رسانیده اما مصدر مجرای
نیکو خدمتی شویم اما از پاس ادب سلطانی یارای آن نداریم که بمقابله بادشاهزادهای
عظیم الشان شتافته به جنگ ایشان بپردازیم که محمد دارا شکوه بسرکردگی لشکر رخصت یابند ما بان
در رکاب سعادت حاضر بوده مراسم عقیدت و بندگی بجا آریم اما ازانکه مرضی مبارک بر جدا
ساختن محمد دارا شکوه نبود بهیچ صورت متوجه بطرف مهاراجه جسونت سنگه شده فرمودند که
برای انصرام اینچنین کار همه اولیای دولت استعداد در پیش آورند حال بر خلاف دیگر

سرادقات نمود پس از آن محمد اورنگ زیب زبانی محرمان راز و مصاحبان دمساز مافی الضمیر خود
نزد محمد مرادبخش فرستاد و آنها بملازمت او رسیده دما مورد را بعرض رسانیده رخصت معاودت
بر گرفتند پس چون روز دیگر هر دو والا اختران برج نامداری از مکان سر قومه کوچ نمودند محمد اورنگ
زیب از اثنای راه سلطان محمود پور خود را بطریق استقبال بحضور محمد مرادبخش روانه ساخت
تا او رسیده بملازمت نمود و بعد ساعتی چند ما بین هر دو برادران سر سواری قران السعدین
بوقوع آمد چنانچه هر دو برادران از خانه زین بر آمده و قدم بر زمین گذاشته به تپاک تمام هم
آغوش شدند ابیات ز هر سوی چون پرتو افگند مهر ۞ زمین را نمودند فردوس چهر ۞
در آمد باغوش خورشید ماه ۞ گرفتش به تنگ اورنگ شاه ۞ غرضیکه بعد مواصلت فرخنده
تواصلت هر دو برادران بدستور بجاهای زین در آمده و هر دو اسپان سواری کوشش بکوشش
ساخته متوجه دولتخانه که در نواح اوجین بر افراشته بودند شدند و چون بدایره رسیدند
محمد اورنگ زیب در سرادق اقبال محمد مرادبخش فرود آمده و هر دو برادران بر یک مسند جلال و
اقبال بر متکای ریاست نشستند چنانچه محمد اورنگ زیب اول از زبان تهنیت و مبارکباد
سلطنت و جهانبانی بر گشاده بعد از آن آنچه در خط که شرح آن صدر بتفصیل ترقیم یافته
و مسطور نموده بود بالمواجهه ظاهر ساخت و بعهد و پیمان قرآن مجید را در میان داده و
خاطر محمد مرادبخش از همه واهمه پرداخته و بجمیع وجوه مطمئن و مستمال کرده قرار بران نمود
که آن برادر کامگار زیب افزای تخت سلطنت باشد و من بسان وزرا صدر نشین (ورق
مسند وزارت بوده بانتظام امور مرجوعه پردازم و چون بیشتر محمد دارا شکوه آگهی یافته بود

حصول در آمده و لعل بهار بعبادت مولی که دولت اولی است مشتغل بوده سعادت ابدی
حاصل نماید لیکن باز اندیشه نمود که اولا آن برادر گرامی قدر را العزخجسته که در مستقر الخلافت بر تخت
سلطنت نشانده و از تماشای جلوس میمنت مانوس خورم و شادکام گردیده بعد از آن بمقصود دل پرداز
و مهینه از تردد مسرت افزای جلوس آن گرامی منش بر تخت جهانبانی که آرزوی دلی قلبی بود و خاطر
بسیار بسیار مسرور و مبتهج گشته شکر ایزد درگاه واهب العطایا بجا آوردم و از انجا که سی هزار از
جوانان کار طلب فراهم آورده ام بمجدودی پس از سر انجام بعضی امور ضروری بصوب مستقر الخلافت
عزیمت می نمایم بنا علی هذا آن برادر بجان برابر از انجانب عازم گردیده و در فضای بلده
اوجین ملاقی شده باتفاق یکدیگر روانه منزل مقصود گردیدند و هرگاه که آن برادر متفق و متکلم
خواهند شد هیچ یا هیچ از محمد داراشکوه چه کار است بحکم انکه بیت

دو دل یک شود بشکند کوه را پراکندگی آرد انبوه را

الغرض محمد مراد بخش که از بی تعلقی و تجردی محمد اورنگ زیب مطلع بود همه این و آن را از مقارن
صدق انگاشته با امیران همراهی مثل قطب الدین خان خویشگی و مرشد پرست خان و سید
حسن خان و فتاح خان و سید حسن خان و سپهدار خان بخشی و مروت خان و سید مظفر خان
و سلطان یار خان و راناعزیب داس و دیگر منصب داران با شصت هزار سوار از احمد آباد
گجرات کوچ نموده و در همان ایام محمد اورنگ زیب از خجسته بنیاد با سی هزار سوار عازم گشته
و بکوچ متواتر بگذر سنده سه دریای نربده عبور نموده در نواحی پرگنه دیپال پور مضرب خیام اجلال
فرموده و از گجرات محمد مراد بخش از کتل چهالوه گذشته بموضع سندال پور مضموله پرگنه دبار مخیم

با مهاراجه جسونت سنگه بهادر و هزیمت یافتن مهاراجه مذکور. چون خبر جنگ محمد شجاع و هزیمت خوردن او و مظفر و منصور آمدن محمد سلیمان شکوه پیش پدر والا قدر از روی نوشته جات وکلای و غیره در ملک دکن بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب رسید در دل اندیشید که همراه داراشکوه تمام امرای عظام اند و من خود تن تنها ام مگر بر من چنان نباشد که صورت محمد شجاع در پیش آید و اگرچه فتح آسمانیست اما از عالم تدبیر نبایدگذشت لیکن اولا از سواران سادات و افغان و راجپوتان نگاهداشته به بخشیان عظام فرمود تا آنها تصیحه سی هزار سوار کردند و چون از طرف سپاه اطمینان خاطر شد از انکه اصغا نموده بود که محمد مراد بخش قریب هفتاد هزار سوار فراهم آورده بر تخت شاهی جلوس نموده در ملک گجرات رایت خلافت برافراخته است از فکر دور اندیش خود تجویز نمود که مقتضای مصلحت این است که اولا با محمد مراد بخش در صورت عقد موافقت و مؤالفت باید بست بعد فتح یافتن بر داراشکوه هرچه مقتضای صلاح خواهد بود بعمل خواهد آمد پس ازین اندیشه خوب و احسن اندیشیده خطی بدستخط خود بمحمد مراد بخش مشتمل مبارکبادی جلوس بر تخت شاهی و رایت خلافت برافراختن در ملک گجرات نوشت و دران مندرج ساخت که بر و شیخ و شریف علی الخصوص بران برادر والا قدر پر ظاهر است که داعیه خیر طلب بحسب اقتدار در شاه ظاهری بمسلک علامه منذران این جهان ناپایدار مسلک گشته اما از انکشاف شعور عالم باطنی این همه را خواب و خیال پنداشته و اعتصام بعروة الوثقای فقر و حصول دولت لایزال آن نموده دست همت ازین عیاره ستاره افشانده دارد و اگرچه منحو است که در حقیقت هر جا و هر جا ردای این ناکامی را از دوش برداشته در کنج

باز باحسن الوجه تدارک می پردازم اکنون بدون برآمدن در راه زندگی هنیت بالاخره جمله بنگاه

وجمیع حشم واحمال واثقال وفیل واسپ وغیره ها همه را گذاشته وخود جریده با تنی چند از خاصان / دو ورق

بر غرابهای جنگی راکب گشته راه پیمای دریای عمان شد بعد ساعتی چند شاهزاده سلیمانشکوه

در رسیده و بنگاه فیل واسپ و دیگر رخوت همه غارت ساخته نقاره فتح ونصرت بلند آوازه

گردانید من بعد خبر رسید که محمد شجاع در قلعه منگیر رسیده ومتحصن گشته در فراهم آوردن سپاه سعی می

نماید پس شاهزاده سلیمانشکوه باستماع این خبر به منگیر رفته قلعه را محاصره نموده محمد شجاع که بر جا و

باره قلعه از توپ و زنبورک مستحکم کرده بود توپها را سر داد لیکن محمد سلیمان شکوه هم مورچل بسته و دمدمه ها

نصب ساخته و بر فراز آن توپها رسانیده از بعض جا برج و باره قلعه را از زدن توپها مسمار ساخت

چنانچه تا پانزده روز جنگ توپخانه از طرفین در میانه چون ذخیره در قلعه کم بود و آنچه بود همه در تصرف

در آمد واز چهار طرف راه آمد رسد بند گشته مردمان از جهت آذوقه بسیار حیران و پریشان شده

احدی را طاقت حرکت نماند و در ظهور این صورت محمد شجاع مشوش و سراسیمه گردیده وغیر از

برآمدن هیچ چاره ندیده وقت نیمشب از عقب قلعه که راهی بود برآمده بطرفی راهی منزل مقصود

شد و هر چند تلاش کردند هیچ جا اثری پدید نیامد من بعد محمد سلیمان شکوه با جمعیت همراهی خود

دران سرزمین جهت بند وبست چندی اقامت گرفته بعد انتظام عازم مستقر الخلافت پیش

پدر عالیقدر گردید / سوانح دوم مشتمل بر اخلاص نمودن محمد اورنگ زیب با محمد مراد بخش از ارسال دو ورق

رسل و رسایل و عزیمت نمودن بصوب مستقر الخلافت اکبرآباد و طلب کردن محمد مراد بخش را از گجرات

و ملاقی شدن هر دو برادران والا اقتدار در نزدیکی اوجین و مقابله گردیدن در آنجا با

از رخش خون رنگین ساخته و شربت خوشگوار شهادت چشیده سرخروئی نشاتین حاصل نمودند
پس ازان از طرفین جنگ توپخانه درمیان آمده کسانی که هدف قضا شده بودند گرفتار تیر بلا گشته
جان دادند تا دو سه ساعت بارش تیر و بندوق درمیان ماند آخرالامر راجه جیسنگه و دلیرخان فیلان
جنگی کوه شکوه پیش رو گذاشته از طرف هول اهور دیخان میرآتش حمله آوردند و میگویند که
که سابقا در وقت طاقی ملاقی شدن همه مکر ساخت و باخت کرده بودند و بلشکر آمده بگوشه براق
در پیوستند آخرش درینصورت از طرفین رزم آرایان جنگ اندیش و بهادران جلادت کیش بنگامه
قتال و جدال چنان گرم ساختند که عرصه نبرد از خون دلاوران لسان لاله زار گشت درانوقت
شاهزاده زین العابدین پسر محمد شجاع که در گل زمین زندگانی ریشه عنوان جوانی نشانده بود از
تماشای اینچنین زد و خورد تاب استقامت نیاورده و باچندی از همراهان مخصوص عنان برتافته و از رزمگاه
برآمده بطرف جهان بسلامت برد مگر محمد شجاع که بر فیل سوار بود دپای همت افشرده به بهادران جوانان
جنگ دوست نعره تحسین و آفرین میزد و هم خود قبضه کمان بدست گرفته لبی را هدف تیر بلا میساخت
درین اثنا بعضی از مقربان حرام نمکان جان دوست گرفتن زخم بر خود شاق دیده و رو از شمشیر
برتافته و پشت دادند که برین بهر طور هزیمت پدید آمد دران زمان خود را نزدیک فیل سواری
محمد شجاع رسانیده عرض کردند که الحال وقت فرصت است لهذا صاحب عالمیان سواری فیل گذاشته
و بر اسپ سوار شده هرچند بزودی از لشکر برآیند قرین مصلحت است والا بعد ساعتی شاهزاده
سلیمان شکوه میرسد آنساعت برآمدن دشوار خواهد شد ناچار محمد شجاع بر خود وقت تنگ دیده
در دل اندیشید که از سر دد و عا باختن مخالفان مهره مقصود به من ششدری گشت اگر زنده ام

حضور محمد شجاع رسیده خبر نمود محمد شجاع جواب داد که باراده اطاعت و انقیاد می آیند هرگز مستعد جنگ و پیکار نخواهند شد من بعد خانمعزالیه عرض رسانید که این سامان و سرانجام عبودیت و بندگی نیست عین عناد و صریح دغل است و باز عرض نماید که کمی فدوی دولت خواه از روی فدویت عرض نه رسانید و هنوز هیچ نرفته است اگر حکم شود ما متوجه شده بدفع مخالفان می پردازیم لیکن از آنکه محمد شجاع سخنان دوراز کار فریفته شده بود معروضه خان را بگوش هوش جا نداد درین اثنا آن هردو سرداران نزدیک رسیده به چیقلش ید طولی نمودند چون این خبر به محمد شجاع رسید از خواب غفلت بیدار و خبردار گشت اما چه کند که عنان تدبیر از دست رفت و معاندان غالب آمدند چنانچه اولا قراول خان سبقت جسته مقابله گرفت نکر یرّ علانیه باشد که از دست تن تنها چه کار آید الحاصل چون وقت تنگ گشت خود را بکنار کشید آخر در خلال این حال واحد خان نامی افغان با همراهان خود در رسیده و معاون خان مشار الیه شده گفت که امروز روزی چنان نیست که خود را بکنار باید گرفت بنا بر اینکه دشمن جانستان که کمر بجانستانی بربسته هرگز زنده نمی گذارد پس بهر وا نگی و تهور مردن بهتر از آن است که بعجز والحاح جان سپردن خصوص در کار خداوند که سرخروی دارین در ضمن آن منظور است بعده عنان اسپش را گرفته همراه خود گرفت غرضیکه هر دو سرداران بر اعدا سبقت جسته و پای همت افشرده و بکوسه پیراق در پیوسته و از تیغ آتش افشان نهال زندگانی اکثری جوانان تهور پیشه را از بیخ و بن سوخته بخاک برابر ساختند و بسیاری را از اشتعال رساندن زخم افسرده و پژمرده گردانیدند معهذا هر دو تهور زمان آن قدر استقامت گزیده چیقلش کردند که احدی را از آن طرف یارای نماند که قدمی پیشتر بگذارد و تا چهار گهری جنگ نمایان و تردد شایان نموده و عرصه نبرد را

تا شب آنروز راجه جیسنگه و دلیرخان هر دو با معدودی از جوانان کارطلب و کارآزموده حضور بادشاه
زاده محمد شجاع آمده و عقیدت و رسوخیت خود ظاهر نموده بعرض رسانیدند که فردا ما بندگان با
تابعان خود از عقب لشکر نصرت اثر شده بعسکر می درآییم و بعد آمدن سراول کشته در طرفة العین محمد
سلیمان شکوه را اسیر و دستگیر کرده بحضور عالی می آریم پس ازان بکوچ به مستقر الخلافه رسیده محمد دارا شکوه
را که همراهش چنین کسی نیست که متعرض و مقابل ما گردد بقید در آورده و صاحب عالمیان را بمبارکی و (درق ...)
فرخندگی بر تخت نشانده مجرای حسن خدمات بظهور می آریم عاقبت الامر محمد شجاع هر دو را استمالت ساخته
خلعت داده رخصت نمود و چون اینها فارمی چند رفتند خان عالم که مرد دانا و دور اندیش بود و در عالم تدبیر
نظیر خود نداشت بعرض محمد شجاع رسانید که این هر دو لبالوسی و ... حضور صاحب عالمیان آمده
و هر چه بعرض رسانیده اند محض غلط است و دروغ پس هرگز بر معروضه اینها اعتماد نباید کرد مهذا
از انجا که این هر دو صید وحشی از طالع آن صاحب عالمیان ناجسته بپای خود بدام اقبال عهد ومال آمده
اند مقتضای مصلحت آن است که درینوقت فرصت این هر دو را علف تیغ بیدریغ باید ساخت و
بعد کشتن اینها دیگر احدی نیست که بمقابله بپردازد و بعد آن در اسیر نمودن محمد سلیمان شکوه چندان
کار بدور ظهور این فتح اسباب سلطنت آماده و مهیاست لیکن محمد شجاع جواب داد که خلاف عهد
نمودن در آیین عدالت و فتوت ناستوده و ناپسندیده است آخرش صباح آنروز راجه جیسنگه و
دلیرخان با فوج انبوه و فیلان کوه شکوه و توپخانه بسیار و رعدکردار سوار شده و عزم رویه
که محمد شجاع مورچل بسته توپخانه چیده بود آنرا پس پشت داده شرق رویه عقب لشکر آمدند و زمین
خان عالم که مبتلا به لشکر محمد شجاع مقرر بود از دور بدید که فوجی عظیم / می آید فی البدیهه (درق ...)

در شجاعت و تهور عدیم البدل بودند پیغام دادند که با مردمان را با بادشاهزاده دارا شکوه از مدتی موافقت نیست و از شیعی مشرب شاهزاده محمد سلیمان شکوه هم از با مردم متنفر خاطر می باشد بنابران

همراه شاهزاده معز الیه دل بسته تا کاری نشستیم و بر تقدیر هر کاری که از سعی و تلاش مینمائیم رایگان میشد و

ازین باعث میخواهیم که بتوسل ایشان بحصول ملازمت سامی بادشاهزاده والا اقتدار سعادت ابدی

حاصل نموده و آنچه منظور و مرکوز دل است بعرض رسانیده و بجرای نیکو خدمتی بظهور آورده مورد عنایات

و توجهات شویم پس باله وردی خان و جان بیگ خان که از کشیدن تیر و زمانه خالی بودند از سودای با

سود فرنگیه شده و از ساده نهادی حقیقت راجه جی سنگه و دلیر خان بعرض بادشاهزاده محمد شجاع

رسانیده ظاهر کردند که درین همه ازمین فرخندگی طالع صاحب عالمیانست که ارکان سلطنت و رکن خلافت

از خود آرزوی ملازمت سعادت درجت نموده اطاعت و انقیاد حکم عالی میشوند اما ازین اندیشه خالی (و ق ۱۲۰ ب

که چون دشمن جانی از پرخاش و آرزم بر نیاید تواضع و تملق نماید بحکم آنکه فرد

بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهیست ؛؛ پای بوس سیل از پا افکند دیوار را

غرضیکه بادشاهزاده محمد شجاع که در ورطه عظام سلطنت فرو رفته بود بسخنان پر عذر و فریب

فرنگیه و مغلوب گشت ظاهر است بیت طمع را سه حرف است و هر سه تهی ؛؛ ازان نیست بر

طامعان راه ؛؛ و فی الحقیقت این باشد که نیر دولت و اقبال او از اوج ترقی تنزل یافته

و ایام کامبخشی و کامرانیش رو بسیری آورده بود آری بیت

چو بخت بد کسی را پیش آید ؛؛ کند کاری که کردن را نشاید

القصه باله وردی خان و جان بیگ خان اجازت آمدن راجه جی سنگه و دلیر خان داد چنانچه

پس ازان سلطان محمد مرادبخش بتسلط و تحمل تمام بر سریر خلافت جلوس نموده و خطبه بنام خود خوانده
و سکه از زر سرخ و سفید را بنام خود مسکوک ساخته در تمام ملک گجرات رایت شاهی و علم جهان پناهی برافراخت
اما چنینکه این خبر بمحمد داراشکوه رسید / متفکر و سراسیمه گردیده شاهزاده محمد سلیمان شکوه بدستخط خود (دوق
نوشت که در ملک گجرات محمد مرادبخش کمر مخالفت بربسته و لشکری عظیم فراهم آورده و بخیال باطل سریر
آرای خلافت گردیده عزم دارد که خود را بسارعت هر چه تمامتر در اینجا رسانیده سر بشورش و فتنه بردارد
بنابران آن قرة العین سلطنت باسرع اوقات کار محمد شجاع بهر گونه با تمام رسانیده خود را بزودی
در اینجا رساند که هنگام آمدن آن مخالف را تنبیه و تادیب رسانیده آید الغرض محمد سلیمان شکوه
بعد رسیدن نوشته و مطالعه آن راجه جیسنگه و دلیر خان طلبیداشته و آنها را از کیفیت خط مطلع ساخته
و محصل راز کوی ترتیب داده ظاهر ساخت که همراه محمد شجاع لشکر و توپخانه بسیار است و دو ماه
منقضی گردیده که از نمودن جنگ هیچ کار حسب المدعا صورت انصرام نه پذیرفت و علاوه آن بطرف گجرات
فساد عظیم برپا شده بناء علی هذا مصوبه باید انگیخت که از کار اینجا انفراغ حاصل کرده بمستقر الخلافه
اکبرآباد باید رفت و ازانجا باسامان و سرانجام لایق بصوب گجرات رایت فتح و فیروزی برافراخته در
رفع فساد انجا باید پرداخت نکه برین راجه جیسنگه که در عالم تدبیر نظیر خود نداشت ظاهر ساخت که مصوبه
انصرام کار این است که عاملان در صورت ازاجتناب انحراف ورزیده / با محمد شجاع پیوسته میشویم (دوق
و وقت قابو اگر در پیش می‌شود اسیرش مینمائیم و گرنه سر او را که بخیال موهوم آغشته شده از تن
برگرفته بپیش آنحضرت می‌آریم پس حقیقت آن بطریق اجمال آنکه راجه جیسنگه و دلیر خان
هر دو متفق شده با له دردیخان و جان بیگ خان که مدار معامله محمد شجاع برآنها بود و هم

تر شده بنابران قلعه‌دار را بفهمانید که اگر بهبود و سود خود نخواهد کمر اطاعت بر میان طاعت بسته قلعه
و خزانه حواله نماید که درین صورت باعث ترقیات و علو رتبات متصور است والا من بهر طریق آن قلعه را
خواهم گرفت و او باعمال پریشانی و ناکامی خواهد شد الحاصل میرزا کامران نظر بهبود خود هرچند قلعه‌دار را
از خوف و رجا بفهمانید لاکن قلعه‌دار از فهمانیدن او اصلا قدم از جادهٔ عقیدت و بندگی درگاه والا
بیرون نگذاشت و چون رستم خان دارکه قلعه‌دار هیچگونه جاده پیمای اطاعت و انقیاد نگردید ناچار
لشکر و توپخانه و غیره سامان و سرانجام قلعه‌گیری همراه گرفته بعزیمت گرفتن قلعه سوار شد و چون
یک میدان راه رفت قلعه‌دار از بالای قلعه توپخانه چنان سرداد که نزدیک رسیدن نتوانست آخر کار همانجا
معسکر نموده و دمدمه‌ها درست ساخته و از صبح تا شام و از شام تا صبح توپها بدیوار قلعه زده از چهار ورق ۱۱۱
سو دیوارها را شکسته گردانید لیکن چون خان مشار الیه در جنگ توپخانه فتح قلعه بدیر دید و فکری
انگیخته از همان جا نقب که باصطلاح هند سرنگ گویند داده و خندق عریض و عمیق که از آب بدریای
شور مملو بود و یکذرعه مابین آب کنده و تا برج قلعه رسانیده هر چهار طرف تا دریای برج را کنده و
از انجا باروت قریب پنجاه من گسترده آتش داد چنانچه باروت از گرفتن آتش استیلا پذیرفته برج
را معه چهل ذرعه دیوار قلعه و چهل زنبورک و ششصد کس توپ انداز که بالای آن بودند از زمین
برداشته مثل ریزه پنبه در هوا پرانید و در وقوع این صورت رستم خان با لشکر یورش آورده
بقلعه درآمد آخرش قلعه‌دار تاب جنگ نیاورده و امان جان خواسته و بتوسل قول آمده و رستم خان
را دیده قلعه و خزانه را حواله‌اش ساخت و خان مشار الیه همه خزانه را که مبلغی خطیر بود همراه گرفته و بحضور
بادشاهزاده آورده مجرای نیکو خدمتی بظهور رسانیده مصدر عنایات و توجهات خاص شد

منازعت زیاده از حد برد اما چون وقت جزای کردار آن مردم آزار در رسید آه مظلومان و فریاد
ملهوفان درکار خود آمد غرض که کیفیت آن برین نمط باشد که زمانیکه قطب الدین خان از پیش حضور بادشاه
زاده آمد خط علی نقی که مشتمل بر بادخواهی و کفران نعمت و ساخت و پرداخت خود بدارا شکوه نوشته بود
بنظر بادشاهزاده گذرانید و بادشاهزاده که در باغ جهان بخش بنابر تماشای و تفرج رفته بود طلبید شاه
خطوط علی نقی را بحضور طلب داشته نوشته مسطور بدستش درداد و چون او مطالعه نمود سر خجالت و شرمندگی
بر پشت پای انداخت و هرچند باستعذار تمهیدات نمود اما نامسموع کرده فرمود که با وجود چندین حقوق
عنایات و عاطفت ما آخر تو از بدبختی جاده پیمای عقوق و شقاوت گشتی و همان وقت از عقلت و
جلال تاب نیاورده بزخم سنان جانستان که در دست داشت کارش تمام ساخت لیده در خلال
اینحال حقیقت در بار معلی و برپا شدن فتور از نوشتجات وکلای حضور پرنور مبرهن گردیده
چنانچه در وقوع این صورت خواجه شهباز خان المخاطب سید رستم را فیل و اسپ عراقی و خلعت
خاصه و شمشیر مرصع لطف فرموده با شش هزار سوار جهت تسخیر قلعه بندر سورت که در متانت و همتا شد
ضرب المثل شده به سکندر تو ان داد رخصت نمود و خان مشارالیه در ظاهر سورت رسیده و دایره نموده
خواست که قلعه را از هر طرف محاصره نماید لیکن از انکه آن بر دریای شور بنا یافته و دیوارش از سه
طرف بدریای شور پیوسته است نتوانست که بمحاصره بپردازد / و چون بر فراز قلعه توپ و
تفنگ و غیره که بفاصله درعه چیده بود مفتوح ساختن هم محال دید بمقتضای مصلحت میرزا
کامران که همصحبت و همصلحت سید طیب قلعدار بود امیدوار ترقیات و بلند درجات نموده پیغام
داد که چون باتفاق منجمان دقیقه یاب سریر خلافت و جهانداری به لقب بادشاهزاده والا اقتدار

برافراخته و یکجا متواتر در بهادرپور عمله پرگنه بنارس که آن روی دریای گنگ بفاصله دو کروه
واقع است رسید اما پیشتر که گوش زد محمد داراشکوه خبر آمدن محمد شجاع با فوج گران در رسیدن بهادرپور
گردید دلیرخان و بهادرخان عرف عزت خان و سید فیروزخان و ذوالفقارخان و راجه جی سنگه و راجه
اندرمن و همه هیره و راجه بند کور را گفت که حقیقت نهضت محمد شجاع و آمدن او با فوج گران باینصوب
و رسیدن به بهادرپور بعرض مقدس و معلی رسید بنابران شاهزاده محمد سلیمان شکوه را که خلف ماید دولت
باشد جهت تنبیه و تادیب آن مخالف مقرر فرموده شما را همراه شاهزاده تعین ساخته اند بالاخر شاهزاده
معز الیه را سامان سرانجام داده با امیران مرقوم رخصت ساخت چنانچه شاهزاده معز الیه بعد طی مراحل
و قطع منازل بلده بنارس در رسیده در آب گنگ / در گذشته بقرب و جوار بهادرپور دایره (ورق ۹
نموده و در فضای آن رزمگاه ترتیب داده تا دو ماه جنگ توپخانه بالتواتر در میان ماند لیکن
از آنکه همراه محمد شجاع سپاه بیشمار بود هیچگونه نمی توانست که بر و غالب آمده چیره دستی نماید
سوالیش همان ایام خبر این چنین شورش و فساد در گجرات محمد مراد بخش شنید و تنبیه اجتماع لشکر
کمر همت بر میان نهمت بر بسته و تا پنجاه لکهه روپیه در ماهه را سپاهی نگاه داشت درین اثنا از
اتفاقات قطب الدین خان خویشگی فوجدار پیش سماف صوبه گجرات در احمدآباد حضور بادشاه
زاده محمد مراد بخش حاضر آمد و مابین علی نقی که دیوان سرکار بادشاهزاده بوده در رتق و فتق
باختیار خود در آورده و در صعوبت و سختی نظیر خود نداشته از باده نخوت و غرور مدام دماغش
آغشته می ماند چنانچه خصوص کارپردازان سرکار از دست تعدیات بجان آمده بودند و همه را نظر
برین که کی باشد که این مردم آزار در ورطه بلا و استهلاک افتد و خان مشارالیه مخاصمت و

قلعه را مستحکم نمایند و در ممالک محروسه شور و شر برپا کنند پس از آن رقایم تلبیسی را بنظر انور و اعلی (درق
درآورده و مضمون خلافت اشراف را باین نمط در قالب درستی داده ادا نمود که بخاطر ارفع و اعلی
مصداق آمده رای جهان آرای را برین آورد که از دار الخلافت شاهجهان آباد بمستقر الخلافت اکبرآباد
رفته برج و باره قلعه را مستحکم باید گردانید چنانچه حضرت اعلی خاقانی از شاهجهان آباد باکبرآباد قدوم
میمنت لزوم ارزانی فرمودند و آن ناخلف در انتهاز فرصت و قابوی وقت بوده و آنحضرت را در
قلعه مسلو متحصن ساخته همیشه شقاوت و کفران نعمت بر پای خود زد و هم شهرت بیماری آنحضرت در خاص و
عام در داده و ملازم خود بهر طرف فرستاده و طرق و شوارع را مسدود ساخته بدانگونه راه بار را به یک
سپرد که یک جانبی جان سلامت نبر داری بیت بدان گونه مسدود کرد بر راه !! که در آشیان
ماند مرغ نگاه !! و مقرر گردانید که خطوطی از آن طرف و جوانب از وکلای پادشاهزادگان و
امیران و غیره هر که را بیارد بجنس پیش بیارند و از اینجا احدی هیچ ننویسد و وکلای پادشاه
زادگان و امیران که در حضور بودند همه را قید نمود مگر چون قدرت ایزدی جل شانه برین رفته
است که کارپردازان قضا و قدر اخبار را از مسافت بعید که قوای بشری و شعور انسانی محیط آن
نمیتواند شد بعید و الایام بهر مکان دور محل امیر سانند اولا این خبر بسلطان محمد شجاع رسید (درق ۹
و او بمجرد رسیدنش لشکری زیاده از حد و عد فراهم آورده اسباب جنگ و ابواب بنر داز توپخانه
و سلاح مهیا و موجود گردانیده و با امیران آن سرحد که بخدمات مقرر بودند مثل سید عالم خان
و جان بیگ خان و الله وردی خان و سجاد تمند خان و غیره که از کمال اعتقاد و فرط فدویت و
کثرت عبودیت بخدمت سامی بادشاهزاده داشتند رایت عزیمت بصوب مستقر الخلافت اکبرآباد

می آید او را اندیشهای موهوم و خیالات تباه بخاطر محظور میکرد و غرضیکه حضرت اعلی خاقانی در
دار الخلافت شاهجهان آباد که بنای اندیار بهشت بنیاد است بر جایب آنحضرت گشته به میمنت و فر
خدنگی تشریف تشریف ارزانی داشتند محمد دارا شکوه از رگ بدزرگ فطرتی و قصور دانائی باغوای کوته اندیشان
خانه برانداز سر رشته هوشمندی و آگاهی دل گسیخته و وسوسه ناکام و اندیشه بد انجام جلوس تخت سلطنت
بخاطر مرتسم ساخت و بر وفق صلاح اکثر ده شقاوت پژوه چنین قرار داد که حضرت اعلی خاقانی را دورق ۸
از دار الخلافت شاهجهان آباد که در اینجا بنا بر احتیاط لعید آمدن محال است بهر نوع در مستقر الخلافت
اکبر آباد برده در حصن حصین آن متحصن باید گردانید و برادران را که با نها عناد و مخاصمت ازلی و
جان داشت خواست که هر یک را در هیچ وقت که همه امیران محکوم حکم اند بنیست و نابود باید نمود مگر از نیمعنی
بی خبر که ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال از انجا که آن نور حدیقه سلطنت اگرچه در صورت ولیعهد
بود اما در باطن تمام مدار خلافت در قبضه اقتدار خود داشت و حضرت اعلی خاقانی جز سلطنت و
خطبه و سکه دیگر بنام خود نداشتند و هر چه بعرض اقدس میرسانید درجه اجابت می یافت و پاس خاطرش
مقدم بر جمیع امور دانسته خلف الصدق لقصور سعیر مو ونند لیکن با وجود چندین درجات و مراتبات حقوق
عنایات و توجهات و اشفاق و اخلاق پدر بزرگوار را منظور نداشته و از نخوت ناهنجار و پندار نا
هموار و غش آشفتگی و سر اسیمگی یافته از خودکامی و بد انجامی کمر بناخلفی و شقاوت بربسته و نوشته
جات جعلی در رقومات لباسی بمهر وکلای دکن و گجرات ترتیب داده روزی بعرض اشرف و اقدس
رسانید که محمد اورنگ زیب و محمد مراد بخش هر دو با خود متفق شده و لشکر و سپاه زیاده از حد و عد
فراهم آورده بارادۀ مخالفت و عصیان طریق بغی پیموده میخواهند که بلغر مستقر الخلافت رسیده

سلطنت العظمی و نیر اعظم خلافت الکبری بودند از انجمله بادشاهزاده بلند اقبال والا تبار دره التاج
خلافت و جهانبانی خلف الصدق کامبخش و کامرانی سعادت پژوه محمد دارا شکوه را که منظور انظار اقدس
بود به خطاب عالی ولیعهدی سرفراز فرمودند تا در حضور پرنور بوده همه امورات دارکیر و تمام مهام تقریر و تقلیم رارای
زرین و خرد صواب گزین خود سرانجام دهد و دیگر گوهر یکتای عمان جهانداری و جوهر بی بهای کان شهر
یاری شاهزاده کامگار نامدار عالی تبار بلند مقدار واسطه العقد دولت کبری و سلطنت عظمی محمد شجاع
بهادر را صاحب صوبگی ولایت بنگ واودیسه عطا فرموده بنابر نظم و نسق آن ممالک سرکاشتند دریا
دست سرداری ملک دکن بپادشاه زاده برآرنده اکلیل جهانبانی زیبنده افسر کشورستانی محمد اورنگ
زیب بهادر و نظامت و امارت ملک گجرات بپادشاهزاده تازه نهال بوستان دولت و کشورکشائی و
نگین خاتم اقبال و فرمانروائی محمد مراد بخش بهادر مقرر فرمودند چنانچه این هرچهار گوهر درج خلافت بمکان
متعلقات خود ها رفته بلاد و ولایتهای رعیت پروری جهان را زیب گیر در رونق پذیر گردانیدند خصوص
محمد اورنگ زیب بهادر که بملک دکن رسیده جنگهای نمایان و پیکارهای شایان که در تفصیل (درق
آن نسخه دیگری باید تا شمه از شرح آن در حیطه تحریر آید نموده قلعه بیدر و گلکنده را مفتوح ساخت
الحاصل از تاریخ جلوس مبارک حضرت اعلی خاقانی تا سی و دو سال در عهد آنحضرت از حکم رانی
و داد دهی عالم همچو گلزار شگفته و شاداب ماند لیکن از اتفاقات و مشیت ایزدی در سال
هزار و شصت و هفت هجری بذات مقدس و معلی آنحضرت قدری عارضه که لازمه بشریت است
پدید آمد و در وقوع این صورت بعضی از مصاحبان کم فطرت و کوته اندیش محمد دارا شکوه
را ور غلانیدند پس این معنی بر علانیه باشد که هرگاه کسی را روز تیره و ایام زبون در پیش

صاحب والا قدر عظیم الشان خداوند رفیع درجت بلند مکان مقتدای رهروان تحقیق پیشوای کاروان
تدقیق مظهر اسرار الهی مصدر آثار نامتناهی نیّر برج شریعت گوهر درج طریقت سالک مسالک حقیقت
ناسک مناسک معرفت مکمل بنیان دین معدل شوارع یقین ملجای فضلای زمان ماوای فقهای عهد و
اوان خلاصه علمای عظام زبده عاملان ذوی الافهام قاضی القضات حضرت شیخ الاسلام سلّمه الله / در ورق ۶...
الی الیوم القیام نوکر بود اما در باطن نسبت غلامی مرتسم داشت غرضیکه برکات سعادت حضوری آن
افضل الفضلا که در حضر و سفر حضور پرنور می ماند آنچه از واقعات و سوانحات از زبان بعضی بزرگان
محمدت نشان کرد درستی و راستی آنکه ده بر عالم اظهر بود اصغا نموده و هرچه بچشم خود ملاحظه کرده اگرچه
منیخواست که او هم قلم را در عرصه تفصیل یک بیان جولانگری آورد اما دفاتر باید که شمه شرح آن در قالب تحریر
آید لاجرم آنچه ناگزیر و لازم دانست بر صفحه قرطاس مرتسم ساخته و این نسخه بدیعه و نادره را بصفت سوانح
ترتیب داده موسوم بفتوحات عالمگیری گردانید تا ارباب کمال از مشاهده کیفیت که وقوع آن
مقتضای مظهر نامتناهی است چشم بر نگارنگ قدرت و گونان گون عظمت بگشاده محو تماشای عالم صوریه
او باشند و اصحاب دانش و بینش بمطالعه آن هزاران نکات عقول و فراوان جداول فهوم را کامیاب
شوند و بعد ایشان همچنان سرمایه انواع و دانش و پیرایه الوان بینش از سرگیرند و مردان
دلاور و تهور از صمیم دل و استقلال قلبی مستقل بمردانگی و دلیری گردند و ناداران جان پرور بتقویت
تمام اعتصام بعروة الوثقای جلادت و بسالت نمایند سوانح اول مستلزم متعرض شدن عارضه بذات
اقدس حضرت اعلی خاقانی و متحصن ساختن محمد دارا شکوه آنحضرت را در قلعه اکبرآباد / و فتور برپا شدن در ورق...
در ممالک محروسه و شرامیت خروج بادشاهزاده محمد شجاع اعلیحضرت خاقان زمان را چهار گوهر درج

ناصب رایات عدالت و جهانبانی رافع الویات نصفت و کشورستانی ظل سبحانی خلیفة الرحمانی بادشاه

عالمگیر ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب غازی خلد الله تعالی عمره وزید قدره را بتاریخ مسعود

و ساعت محمود غرّهٔ شهر رمضان المبارک با هزاران شوکت و صولت و فراوان حشمت و منزلت بر سریر

شاهی و اورنگ جهان پناهی نشاندند چنانچه در جلوس میمنت مانوس آنحضرت جهان کهن سال جوانی و کامرانی

از سر گرفت و عشرت و شادمانی و کامبخشی و فیض رسانی گرمی بازار پذیرفت و مرتبه شناسی و قدردانی بعرصه

رواج شتافت و جوهر هنر و گوهر فن عیار درستی یافت علم با عمل موافقت گرفت و فتنه و فساد در خواب عدم

فرو رفت ظلم و تعدی ردای گمنامی بر رو کشید گلشن عدل و انصاف بهار تازه دمید و درستی و راستی در چمن

اعتدال بسان سرو بر پا ایستاد و قوم زار ناراستی و درستی از بیخ و بن بر افتاد درماندگان و سر چنگ یافتگان

زمانه از کمال احتیاط و ارتیاح کامیاب مقاصد دلخواه شدند و نامرادان کام طلب و محتاجان آرزومند از

زر سرخ و سفید دامن امید مملو و مشحون ساختند / چشمه فیض و اهلیت رو بجوش کشید و انهار مروت و فتوت (در ان)

بپایه سلسبیل رسید سخاوت و کامرانی از بلند نامی ناموری ساخت شجاعت و دلاوری علم بفراوان جلادت

بر افراخت شیر باگاو عقد موافقت بربست و سباع بچرپائی کوسفندان نشست باز بلند پرواز با گنجشک

در یک آشیانه اقامت گزید گرگ تیز چنگ با گوسفند پا لنگ بیک جا آرمید خوشا بادشاه عالم پناه

و فرخا شهنشاه گیتی دستگاه که در تعریف و توصیف آنحضرت سلیمان منزلت هر چند دفاتر تسوید نماید بدان

ماند که گل بگلستان بردن و قطره بدریا انداختن است لهذا ایماها بهتر که عنان شبدیز قلم را از آن

وادی معطوف داشته بعرصه مدعا جولان نماید الغرض ذرهٔ بیمقدار الیسر داس قوم ناگر متوطن بلده

طیبه بیتن حفظ الله تعالی عن الآفات و الفتن از عنفوان شباب تا سی سال در خدمت والا درجت

مظلومان و نامرادان افکنده و از ریح فلک فرسا و دورباش گیتی پیما نشیب و فراز برابر ساخته تلون

مذاهب و تخلف مشارب را که فی الحقیقت ظهور خالق برحق و قادر مطلق است بنظر تعجب منظور نداشته

عرصه دوران را چون گلشن همیشه بهار و چمن خلد آثار منزه و مطرا سازند و در پرده کثرت تماشای

وحدت نموده تسخیر قلوب و استیلاف ضمایر را مقدم بر همه امور دانند و مدام چشم عبرت گشاده لیل و نهار

(درق ۵-) سر عجز و انکسار بدرگاه عظمت اشاره دارند از آنجا که مظهر کمال و مشتهر / ذو الجلال بر وفق علم صورت

در انحصار داد و از بتوسل آن مخصوصان درگاه و وسایل همان برگزیدگان بارگاه سرانجام مسید عجب

قدرت و طرفه حکمت باشد که بعقول مباشره و ادراک متعارفه بدریافت اسرار و نیل اضمار چون مردم نشناس

در مقام حیرت و محل تحیر است فی الجمله در حین پادشاه با جبروت و جلال اوست که این دادران علو رتبت

و سهر یاران سمو منقبت محکوم حکم و مطیع ارادگشته بر وفق مشیت او در تمشیت امور و اجرای کارها

پردازند زهی طالع عالم وخهی نیکبختی افراد آدم که چون کارپردازان قضا و قدر را اقتضای انگشت

که در منوقت فرخنده و همایون و آوان خجسته و سعادت مقرون ممالک هندوستان را از کثرت نضارت

و خضارت بسان بهشت برین کردانند فرخنده طالعی بلند بخت و فرخ اختری زیبنده تخت در عیان

حقیقت کورکان مرفت تاج آرای سلطنت و کامکاری گوهر افزای خلافت و نامداری واسطه العقد دین و

دولت مظهر آثار فیض الالهیت وسیله اعظم کرم ربانی ذریعه معظم فضل رحمانی منصور و منظور درگاه ایزد

متعال رحمت اعم دادار بیهمال آفتاب عالمتاب ممالک هندوستان نیر انوار قباب شهرستان جهان ظل ظلیل

(درق ۵) پروردگار نایب بیشل آفریدگار مهمد بنیان عظمت مؤسس / اساس خلافت فلک رفعت بهرام

صولت زیب افزای افسر و دیهیم فرمان فرمای سبعه اقلیم کاشف اسرار نهانی واقف اخبار پیشانی

یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الاف ستایش و شکر گذاری و اصناف نیایش انکساری به حضرت پادشاه علی الاطلاق و خداوند بنده پروری اعزاق جلت قدرته و لایزال منزلته زیبا و سزا است چون اقتضای ربانی و خواهش سبحانی بران گشت که این کون و مکان و زمین و زمان از حضیض نیستی بر اوج هستی بیاورد در طرفة العین بیک امر کن همه ارض و سما و انواع روح و روان را مهیا و موجود گردانید و بقدرت کامله و حکمت شامله خود در هر حالت و فراخور قسمت کشت آمال و امانی صغیر و کبیر و وضیع و شریف را ابر مدرار رحمت فراوان و آبشار مکرمت بی پایان سرسبز و شاداب ساخت و جهت انتظام و واسطه التیام این عالم تاجداران خیری را که بحسنات خلق و خوی و بحسنات ذاتی و صفاتی موصوف باشند پیدا ساخته این همه ربع مسکون را در قبضه اقتدار و حیطه دار مدار آن گروه والاشکوه واگذاشت تا آن جمهور میمنت ظهور این شاه تعلق را از کوثر الهیه دانسته از راه نصفت و عدالت و کفایت و درایت کافه انام را از خواص و عوام در مهد امن و امان پرورده در معموری و آبادی خطه خاک سعی بلیغ بکار برند و عیش و نشاط خود را در ضمن عشرت و انبساط این ودایع بدایع انگاشته و از تیغ جوهر آبدار بنای ظلم و فساد برکنده ظل عاطفت و سایه مرحمت بر فرق

کاتب و مرتب

واحد علی کیفی رامپوری

مسلم یونیورسٹی علی گڑھ

۷ فروری ۱۹۶۵ء

فهرست سوانح جات فتوحات عالمگیری

نوٹ: خط کشیدہ کے اوپر ورق کا اور نیچے سطر کا نمبر لکھا گیا ہے

فتوحات عالمگیری

از

ایشور داس مہتا ناگر